





بسم الله الرحمن الرحیم وبه نس[تعین]

الحمد لله الذی جعلنی من المؤمنین الموحدین ولم یج[علنی]
من المضلّین ولا قاضی الجور فی المسلمین والصلوة علی شف[یع]
المذنبین وسیّد النبیّین والسلام علی وصیه وخلیفته
العالمین وعلی اولاده المعصومین صلوات الله [علیهم]
اجمعین وبعد برضمایر ارباب انصاف پوشید[ه]
مولوی ظاهر وحاکم جابر زاجر [illegible] محمد طا[هر]
چند در طعن ولعن مؤمنین از منهٔ سابقه [illegible]
وهمه را اهل اجیر لقب داده ونیکان وپاکان عالم را اهل [illegible]
بود وفتوی در صوفیهٔ اثنی عشری وصوفیهٔ اهل سنت و[illegible]
وسیاحی و[illegible] وغیره فرقهای ضاله نکرده واز [illegible]
[illegible]های بی اصل [illegible] که مناط اعتبار شرعا نتواند
بیان کرده وحکم عام بر کفر جمیع چله نشینان وسالکان
ومرتاضین فرقهٔ شیعه نموده وفتوی بکفر مجموع [illegible]
که این جماعت مرتاضین را کافر دانند داده واستدلال بر کفر
نموده که اعمال این جماعت بدعت است واهل بدعت کافرند [illegible]
خاطر نشان کرده که مرتاضین شیعه وغیره حلاج وبایزید [illegible]

میدانند ودست از ائمهٔ هدی برداشته اند واحدی از صوفیه
اثنی عشری نمی باشد واز ایشان قبول تشیع ظاهری نباید کرد
ومخالف مذهب باید دانست ودر رساله که بجواب عالم علوم قدسی مولانا
محمد تقی مجلسی رسیده بود مذکور است که عجب از مولانای قم که طریقه
محققان وموحدان را طریقهٔ حلاج نامیده وجمیع صوفیه از علمای
شیعه متفق اند که طریقهٔ اهل بیت رسول خدا است وجمیع کما از خواص
وحواریین ایشان بوده اند باین راه تکلیف فرموده اند مثل رشید حجری
وقنبر وسلمان وجابر جعفی وکمیل بن زیاد نخعی واصحاب اسرار ائمه
هدی که علمای از جهت عدم ادراک احوال ایشان حکم بر ضعف رجوع
ایشان کرده اند بنا برین سید نجیب میر محمد مؤمن طبیب که ابا عن جد
معتقدین صوفیان صافی نیت جناب مقدس القاب سلطان العارفین
خاقان الموحدین مروج مذهب حق ائمهٔ معصومین [illegible] با خلاص امیر المؤ[منین]
شیخ صفی الدین [illegible] ازکثرت [illegible] وازدیاد [illegible]

نشستن و شنیدن آواز خوش و غیره افعال نجس اکثر ملاحده و حلولی
و سنیان و مباحیان نیز بجهة اغراض دنیوی مرتکب این اعمال شده
باشند قدح بخوبی اصل ایشان بقدر نمیرساند و لازم نیست که مخصوص
شیعه باشد و تکفیر جمیع اهل ایشان بقدر منافی آنکه بدین داری دارند و
وقت که شهر ربیع الاول سنه ۹۰۱ است قاضی قم رساله در جواب تبصرة
المؤمنین باعتقاد خود نوشته و نسبت بیکی از شاگردان نا مشخص
خود داده بود بنظر رسید مشتمل بر تدلیسات و حیلهای عام فریب
و استکبار ذاتی او و ایراد داشته که با سید نجیب طرف لفظی نباشد
و از زبان شاگرد مجهول خود دا نتواند مجتهد الزمانی و امام عادل بن
گفت و در مقابل لفظ قاضی قم که این لفظ قاضی از ائمه علیهم السلام متلقی
شده تواند بلفظ شیخ الاسلام که واضع آن غیر معصوم است
ادا نموده مانند آنکه بجای لفظ بنگ لفظ طرب المجالس باشد
از حرمت بنگ دا [illegible] تا بر تهمتها

ساخت و آن مشتمل است بر دوازده فتح و خاتمه **فتح اول** در جواب تدلیسات
دیباچه رساله **فتح دوم** در جواب تدلیساتی که در خلط طریقه صوفیه
اثنی عشری و حلاجیه واقع شده **فتح سیم** در جواب تدلیساتی که در
ضمن احوال حلاج نموده **فتح چهارم** در جواب تدلیساتی که در طعن بیان
اولیاء الله کرده **فتح پنجم** در جواب تدلیساتی که در رد بعضی
از احادیث مذکوره در تبصرة المؤمنین نموده **فتح ششم** در جواب
تدلیساتی که در بیان مذمت عطار و غیره کرده **فتح هفتم** در جواب
تدلیساتی که در رد خطبة البیان و در احوال ملای روم و محیی الدین
و غیر آن نموده **فتح هشتم** در جواب تدلیساتی که در باب جواز منصب
قضا کرده **فتح نهم** در جواب تدلیساتی که در معنی احادیث قضا و
نایبان معصوم نموده است **فتح دهم** در جواب تدلیساتی که در باب عدالت
و علم و زهد قاضی قم شده **فتح یازدهم** در جواب تدلیساتی که در ضمن
حکایات منقوله نموده **فتح دوازدهم** در جواب تدلیساتی که در قدح
و طعن مؤلف تبصرة المؤمنین واقع شده **خاتمه** در بیان مجملی
از بی انصافی و تعصب و حمیت جاهلیت قاضی و مفتی قم **فتح اول** در جواب
تدلیسات دیباچه رساله قاضی قم **تدلیس اول** در دیباچه گفته که چون
نزد شیعه و سنی بصحت رسیده که حضرت رسول صلعم فرموده که امت من
هفتاد و سه گروه خواهند شد و یک گروه از ایشان ناجی اند و باقی اهل نار اند

بنابرین بر همه مکلفین لازم است که بدانند که چه گروه ناجی اند و عالم ربانی
مجتهد الزمانی شیخ الاسلامی مولانا محمد طاهر قمی در رسالها و کتابهای خود
بدلیل اثبات کرده که ناجی شیعه اثنی عشری است که در اصول و فروع
اطاعت ائمه علیهم السلام کرده اند چون طایفه حلاجیه که ایشان را عشاق نیز
می نامند اصول مذهب ایشان مخالف اصول ائمه علیهم السلام است و ملای روم
که از حلاجیه است اقرار باین کرده و گفته ه عاشقان را مذهب و ملت جداست
ملت عشق از همه دینها جداست ه و بسیاری از مردمان بنابر نادانی و بی
توفیقی بدام ایشان مبتلا شده اند و عالم دین دار رسالها در ابطال
مذهب حلاجیه نوشته و مؤمنان را ارشاد نموده **جواب** آنکه نزد علمای
صوفیه اثنی عشری گروه ناجی منحصر در صاحبان مذهب امامیه اند و مرتاضین
این گروه مسمی بمؤمن ممتحن و بصوفیه اند و در تبصرة المؤمنین مذکور است
که در اصول و فروع مطیع ائمه علیهم السلام اند و لهذا علمای راشدین شیعه
مثل خاقان الموحدین قدس سره و نصیر الملة علیه الرحمه و شیخ بهاء الملة
و سید نور الله وغیره تاویل اقوال جماعت سلف نموده اند که همه کس مشایخ
کبار و علمای نامدار را در اصول و فروع مطیع ائمه علیهم السلام دانند چه اصول
عبارت از اعتقاد ایشانست و در ایام تقیه هر یک از ایشان را کلامی
هست مشعر بر تشیع و فروع عبارت از افعال است و جواز افعال خاص
ایشان از احادیث ائمه مستنبط است و احادیث بسیار در باب جواز چله نشستن

وذکر

و ذکر جلی و حلقه ذکر و وجد و حال و جواز مکاشفه و کرامات و کم
خوردن حیوانی و شال پوشی وغیره مذکور گردیده و واحدی از علمای
شیعه صوفیه جواز این افعال را از حلاج و سقا ذکر نکرده اند و حلاج
را نمی شناسند تا مجتهد او طریقه قرار دهند بلکه مناط اعتبار افعال
و اقوال علمای صوفیه اثنی عشری است که از احادیث استنباط نموده اند
و این محیل عام فریب بلفظ حلاجیه را تراشیده و بر مرتاضین فرقه شیعه حمل
نموده و ایشان را از گروه ناجیه اخراج فرموده و از جمله فرقهای امت
باطله در نظر عوام جلوه داده است و حال آنکه صوفیه اثنی عشری یک قسم از
اقسام گروه ناجیه اند نه فرقه دیگر چه در تبصرة المؤمنین بیان شده
که علمای راشدین شیعه فرقه اثنی عشری را سه مرتبه و سه قسم بیان
نموده اند یکی آنکه با علوم ظاهری و با تصفیه باطن و مرتاض باشند
که مؤمن ممتحن عبارت از آنست مثل اصحاب صفه که مرتاضین گروه شیعه
بوده اند و مانند شیخ زاهد علیه الرحمه و مشایخ آن سلسله و یکی آنکه
با علوم ظاهری و صلاح و امانت و عدالت باشند و عمل ایشان آلوده
بغرضهای دنیوی نباشد مانند اکثر از مجتهدین شیعه که مرتاض نبوده اند
و اکتفا بمواظبت فروع نموده و ایشان مؤمنانند و مؤمن تنها بر ایشان
صادق می آید نه مؤمن ممتحن و قسم دیگر آنکه با علوم ظاهری آلوده
باغراض دنیوی باشند مثل قاضی قم و امثال او و ایشان را علمای ظاهری

نامند و مذمّت اینقسم عالمان بسیار واقع شده است و این هر سه قسم در اصول
و فروع مطیع ائمّه اند و قسم سیم از علما که بحسب ظاهر مطیع ائمه اند در تکفیر
قسم اول که متصوفین اند لاعلاج اند چه علمای معنوی را اعتقاد آنست
که حبّ جاه و طلب زیادتی دنیا با مراتب اعلای آخرت جمع نمیشود و این قسم را
قطّاع طریق راه خدا دانسته اند و قسم دوم که دنیا را صرف راه آخرت
کرده اند زیادتی دنیا را بجهة خریداری عقبی بشرط مشروعیت تحصیل
نموده اند در تکفیر متصوفین ساکت اند چه ایشان قریب بجماعت اول اند
و مباینت تام در میان ایشان نیست بخلاف قسم اول و سیم که در غایت
مباینت اند و قسم اول تکفیر قسم سیم نمیکنند بلکه امید میدارند که رحمت
رحیم علی الاطلاق شامل حال ایشان گردد و از ریا و حرص و اخلاق
ذمیمه نجات یابند و در تبصرة المؤمنین اصلاً دلایل خوبی حلاج
مذکور نیست مگر در محلی که از باب اغراق بتقریبی حرف خواجه
نصیر در توحید لفظ انا الحق مذکور شده که خواجه فرموده اند
که مراد محو انیت است نه رفع اثنینیت و فی الواقع اگر خواجه غلطی
کرده باشد ناقل آنرا چه تقصیر و بهر بیسوادی هم نرسد که بمجرد
چند نفر مرید عام فریب عدم دینداری بخواجه نصیر که در دینداری
مشهور آفاق است نسبت دهد تدلیس دیگر آنکه شعر ملای روم را
ضایع کرده تا موافق عقیده فاسد او باشد چه ملای روم گفته

عاشقانا

٥

عاشقان از مذهب و ملت خداست مذهب عشق از همه ملت جداست و از تضییع
ردیف و قافیه قوت تصرف طبع این مرد بی معنی ظاهر است و بر
تقدیر تسلیم مناط اعتبار کلام علمای صوفیه شیعه است که احدی
در تشیع او شک نداشته باشد نه قول ملای روم که بعضی شک در
تشیع او کرده اند **واینکه گفته** که بسیاری از مردمان بنابر نادانی
و بی توفیقی بدام ایشان مبتلا شده اند کنایه است بشیخ بهاء الملة
و شیخ زین الدین و میر محمد باقر داماد و خواجه نصیر و علامه حلی و
مولانا محمد تقی مجلسی و ملا محمد محسن و مولانا محمد باقر خراسانی
و مولانا نور دونی نیشابوری و مشایخ سلسله شیخ زاهد علیهم الرحمه
و غیرهم و فی الواقع هرگاه این گروه عظیم الشان بی توفیق و
نادان باشند پس حال قاضی قم چه خواهد بود که در زندان محکمه
قضای جور بزنجیر حب جاه و کنده تکبر مقید است **تدلیس دیگر**
آنکه قید نموده که عالم دینداری رسالها در ابطال مذهب حلاجیه
نوشته و مؤمنان را ارشاد نموده و حال آنکه زبان حال علمای صوفیه
اثنی عشریه بر غیر سالک مسلک شیخ زاهد علیه الرحمه و خاقان
الموحدین قدس سره لعنت میکند خواه حلاج باشد و خواه سقا
و مذهب حلاجیه نزد صوفیه اثنی عشریه معلوم نیست و ارشاد
نمودن این مرشد منکر طرفگی دارد و ظاهر میکند که لاف هم حشیمی

... علمای صوفیه شیعه ...

بسلسلهٔ خاقان الموحدین زنجیر ارشاد باعتقاد صوفیان صافی
مخصوص بسلسلهٔ آن عالیجنابست و تا غایت مرشد دیگر را کسی
نشناخته است فظاهرا اینمعنی از دعوی نیابت امام ناشی گشته
باشد و چون از زبان شاگرد مجهول خود را عالم دین دار فهموده اند
توقیم این ابیات را مناسب مقام دانسته خواهم که شبه جمعه از خانه
خماره آیم بدر صومعهٔ عالم دین داده در بشکنم و از پس هر پرده
زرقه بیرون فکنم هر نفسی صد بت پنداره تا خلق بدانند که بت
الضمی هسته آیات کلام صمدش بر در و دیوار توالیس دیگر در
دیباچه بیان نموده که درین ایام که شهر محرم سنه ۱۰۸۹ است رساله مشتمل
بر مزخرفات و کذب و افترا عزیزی آنرا بقم آورده نمود که حکیم مؤمن
گیلانی که از دوستان و حامیان حلاجیه است آنرا تالیف نموده در رد رساله
عالم عامل عادل و اگرچه مزخرفات این طبیب جاهل مجهول لیاقت و
قابلیت جواب ندارد لیکن چون مشتمل است بر کذب و افترا بر خدا
و رسول و ائمه هدی و اولیا و اتقیا بنا برین این حقیر فقیر که از
شاگردان و معتقدان و مستفیدان و مقلدان آن مجتهد الزمان است
بر خود لازم دانسته این رساله را در ابطال سخیفه ضعیفه رساله
باطله طبیب مزبور تالیف نمود که شاید مطالعه این رساله سبب
آگاهی و هدایت او شده از مذهب حلاجیه بمذهب حق اثنی عشری رجوع

نماید

۶

نماید و رساله خود را بشوید و بتوبه و استغفار خود را رستگار
گرداند جواب انکه این الفاظ را مردم صاحب شعور هرزه گوئی
نامیده اند چه رساله تبصرة المؤمنین تالیف سید نجیب مشتمل است
بر احادیث و آیات و کلام علمای شیعه و مضمون یک سخن از
جمله افترا و کذب نیست پس بد احوال کسی که دعوی ایمان کند و آنها
را مزخرفات داند و اگر چنانچه باعتقاد بیجا اعتقاد آن کذب و
افترا باشد از قایل آن سخنان نخواهد بود بلکه از ناقل کلام ایشان
و اسم مؤلف تبصره میر محمد مؤمن تنکابنی است و مثال الاسماء
تنزل من السماء مشهور بین الانام پس تغییر بحکیم مؤمن از آسمان
الوهیت آن مستکبر خواهد بود و سلب سیادت از و دعوی وکالت
سید المرسلین می نماید و تغییر تنکابن بگیلانی کنایه از عداوت
بصوفیان گیلانی خاقان الموحدین قدس سره خواهد بود که در
جاگیر سلسله علیه آن عالیجناب مشهور آفاق اند و فی الواقع این
معنی عین مقصود است وانیکه گفته از حامیان حلاجیه است لعنت بر
صوفی اثنی عشری که غیر عالیجناب خاقان الموحدین و صوفی غیر شیعه را
خوب داند و بد احوال مدعی عام فریبی که صوفیه شیعه را حلاجیه
لقب دهد و فرقی در اصول و فروع صوفیه فرقه ضاله و فرقه
امامیه نگذارد و اگر بیچاره احادیث در باب جواز اعمال خاصه ایشان

وانیکه گفته

که صوفیهٔ شیعه اند بیان کند آن کس را حاجی طلا جید گوید چنانکه قاضی
قم در هیچ کتابی بیان ننموده که حلقهٔ ذکر و ذکر جلی و سایر اعمال
ایشان مشروع است و اصلا مرتکب بیان احادیث جواز این امور نگشته
تا توان حمل نمود که صوفیهٔ شیعه مرتکب قسم مباح این افعال
شده اند و صوفیهٔ غیر شیعه ارتکاب قسم نامشروع آن نموده بلکه
در همه جا تکفیر جمیع شال پوش و چله و مرتاض و ذاکر ذکر جلی
و صاحبان کرامات و مکاشفه عموما کرده است و این افعال را
عموما بدعت دانسته و حال آنکه عالم علوم قدسی مولانا محمد تقی
مجلسی در جواب رسالهٔ او که نزد ظرفا مسمی برد الکلام والفقه
والحکمة والتصوف بالحجیقة والوقوفة والودّ والیف بود فرموده اند
که بدعت جایزه نیز می باشد بلکه مستحبه و آنچنان نیست که هر چه
در اول زمان نبوده بعد از آن بهم رسیده باشد همه بدعت غیر
جایزه و حرام باشد و فی الواقع آن عالم دین دار بیان حق کرده است
چه هر امری و فعلی که جواز آن از احادیث کتب شیعه ظاهر گردد
و علمای راشدین استنباط نموده باشند جایز خواهد بود اگر
چه در سابق زمان معمول نباشد مثل بنای مدارس و پوشیدن
لباس معمول حال با وجود آنکه اکثر از مشایخ کبار مثل معروف
کرخی و جنید بغدادی و بایزید در زمان ائمه علیهم السلام بوده اند

و اعمال

و اعمال خاصه داشته اند و از ائمه حدیثی در بدی ایشان و افعال
مخصوصهٔ ایشان روایت نشده است و آنکه غیر شیعه بوده مثل
سفیان ثوری واقع شده و با وجود این مراتب قاضی جایر قم
حکم کرده که هر که عموما صاحبان این افعال و اقوال را کافر
نداند کافر است و باعتقاد او اکثر علمای دین دار مشهور شیعه
کافر اند چه اکثر ایشان مدح این طریقه و مدح سالک این طریقه
نموده اند و مقالات عالیجناب خاقان الموحدین قدس سره مشحون
بر آنست و مؤلفات شیخ بهاء الملة و علامه و شیخ ابن فهد حلی و
شیخ زین الدین و خواجه نصیر علیهم الرحمة و غیره علمای راشدین شاهد
آنست و عبارت طبیب جاهل مجهول تدلیسی است عام فریب و کنایه
از آنکه هر کس بطبابت شهرت داشته باشد عوام او را حاذق فهمد و
از طلبهٔ علوم دینیه نداند والا جاهل ترین ناس کسی است که با وجود
عدم سواد معنوی خود را عالم و اعلم داند و با وجود عدم عصمت خود
را امام اعظم خواند و مجهول بر کسی صادق می آید که مانند تلمیذ نجی
تبریز قاضی قم بجهة استیجارهٔ نماز و روزه و اخذ مال الله با عدم
استحقاق تصدیق عدالت و امامت قاضی جور کند و جمیع نمازها
را در راه اقتدای او فدا نماید و الا سید طبیب را نیز شاگردان و دوستان
از طلبهٔ علوم دینیه هستند که با دنی اشارهٔ او چندین رساله بانواع

مختلفه توانند نوشت ونباید او را تألیف نمود و مثل قاضی قم باسم
دیگری شهرت داد اگر درین باب شکی دارند مرخص نمایند تا چندین
رسایل و اجوبهٔ متنوعه مشاهده کنند **واینکه** اسناد کذب و افترا
بخدا و ائمهٔ هدی نموده ظاهرا خود مصنف آن باشد چه از تبصرة
المؤمنین ظاهر میگردد که همه مضامین آن از اقوال محدثین
و علمای راشدین شیعه مشهور و معروف بر تتبع نقل شده و قایل
هر قول و اسامی هر کتاب مذکور گشته که اگر در آن شکی داشته باشند
رجوع بآن کتاب توانند نمود پس که احادیث منقوله را کذب و افترا
دانسته مفتری محدثین و علمای راشدین خواهند بود نه ناقل کلام
ایشان و تقصیر طبیب نجیب همین خواهد بود که احادیث چندی که دلالت
بر اباحت چله نشینی و شنیدن آواز خوش و وجد و کرامات و جواز
ذکر جلی و حلقهٔ ذکر و ریاضات نفسانی و سایر افعال مخصوصهٔ صوفیه
شیعه دارد از کتب معتبره جمع نموده است و عالمان مبتلا بغرض دنیوی
آن احادیث را متروک و احادیث خلاف آنرا که نسبت باشخاص وارد
گشته شایع ساخته اند تا بر گوش عوام نرسد و باعث شکست معرکه
نگردد و همه مکلفین مقلد ایشان باشند و احدی از مرتبهٔ تقلید
ترقی بمرتبهٔ یقین نکرده همه عامی باشند و حال آنکه مادامی که
یقین در ما جاء به النبی بدلایل بهم نرسد از تقلید محض خلاصی

نیابد

نیابد از مؤمنین نخواهد بود **واینکه** نوشته که شاید مطالعهٔ این
رساله سبب آگاهی طبیب نجیب گردد و توبه و استغفار نماید و خود را
رستگار سازد **جواب** آنکه ازین کلام ظاهر میشود که اقرار بامامت
و عدالت قاضی جابر قم باعث رستگاری باشد و بیان احادیث
نبوی و روی علمای راشدین شیعه غوایت والا در تبصرة
المؤمنین چیزی که منافات بدین داری داشته باشد مذکور نیست
و اینمعنی معصیتی نخواهد بود که توبه باید نمود **واینکه گفته** که سبب
هدایت او گردد **جواب** آنکه چون تواند بود که تقلید قاضی جور در
امور دینی باعث هدایت مؤمنی گردد افمن کان مؤمنا کمن کان
فاسقا لا یستوون **واینکه گفته** که رسالهٔ خود را بشوید این امری است
که در باب شستن کتاب وافی که جامع کتب اربع احادیث است نسبت
بعالم مؤمن ممتحن و مؤید موفق مولانا محمد محسن نیز از جانب قاضی
جور قم عز صدور یافته است و ظاهرا شستن باطن از لوث
حب جاه و استکبار و تعشق منصب قضا و امامت عام انسب باشد

فتح دوم در جواب تدلیساتی که در خلط طریقهٔ صوفیهٔ اثنی
عشریه و حلاجیه نموده است و گفته بدانکه اعظم خطاهای این طبیب جاهل
بی توفیق اینست که حلاجیه را که ملاحده و زنادقه اند اولیا نام کرده
و انبیا و اولیاء الله را رنجانیده و از خطاهای عظیمهٔ این طبیب غافل

اینست که گفته از کتاب مقالات فهمیده میشود که طریقهٔ عالیجناب
سلطان العارفین عین طریقهٔ حلاجیه است واین دعوی باطلست زیرا ان
کرده که مطالب مقالات را نفهمیده وملاحظهٔ اوایل مقالات نکرده که در آن
مذکور است که سلطان العارفین تقیه میکرده چه در مجلس او شیعه
وسنی جمعیت میکردند ولیکن آن عالیجناب اسرار مذهب خود را
بخواص شیعه میگفته واز سنیان مخفی میداشته وتابعان حلاج
نیز بخدمتش تردد میکردند وآنعالیجناب در جواب ایشان سخن میدانسته
میگفته ورعایت تقیه میکرده وبنا برآن گاهی باصطلاح حلاجیه
گفتگو میکرده وحاضران مجلس گفتگوها را می نوشته اند پس
دانشمند هوشیار مطالعهٔ مقالات کند می فهمد که کدام گفتگو
اعتقادی است او وکدام موافق تقیه چنانچه کتابهای حدیث که مشتمل اند
بر احادیث بسیار که بر وجه تقیه صادر شده پس اگر دانشمند هوشیار
مطالعهٔ کتب حدیث کند درمیان تقیه وغیر تقیه فرق میکند اما
جاهلان ازین خبر ندارند چون این طبیب بنا بر بی وقوفی وکم
شعوری مطالب مقالات را نفهمیده وگمان کرده که طریقهٔ عالی
جناب عین طریقهٔ ملای روم وشمس تبریز ومحی الدین وامثال
ایشانست این طبیب بی وقوف باید که از گفته ناصواب خود توبه کند
ومن بعد روح پرفتوح آنعالیجناب را نیازارد بلکه سزاوار آنست

که این طبیب بی توفیق بطبابت ناقص خود اکتفا کند ودر امور دینیه
واحادیث نبویه مدخل ننماید وخرابی بدین خدا ورسول صلی الله
علیه وآله نرساند **جواب** انکه الحذر از چنین متدلسی که
چشم انصاف بسته ولباس غریب تلبیس جسته چه هیچ ساحری را
قدرت برچنین چشم بندی نیست واین از ممارسته حیلهای عام
فریبیست که ملکهٔ او گشته چه در تبصرة المؤمنین اصلا طریقهٔ
حلاج مرقوم ومعلوم نیست وکتابی ازو مشهور نبوده که علما دیده
باشند واز آن نقل نموده وغیر از رسایل قاضی جایی قسم لفظ حلاجیه
را کسی دیگر بر طریقهٔ صوفیهٔ شیعه جاری نساخته است
وتدلیس دیگر انکه عبارات تبصرة المؤمنین را بعینه نقل نکرده و انچه
خواسته در هم بافته است وگمان کرده که اهل ایمان بدون مطالعهٔ
تبصرة المؤمنین بمجرد ادعای او نسبت بمؤلف آن داده قبول
خواهند نمود چه او خود را مقتدای عام میداند ومریدان او
باوجود منصب قضای جور عادلش میخوانند اما بحمد الله تعالی
که صاحب سوادان معنوی ویاکان بی مرض غرض دنیوی بفریب
متعددت عامی بی معنی فریفته نمیشوند اینکه این مفتری کذاب گفته
که در تبصرة المؤمنین مذکور است که از مقالات فهمیده میشود
که طریقهٔ عالیجناب صاحب مقالات عین طریقهٔ حلاجیه است

جواب انکه این لفظ واین معنی هیچیك در آنجا مذکور نیست بلکه
مناط اعتبار طریقهٔ معروف کرخی وجنید بغدادی وسایر مشایخ
سلسلهٔ شیخ زاهد گیلانی است ومعروف وجنید واکثر آن مشایخ
متقدم بر حلاج اند اگر حلاج هم این طریقه داشته باشد او معروفی
خواهد بود نه بعکس واین منکر حق باسم هریك از مشایخ را
اهل بدعت شمرده وتکفیر نموده وبدستور مناط اعتبار اقوال
شیخ بهاء الملة وخواجه نصیر ومیر محمد باقر داماد وشیخ ابن جمهور
وشیخ ابن فهد وسید حیدر آملی وسید رضی وعلم الهدی
وعلامهٔ حلی وشیخ زین الدین واکثر اقوال ابن بابویه وابن طاوس
وکمیل بن زیاد وغیره علمای شیعه است نه اقوال محی الدین وملای
روم وشمس تبریز وغیره بلکه دلایل تشیع ایشان را علمای شیعه بیان
نموده اند پس مشخص شد که این مفتری ابتر میخواهد از پیش خود
بکسی نسبت میدهد وتکفیر میکند وحال اینکه باصطلاح این بی باك
عبارت از اینجماعت عظیم الشان است واینکه گفته که عالیجناب
خاقان الموحدین قدس سره تقیه میکرده جواب انکه اگر تقیه
میفرمودند بایست که بمدارس علمای سنی روند واز ایشان احادیث
بشنوند ودر نمازها بایشان اقتدا کنند چنانکه مردم بیچاره قم
نزد قاضی جور قم لاعلاج میروند وبجهة تقیه اقتدا باو میکنند

وسید نور الله ره

تا از آسیب

تا از آسیب تحکم او ایمن باشند سبحان الله عامیان انچه اینقدر بیجا
باشند که قبول کنند که کرامات ومکاشفه از دوی تقیه از خاقان
الموحدین سر میزده وحلقهٔ ذکر ووجد وغیره افعال همایون
او بجهة تقیه بوده واینکه در مقالات آمده مذکور است مراد تقیه در
اقوالست که بعضی از آن موافق حال سایل از آن جناب سر زده باشد
چنانکه در احادیث نیز اینمعنی جاری است نه در افعال بلکه جمیع
افعال موافق مضامین احادیث است وتقیه در آن دخلی ندارد ودر
افعال وقتی جاری است که جمیع مکلفین را بر آن جبر کنند مثل دست بستن
در نمازها وامثال آن نه اینکه جمیع مکلفین را جبر کنند که باید چله
نشین باشند یا کرامات بنمایند بیچاره عامی فریب خورده وبر تقدیر
تسلیم هرگاه مرض غرض نفسانی بر مزاج اصلی امام اعظم قم غالب
نشده باشد چرا تقلید را بمشایخ سلسلهٔ متعالیهٔ شیخ زاهد علیه الرحمه
نیز جاری نمیسازد وچرا لفظ حلاجیه میساخته باشد واینکه نوشته که
مقالات آن را نفهمیده است جواب انکه اگر مؤلف تبصرة المؤمنین نفهمیده
باشد شیخ بهاء الملة وسایر علمای شیعه فهمیده خواهند بود وانکار
نمیتوان کرد که از مقالات تصوف آنعالیجناب متصوفهٔ مشایخ شیعه
سلسله فهمیده میشود وبدستور معلوم میشود که ذکر جلی میفرموده اند
وباعمال مخصوصهٔ صوفیهٔ اثنی عشری که مستنبط از احادیث است عمل می

تقیه ره

وعجب از آنکه گفته که خاقان الموحدین از تعصب ... حرف میزدند ... دانسته گفته باشند ... وتقیه ... هر چه این ...

نموده اند و همین قدر فهمیده که بجهة الزام قاضی قم که منکر آن
عالیجناب و مشایخ کبار است بس است بس اگر گوئی که حلقهٔ ذکر و غیره
افعال از آنعالیجناب مشروع بوده و از سایر مشایخ آن سلسله
بدعت بوده درینصورت دلیل خصوص را باید بیان نمود
و حال آنکه این منکر حق جمیع افعال را مخصوص صوفیهٔ سنّی
و حلاجیه دانسته و در کتابهای خود تصریح نموده و معروف
کرخی و جنید بغدادی و سری سقطی و غیره را که مشایخ آن سلسله
منتهی الیه اند باسمه نام برده و تکفیر نموده و در طومار لعنیه مریدان
خود نوشته که بعد از هر نماز بجای تسبیح ایشان را و معتقدین
ایشان را که حکم بر تشیع اینجماعت کرده باشند لعن کنند
و شیخ بهاء الملة و سایر علمای شیعه را ازینجهة ملعون
دانسته است که ایشان مشایخ کبار را سنّی ندانسته اند و تصدیق
بر مشروعیت وجد و حال و ذکر جلی و سایر اعمال ایشان
نموده اند و لفظ عشق بر زبان رانده اند و ظاهر میشود که
مراد قاضی منکر حق تنقیص صوفیهٔ عالیجناب خاقان الموحدین
قدس سره است و دلیل بر اینمعنی آنکه ازین عالم نا معقولات
نسبت بصوفیهٔ اثنی عشریه نوشته و تصریح نموده که تشیع را
از ایشان قبول نمیکنند که صوفی شیعه در عالم نمی باشد و جماعت

صحیح

صحیح التشیع را سنّی دوازده امامی نام کرده و تکفیر جمیع معتقدین
صوفیهٔ شیعه را حلاجیه و ملاحده و زنادقه لقب داده و رسالها را
نزد حکام و نزد هر رئیس دهی و عامل جزوی فرستاده و در
هر بلدی چند نفر از مریدان خود را گماشته که از راه موعظه و درد
دین داری بعوام کالانعام بی دینی صوفیه را ظاهر سازند و
احادیث در مذمت ایشان مثل ابا هریره علیه اللعنه وضع کنند و از آنجمله
این حدیث است که در بلاد خراسان نزد هر عامی موجود است و به صوفی
که میرسند بر او میخوانند قال النبی صلی الله علیه و آله لا تقوم الساعة
علی امتی حتی یخرج من امتی اسمهم صوفی لیس منی و انهم یهود امتی یحلقون
رؤسهم للذکر یرفعون اصواتهم بالذکر یظنون انهم طریق
الابرار بل هم اضل من الکفار و هم من اهل النار لهم شهیق کشهیق
الحمار قولهم قول الابرار و عملهم عمل الفجار و هم منازعون العلماء
لیس لهم ایمان و هم معجبون باعمالهم لیس من عملهم الا التعب و از
مضمون این کلمات ساخته مذمت حلقهٔ ذکر مراد است و این بر حلقه
ذکر توحیدخانه همایون نیز وارد است و خصوص بر حلاجیه و فرقهای
ضاله ندارد و رسایل قاضی قم را جمیع که از صوفی زادگان قدیم سلسلهٔ
علیهٔ عالیه بوده اند الحال بجای صحیفهٔ کامله میخوانند و بجای رسید
که تزلزل در اعتقاد جمیع صوفیهٔ آن سعادتمند راه یافته است و صوفی

صاف اعتقاد نایابست و حکم گوگرد احمر دارد و وقت آن شده که بادعای
نیابت صاحب الزمان صلوات الله علیه از بازیهای غایبانه بعد الظاهری
ترقی کند و قبل ازین بچندین سال مردم قم سجعی بجهت سکه او شهرت
داده بودند و در السنه و افواه افتاده باین عبارت ه که در این سکه را
بقم ظاهر ه نایب صاحب الزمان ظاهر ه و مردم را اعتقاد آنکه ستم
ظریفی نسبت باو کرده باشند و این مرد محیل مزوّر چندین
سالست که دست ازین جمیع ملل باطله برداشته و بتصوفی
پرداخته است اگر مراد او ارشاد عوام میبود بایست بدعتهای
ابوحنیفه را که اکثر عوام نمیدانند بنویسد و شهرت دهد
و اگر مراد او صوفیه اثنی عشری این زمانست معارضه او با
ایشان باعث شوکت و جاه نمیگردد چه ایشان بیچاره چندی
اند که نه نام دارند و نه نشان پس ظاهر است که مراد او
تنقیص مشایخ سلسله خاقان الموحدین قدس سره است که
تسلّط ظاهری بر سایر فرقها دارند و بر عالمیان ظاهر است
که بابان هر فرقه در ظل عاطفت نیکان آن فرقه میباشند و لهذا
خواقین کامکار و سلاطین عالی تبار این سلسله مقدسه که
دولت روزافزون خاقانیه متصل بقایم آل محمد ص کردد
بجهة صوفیان بکتاشی و مولوی و اثنی عشری ایران تکیهای متعدده

وظایف

و وظایف عظیمه مرحمت فرموده اند و بدونیکی در ایشان
منظور نداشته پس بایست بمضمون الناس علی دین ملوکهم
این بی باک عمل نموده مراعات لطف بیغایات را منظور دارد
نه اینکه جمیع عالم را باما متخود دلالت کند و منکر خود را کافر
داند و در ظاهر تقیه کرده گوید که خاقان الموحدین مستثنی است
و مسلک مشایخ صوفیه نداشته است و مقالات را بر او بسته اند و در
خفیه استهزا بصوفیان کند که چون حیله و تزویر نموده ام
نمی فهمند و بلعن و طعن مشغول باشند و بمضمون آیه وافیه
الهدایه عمل کند واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلوا
الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن و عجبتر آنکه
ازین مزوّر محیل قبول این سخنان مکرآمیز کنند و حکم او را
مطاع و با وجود حکومت جور نایب امام بحق دانند و طرفه تر آنکه
با این اعمال تزویر و اعتقاد خبیث درین رساله قیدی می نماید که
این طبیب بی وقوف در امور حیله گری باید از گفتن ناصواب خود
توبه کند و من بعد روح پرفتوح آنعالیجناب را نیازارد و حال
آنکه نزد صاحبان سواد و بی سوادان صاحب انصاف ظاهر است
که هر کس روح مقدس مطهر آن بزرگوار دین را می آزارد از باطن
پاک مقدس آن مرشد راه حق و از بواطن مشایخ کبار آن سلسله علیه

که پیروان ائمه طاهرین اند و از ارواح کامله علمای صوفیه اثنی
عشری امید میدارد که درین نشأه بتتمه از کرامات سطوت آیات خود
این منکر حق را که منکر کرامات چاکران معصوم است آگاه سازند و ندانسته
است که مؤلف تبصرة المؤمنین نسبت باین مفتری مجهل متعصب حکم
مؤمن الطاق دارد نسبت بامام اعظم چه جمیع قبایح ابو حنیفه را
برملا میکرده و از همه عجیب‌تر آنکه مؤلف تبصرة المؤمنین که احادیث
جواز اعمال صوفیه اثنی عشری را در رساله مزبوره جمع نموده و محمل
شروع بیان کرده است در نظر عوام او را حامی ملاحده جلوه داده است و از
خدا و ائمه هدی شرم نداشته و اینکه امر بتوبه نموده ظاهرا بمذهب او
صوفی خاقان الموحدین قدس سره را توبه مقبول نباشد و اینکه نوشته
است که بلکه سزاوار آنست که این طبیب بی توفیق بطبابت ناقص خود
اکتفا کند جواب آنکه بی توفیق کسی است که علمای دین دار شیعه را
کافر داند و مقلد ایشان را ملاحده خواند و اکتفا نمودن بطبابت ناقص
با وجود شهرت او در بلاد ایران و هندوستان اظهر من الشمس است چه
هر که جاه طلب نبوده و از نقصان خود خبر دارد بخلاف قاضی مفتری قم
که صاحب سواد آن تصدیق علم و فضل او نکرده اند و از خود پسندی و
جهل مرکب دعوی نیابت معصوم میکند پس سزاوار آنست که او هم بمنصب
ناقص قضای قم اکتفا نماید و دعوی سلطنت ظاهری و باطنی

که مخصوص

که مخصوص معصوم است نکند و اینکه گفته که در امور دینیه مدخل نماید
جواب آنکه اینحکم نقیض آنست که در دیباچه این رساله قید کرده و گفته
که بر جمیع مکلفین واجبست که دانند گروه ناجیه شیعه اثنی عشری اند
و دانستن اینمعنی بمجرد تقلید امام اعظم قم که حدیث میفهمد شرعا
جایز نیست و باید بدلایل واضحه دانست و در معانی احادیث غوص نمود
پس مدخل در امور دینی نهادن و تحقیق دین حق را واجب دانستن
مذهب تازه ایست که امام اعظم قم اختراع کرده اند و اگر بسبب جهل مرکب
طبیب دردمند را مکلف ندانند پس چرا در جواب مجانین متحمل این همه
کذب و افترا و تسویلات شیطانی باید شد و اینکه نوشته که خرابی
بدین خدا و رسول نرسانند جواب آنکه اگر خرابی دین از بیان احادیث
صحیحه کتب معتبره شیعه است پس صاحبان کتب معتبره خرابی رسانیده خواهند
بود نه ناقل کلام ایشان مثل کلینی مؤلف کافی و سید رضی الدین مؤلف
نهج البلاغه و ابن بابویه مؤلف امالی و غیره کتب و شیخ بهاء الدین محمد
مؤلف کشکول و مؤلف درر و غیره و مانند آن و اگر خرابی دین را
بنظر انصاف مشاهده کنند خواهند دانست که قول و فعل عالم
مفتون بدنیا است خصوصا کسی که بنده خاص رب جلیل مولانا
خلیل در باب او فرموده باشند که شیطان بالفعل در بلده قم با
تحت الحنک نماز جمعه میکند فتح سیم در جواب تدلیسات

که در ضمن احوال الحلاج نموده وگفته که اگر پرسند که حلاج که طبیب مزبور
از تابعان ومریدان اوست از کجا بوده ودر چه کسوت وبر چه صفت بوده
در جواب گوئیم که عالم ربانی در کتاب تحفة العقلا گفته که عطار در تذکرة
الاولیا گفته حسین بن منصور حلاج از بیضای فارس بوده وانا الحق گفته
ودر بغداد بقتل رسیده وحکایت رفاقت او با ماسک بیان نموده ومذهبی
اختیار نکرده بود **جواب** آنکه چون حلاج ما نحن فیه نیست بنا بر آن
ذکر جمیع حکایات او را لازم ندانسته تا تأویلی وعذری از و باید جست
وحلاج مزبور را احدی از صوفیه اثنی عشریه از مشایخ نشمرده ومناط
اعتبار مشایخ اثنی عشریه اند وبدستور تذکرة الاولیا را بغیر قاضی جود
قم کسی اعتبار ننموده ومؤلف آن معلوم نیست ودر دیباچه کتاب نام کسی
مذکور نگردیده وممکن است که صوفیه غیر اثنی عشریه ومریدان [illegible]
نوشته باشند وبر تقدیری که عطار نوشته باشد دلیل بر بدی
صوفی اثنی عشری نمیشود چه علمای شیعه هر سخنی که از عطار وغیره
که موافق مذهب شیعه است اعتبار نموده اند وهر چه مخالف بوده
از جمله افسانها دانسته اند وبدی ونیکی اشخاص منظور نیست بلکه
مطلب آنست که صوفی اثنی عشری هم می باشد وصوفی منحصر در فرقهای
ضاله نیست پس وای بر متعنتی بی انصافی که شخصی که حلاج را
نشناسد ومذهب او را نداند آن شخص را جامی ومرید حلاج گوید هرگاه

سلسله هج

مؤلف

مؤلف تبصرة المؤمنین قاضی [illegible] را که مدعی نیابت امامست با این دستگاه
عظیم اعتقاد بامامت بلکه اعتقاد بدانش او نداشته باشد چون
حلاج نام شخص را اعتقاد داشته باشد واینکه اعتقاد بخوبی
بعضی از مشایخ سلف وصوفیه بالفعل اثنی عشریه دارد از آنست که
تشیع ایشان را یقین کرده است والا جانب هر که با علی نه نکوست
هر که گو باش او ندارد دوست چون قاضی خود قدم احوال الحلاج را
بیان نموده تا مردم او را خوب ندانند وفی الواقع بیان حق نموده
بنا بر آن واجب دانست که از لغو او وآنچه بتحقیق پیوسته بیان نماید
تا ظاهر گردد که چنانکه مناط اعتبار نیست اقوال قاضی جابر را
نیز اعتبار نکنند واو را مرشد ندانند **اگر پرسند** که قاضی جابر [illegible]
که بعضی از عوام او را بهتر از جمیع علمای سابق ولاحق میدانند
وجمیع احکام او را موافق حکم خدا ورسول دانسته سهو ونسیان وخطا را
در وجاری نمیدانند ومنکر امامت او را ملحد وبد اعتقاد میخوانند
از کجا بوده ودر چه کسوت وصفت بوده ومی باشد **در جواب**
گوئیم که بتیاع رسیده است که او از فیروزآباد شیراز وپسر محمد حسین
نانواست ومدتها با اجامره واوباش وگاوبازان شیراز معاشرت
داشته ودر اواسط عمر اراده کسب معیشت کرده سواد لفظی بهم رسانیده
وبجهة اینکه آنچه از و در ایام معاشرت اجلاف دیده بودند محو گردد

حلاج هم

مجاور لماکن متبرکه شده و سید شرف الدین علی از مدرس او را
رانده و قابل شنیدن احادیث ندانسته بعد از آنچند گاهی چله نشین و صوفی
بوده چنانکه خود اقرار بآن در رساله جمعه که نزد عالم ربانی مولانا
محمد تقی مجلسی فرستاده بود کرده و چون یافت که بعد از مشقت
بسیار اهل مکاشفه اذعان بخوبی او نخواهند کرد و شهرت درویشی
مانع حب جاه و مطالب دنیوی است پیشنمازی با عدم عدالت که از
اعظم مناصب و ریاست عامه است ارتکاب نمود خصوص نماز جمعه
از نیابت امام مبادرت میکرد و بعد از استقرار و عام فریبی
احداث بدعتی چند نموده که نزد احدی از متشرعین خمه مشروع
نیست یکی حبس زنانست که در زمان پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله
متعه میشدند و اختیار خود داشتند و زنان مغنیه می بودند
و اگر زنائی ثابت میشد حد شرعی جاری میگشت نه اینکه احدی
را تعیین کنند که حبس زنان متعه رو و مغنیه نمایند و هر که
متعه خواهد آنشخص بدون اختیار آن زنان باو دهد یا انکه
تا آن پاسبان بآن راضی نباشد نتواند متعه شد بگمان اینکه
مبادا زنائی واقع گردد و گمان کرده که پیغمبر خدا اینمعنی را در زنان
نمیدانسته است و بایمیدانسته و ضبط ایشان نفرموده اند و ازین
غافل که بر حاکم شرع اجرای حد شرعی لازم است نه سلب افعال

اختیاری و این بدعت را نهی از منکر ظنی نام کرده و چون باب
باز گشت جمعی از اعراب و عزابست بدرگاه او بنا بر آن امر معروف
دانسته است و با وجود این عمل اختراعی جنید بغدادی را اهل
بدعت میدانند که چون سی سال در دهلیز خانه سری سقطی بعد از
نماز خفتن تا صباح بر پا می استاد و ذکر خدا میکرد و در تحفة
الاخیار معروف برساله و قوقه حکم نموده که این عمل شبیه بدعت
دیگر از بدعات با دهل و بیدق رفتن بنماز عیدین است و در
احکام شرعیه جبر کردن مردم بر فتاوی باطله خود که موافق حکم
الله نباشد و منع پیشنمازی اعلم و اعدل از او و مجبور داشتن
مردم را که ماکولات را بکار و انبارهای او برند تا اجاره آن
زیاده شود و سایر اموری که بیان آن باعث اطناب و مظنه
تعصب میگردد تدلیس دیگر انکه بیان کرده که آیا غیر قاضی قم کسی
از علما متوجه ابطال طایفه حلاجیه شده جواب گوئیم که ابن بابویه
در کتاب اعتقادات حکم بر کفر و ضلالت او کرده و شیخ ابو جعفر
طوسی در کتاب اقتصاد او را ساحر شمرده و از ملاعین
دانسته که بدروغ دعوی وکالت صاحب الزمان میکرده اند و علامه
حلی او را از گمراهان شمرده بود و مؤلف تبصرة العوام و ملا
احمد اردبیلی او را از کفره شمرده اند و این طرفه است که این طیب مفتری

عالم ربانی داشته ساخته که او منکر اولیاء الله است بلکه او منکر
حلاجیه است که ایشان دشمنان و بدنام کننده اولیاء اند جواب
آنکه قاضی قم را اعتقاد اینکه کتب مذکوره را احدی ندیده و نمیداند
که حلاج ساحر مردود است و لهذا در تبصرة المؤمنین اصلا
متعرض احوال او نشده و سخن در این است که آیا صوفی اثنی
عشری می باشد یا نه و اعتقاد قاضی قم آنست که شیعه صوفی
نمی باشد مگر عالیجناب خاقان الموحدین قدس سره که مسلک
او غیر مسلک مشایخ بوده است و جمیع مشایخ را حلاجیه نام
کرده و جمیع افعال ایشان را بدعت دانسته و مدار این سخن مفتری
اینست که هر کس که بصوفی اثنی عشری اعتقاد داشته باشد و
افعال ایشان را استنباط از احادیث داند او را حلاجیه گوید و هر چه
خواهد بر قالب زند و مضمون این مقال مصداق حال او میتواند
بود ٥ جاهل از نقصان بینش بحث بیجا میکند ٥ انکه بدوا میشود
چشمش دهن وا میکند ٥ والا چند درچند است که کسی باو گوید
که چه میگوئی در باب خواجه نصیر و شیخ بهاء الملة و شیخ زاهد
گیلانی و غیره که ایشان در تشیع معروفند او در جواب گوید
که حلاجیه مذهبی ندارند و حلاج مردود بوده و فی الواقع حلاج
ما نحن فیه صوفیه شیعه نبوده و نیست و اینکه علامه و شیخ

بیان مراتب علوم رسمیه فرموده انه من العبادات ضروب آخر
فان الاعمال الواجبة غیر منحصرة فیما ذکر بل من الخارج عن ابواب
التی رتبها الفقهاء و هی تکلیفات لا توجد فی کتاب البیوع و
الاجارات و غیرها من کتب الفقه بل لابد من الرجوع فیها الی علمای
الحقیقیه و کتبهم المرویة فی ذلك و از کتابهای عام فریب قاضی
جدد قم ظاهر است که اصل اینطریقه را بدعت میدانند و مراد او
اشخاص بد و نیك نیست پس مشخص شد که طبیب دهنده مفتری سست
و درست یافته است که او منکر اکثر اولیاء الله شیعه است و لفظ
حلاجیه اثبات ملا قطب او است که شامل همه دانسته است واینکه
گفته که حلاج دعوی وکالت صاحب الزمان بدروغ کرده بود و از
کفره استظهار از دعوی نیابت معصوم بدروغ کردن قصوری
در دین کسی بهم نرسد چنانکه قاضی جدد قم مدعی آنست و در باب
احادیث قضای این رساله نیز اقرار باین دعوی شده و عنقریب
بتوفیق الله تعالی جواب آن نیز نوشته میشود عجب تر آنکه حلاج را
با وجود قرب زمان ظهور امام معصوم بسبب دعوی وکالت کاذبه
از قم بیرون کردند و این ساحر عام فریب کذاب را با وجود تحقیق
ایام غیبت کبری با دعای نیابت کاذبه مسند نشین محکمه قضای
قم و امام نماز جمعه میکنند تدلیس دیگر آنکه گفته که باعتقاد قاضی قم

اولیاء الله ائمه اثنی عشرند و بعد از ان دوستان و پی روان
ایشانند که بصفات کمال موصوف و بطاعت خدای متعال معروف
بوده اند مثل سلمان و کمیل بن زیاد و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه
و جابر و اویس قرنی و میثم تمار و مالك اشتر و جماعتی که اسم
ایشان در کتب رجال مذکور است و جماعتی دیگر که بعد از زمان ائمه
اطهار بوده اند و نزد امامیه معروفند و از جمله اینجماعت عالیجناب
سلطان العارفین است **جواب** انکه سلمان و کمیل و غیره را که نام
برده نزد شیعیان مسلم الثبوت اند اما نزد اعتقاد قاضی قم
می باید که بسلمان و کمیل بی اعتقاد باشد و بجهة تقیه بد ستود
عالیجناب خاقان الموحدین از خوبان شمرده باشد چه او تصریح
نموده که کرامات از غیر معصوم سر نمیزند و هر که اعتقاد بکرامات
غیر معصوم داشته باشد بد اعتقاد است و باعتقاد ما ثابت
و سلمان علیه الرحمه صاحب کرامات بوده چنانکه در اخبار صحیحه
وارد است که آن مقدس پای خود را بجای هیمه در زیر دیگ بر
افروخته بود و ابا ذر از ان تعجب نموده و بد ستود بی اعتقادی او
بکمیل نیز ظاهر است که اصلا احادیث کمیلیه را مناط اعتبار
نمیداند و حال انکه نزد علمای شیعه در غایت اعتبار است و بی
اعتقادی او بعالیجناب خاقان الموحدین قدس سره اظهر من الشمس است

سره که

که هیچ یك از افعال و اعمال همایون ایشان را مشروع ندانسته است
مثل چله نشینی و ذکر جلی و وجد و غیره و لهذا چون این افعال را
بدعت میداند بزبان میگوید که تقیه میکرده که اگر نامشروع
نمیدانست بلفظ تقیه بی معنی پناه نمیبرد و انکار کرامات
و مکاشفه را چه گوئیم **فتح چهاردم** در جواب تدلیسات
و تزویراتی که در ضمن بیان اولیاء الله نموده و گفته است اگر
پرسند اولیاء الله نزد شیعه چه کسانند جواب گوییم که جماعتی
اند که تحصیل معارف دینیه از طریق اهل بیت کرده باشند
و با کثار ذکر هادم اللذات دل را معالجه کرده اند و با نفس اماره
مجاهده نموده و بد ستیاری توفیق شیطان را مغلوب ساخته اند
و بنور یقین دل خود را منور گردانیده و خدا را عبادت کنند از
روی محبت نه از خوف نار و طمع جنت و رقصیدن و چرخیدن
و غنا کردن و عشقبازی نمودن را قبیح دانند **جواب** انکه
جانا بزبان ما سخن میگویی فی الواقع مراد از اولیاء الله آن قسم
جماعت اند و این صفات مستنبط از احادیث است و کسی که
مدعی وجود صوفیه اثنی عشریه باشد او را مراد صاحبان این
صفات اند و مشایخ سلسله شیخ زاهد گیلانی علیه الرحمه
و علمای شیعه صوفی را صاحب این صفات میدانند و چنان

میکنند که اینمعنی را بر عوام و مفتی ایشان خاطرنشان کنند اما
قایل این الفاظ اعتقاد باین صفات ندارد و بجهت بازی دادن دل
مردم این صفات را نوشته که او را منکر ندانند و دلیل اثبات
این مدعا آنکه در تحفة الاخیار قدح صوفیه نموده که ایشانرا
اعتقاد آنست که عبادت بجهت خوف عذاب و طمع جنت
خوب نیست و این خلاف فرموده رسول صلی الله علیه و آله است
که در ادعیه فرموده انی اعوذ بک من النار و اسئلک الجنة و در
اینجا قایل شده که خدا را عبادت کند از روی محبت نه از خوف
نار و طمع جنت و از کتابهای او ظاهر است که بنور یقین
قایل نیست و همه کس را مقلد میخواهد باشند نه صاحب یقین و
الا حکم بر بدی طریقت و حقیقت و حکمت نمیکرد فی الواقع
یقین بما جاء به النبی از سلوک و ممارسه حکمت بهم میرسد نه از
تقلید محض و مغلوب ساختن شیطان بد بنیادی توفیق
بهترین صفاتست بشرطی که بعد از غلبه بر کسی بجای او ننشیند
و اضلال نماید و مجاهده با نفس اماره بسعادت توانست بشرطی
که منظور فریفتن عوام نباشد و ذکر هادم اللذات که عبارتست
از مرگ بهترین علاج است بشرطی که خود را زنده نشمارد
و صفات زندها را بگذارد نه اینکه لفظ مرگ را بر زبان رانده اند

وهردم

وهردم منتظر ازدحام معرکه قضا باشد و اگر روزی چند نفر
از مومنین اقتدا بکسی او نکنند در عقب نکرد و غایبین صفوف
نماز را کوفیان بیوفا گوید بلکه صفات مردکان رفع انانیت
را داند و تارکان دنیا را کافر نداند و مرده آنست که دیگران
بر او نماز کنند نه آنکه از جهت ترس با او اقتدا کنند و اینمعنی
بر آنشخص وقتی ظاهر میشود که از منصب قضا معزول گردد
و کسی را تقیه از و نباید نمود تا یقین او حاصل گردد که همه
افسانه و افسون چند است ۵ بجان خواجه که اینها ریشخند است
و رقصیدن و چرخیدن و غنا کردن که قبیح است و وجد ریایی
است که مدام گرفتار از حب جاه است و در جواز وجد
اختیاری احادیث در تبصرة المومنین مذکور شد و صوت
حسن غیر غنا کردنست و احدی ثابت نکرده که اقسام آواز
خوش غنا باشد و هر که این دعوی کند از جهل مرکب خواهد بود
و بر او لازمست که اول تکفیر جاتیان بالای منارها کند
و در وقت نشمازی بیند در گوش گذارد و الا در حلقه ذکر
صوفیه اثنی عشریه غیر انچه موذنان تا صباح میخوانند چیزی
دیگر شنیده نمیشود و در جواز شنیدن آواز خوش احادیث
بسیار وارد شده اگر گویند که سماع غیر استماع است هر

و آواز خوش را تأثیری نیست جواب انکه شترها نوای عرب در سرست
اگر آدمی را نباشد خر است ❁ و عشقبازی نمودن نزد همه کس
مذموم است واحدی از صوفیه اثنی عشری قایل بخوبی آن نشده
و اگر غیر صوفی شیعه قایل باشند لا تزر وازرة وزر اخری
تدلیس دیگر انکه گفته است اگر بپرسند که اولیاء اهل سنت
چه کسانند جواب گوئیم که جماعت حلاجیه اند که بارتکاب لهو و دنیه
مثل کریه بستن و خنق و گدائی کردن و دستک زدن و عشقبازی
با امردان کردن و اعتبار ننگ و نام نداشتن و حیا و شرم از خود
دفع کردن و ریاضت کشیدن و بحقیقت رسیده باشند شریعت
و طریقت از ایشان ساقط شده باشد و حرام بر ایشان حلال
گردیده باشد و دعوی تناسخ و وحدت وجود کنند و دیگر
دعویهای باطل کنند که در تحفة الاخیار و کشف الاسرار و تحفة
العقلا مذکور است جواب انکه این صفات قلندران و مباحیان است
و کسی مدعی آن نیست که جمیع فرقهای صوفی خوبند بلکه سخن در
صوفیان شیعه است واحدی نگفته اند که شریعت ساقط میگردد
و حرام حلال میگردد چه خواجه نصیر و مشایخ سلسله شیخ زاهد
علیه الرحمه و شیخ بهاء الملة و شیخ زین الدین و ملا محمد تقی مجلسی
و سایر علمای صوفیه شیعه به تناسخ قایل نبوده اند و وحدت

وجودی

وجودی را که ایشان قایل اند نه بآن معنی است که حلولیه قایل است
و در تبصرة المؤمنین اقوال الحقه ایشان مذکور است و ظاهر
میشود که منکرین را این لفظ بد می آید و الا در معنی جز توحید
حقیقی نیست و آن از اصول دین است و همچنین بیان شده که
وجد بی اختیاری نامشروع نیست اگر کسی باختیار ریاکار باشد
قدحی بمشایخ صوفیه شیعه نمیرساند و مشخص میگردد که این
امور را بیان کردن تزویری است که عامیان خوبان ایشان را
که اعمال ایشان از ریا نباشد از اهل ریا تفرقه نکنند و همه را بد
دانند چنانکه منکرین طالب علمان گویند که ایشان علم را بجهة
مناصب و وجه معیشت بهم رسانیدن و پیشنماز شدن و دریوزه
و نماز گرفتن و امثال آن تحصیل می نمایند و فی الواقع همه طلبه
علوم را این مطلب نیست ما حصل کلام انکه چون قاضی جود قم
در رسالها صریح نوشته است که ریاضات و مکاشفه و کرامات
و وجد و حال و ذکر جلی و غیره افعال الصوفیه نامشروع و بدعت است
و اهل بدعت کافرند و هر کس که ایشانرا کافر ندانند کافر است و
درین مقام که باید جواب هر یك را بیان نماید که چرا جمیع افعال
ایشان بدعتست و ندانسته است که مشایخ سلسله شیخ زاهد
و غیره علمای شیعه مرتکب این اعمال بوده اند بنا بر این عاجز گشته

صفات ذمیمه بعضی از متصوفان که از خوبان سالکین نیستند
درهم بافته و عامیان آنچه میخواهد میگوید و عمر خود در امر این
قسم حیلهای عام فریب کرده و میکند والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم والا هر کاه رقاص شیعه را فاسق دانند چرا
دستک زن شیعه را کافر باید دانست و با اعتقاد خبیث او
جمیع شیعه که قایل بدعت این اعمال نباشند از مذهب تشیع
بیرون میدانند کاشکی حکم بر فسق ایشان میکرد و شیخ بهاء
الله و مشایخ کبار شیعه را کافر نمیدانست **تدلیس دیگر** انکه
گفته که در تذکرة الاولیا مذکور است که شبلی شخصی را بکدائی امر
کرد و آتش بر داشته میرفت که کعبه را آتش زند و بسوزد چوب را
آتش زده بود که بهشت و دوزخ را با آن بسوزاند تا خلایق را
پروای خدای بدید آید و شبلی گفته که دنی ترین خلایق رافضیان
و خارجیان اند و ازین کلمات ظاهر میشود که سنی و ملحد و از
دشمنان شیعه بوده بد احال الطبیب جاهل غافل حامی اهل
طغیان که این نوع اشقیا را اولیا دانسته و طریقه ایشان را عین
طریقه سلطان العارفین دانسته وای بر او که اگر بی توبه از دنیا
بیرون رود و با این اشقیا محشور شود **جواب** انکه این مفتری
بی باک از حکایات و افسانهای تذکرة الاولیا که شرعا مناط

اعتبار نیست حکم بر کفر شبلی نموده با وجود انکه علمای شیعه اکثر او را
شیعه دانسته و دلایل تشیع او را بیان نموده اند و این کلمات نزد
علما ثابت نیست که ازو باشد و بر تقدیر تسلیم مراد از رافضیان
غیر فرقه اثنی عشری خواهد بود و اینکه گفته که طبیب بی طریقه
او را عین طریقه سلطان العارفین دانسته غریب تهمتی است
چه شبلی از جمله مشایخ سلسله شیخ زاهد علیه الرحمه نیست و از
مریدان جنید بغدادی است و بر تقدیری که شبلی سنی باشد
وحدت طریقه اعمال وحدت اعتقادات را لازم ندارد و سخن در
صوفیه اثنی عشری است در اعتقادات ایشان نه در اعمال چه در
اکثر اعمال اهل مذاهب مختلفه متفق اند پس وای بر مفتری مزوری
که اگر بی توبه بمیرد با ابا هریره محشور گردد که مفتری بوده و با
ابو حنیفه رفیق شود که مدار او بر رای و قیاس بوده **تدلیس دیگر**
انکه از تذکرة الاولیا نقل افعال و اقوال بایزید نموده و گفته بد انکه
طریقه بایزید عین حلاج است و قبل از حلاج بایزید دعوی خدایی
طریقه
کرده و سبحانی ما اعظم شانی گفته و باجماع اهل اسلام اینکلمات
که بایزید گفته کفر است و کسانی که اینکلمات را کفر ندانند ملحدان
و زندیقان اند **جواب** انکه دعوی اجماع در کفر بایزید تهمتی
است پس بزرگ و در هیچ جا مذکور نیست که او دعوی خدایی کرده

باشد ومدح او در مقالات بسیار است وعارف دین دار نصیر الملة
علیه الرحمة والمغفرة در اوصاف الاشراف توجیه سبحانی ما اعظم
شانی نموده وفرموده اند که مراد محو انیت است نه دفع اثنینیت
پس باعتقاد این بی باك آن بزرگوار ملحد خواهد بود وجمع کثیر
علمای شیعه که او را کافر واین کلمات را کفر دانسته اند باید از
اهل اسلام نباشند چه داخل اجماع نیستند وعالم ربانی
مولانا محمد باقر خراسانی میفرمودند که مرا با قاضی قم اتفاق
صحبتی در قم افتاد واو قایل شد که بایزید چندین سال سقای خانهٔ
امام بحق ناطق علیه السلم بوده وسقای او را علامه حلی در منهاج
الکرامه وابن طاوس در کتاب طرایف تصریح نموده اند پس عالم
ربانی فرمودند که هرگاه معصوم علیه السلم چندین سال عالم بر کفر
بایزید نشده باشد وآبی که او می آورده چندین سال در اطعمه
واشربه ووضو واستعمال مینموده باشد بر قاضی قم بعد از
هزار سال چون کفر بایزید ظاهر میشود واینکه دلالت دارد
که قاضی قم خود را از امام معصوم دین دارتر دانسته اند پس بدا حال
تلمیذ بی تمیز قاضی جود قم که مصداق این مقال است ۵
هر که ابرش چنین کمره بوده ۵ کی مریدش را بجنت ره بوده ۵
واینکه گفته که بدا حال الطبیب نادان که از خدا ورسول شرم نکرده

وعالم ترم

واز عقوبت الهی اندیشه ننموده از نادانی طریقهٔ سلطان العارفین
را عین طریقهٔ بایزید واولیاء اهل سنت دانسته است اگر بی
توبه بمیرد با بایزید محشور شود **جواب** آنکه طریق بایزید
در اعتقادات طریق اهل سنت نیست ودر زمان ائمه علیهم
السلام بوده وحدیثی در مذمت او واقع نشده واز کلمات
مشهورهٔ اوست که من لبس الصوف علی الصفا وترك الدنیا خلف
القفا وسلك طریق المصطفی فهو صوفی وان لم یکن کذلك
فکلب کوفی خیر من الف صوفی پس بدا حال مفتی قم وشاگردان
او که حکم برای وقیاس میکنند اگر بی توبه سقط کردند با بایزید
محشور خواهند شد با بایزید وخوشا حال کسی که با شیعیان
ائمه علیهم السلم محشور گردد **فتح پنجم** در جواب تلبیسات
وتزویراتی که در رد بعضی احادیث کرده وگفته که طبیب جاهل
نادان بعضی کلمات وعبارات [illegible] را نقل کرده وشاهد
مدعای خود ساخته وگمان کرده که آن حدیث قدسی است واز
آنجمله این عبارتست که ان لله شرابا للاولیائه اذا شربوا سکروا
واذا سکروا طربوا وانیطرفهراست که این طبیب جاهل غافل گفته
که این حدیث در صحیفة الرضاست واین کذبست ودر آنجا
نیست **جواب** آنکه راوی صحیفة الرضا متعدد است وقاضی جود

را استقرا در جمیع کتب احادیث نیست و مُنحصر افترا است راوی
آن ابن شیخ طرسی علیه الرحمه و قطع نظر از ان کرده این حدیثی است
مشهور در میان شیعه و بغیر قاضی قم احدی نگفته است که این
کلمات جلاجیه است و طبیب نجیب در نقل این حدیث شفره دنیست و
قاضی زاده کرهرود در تحفهٔ شاهی که الزام قاضی زادهٔ ماوراء
النهر داده این حدیث را سند آورده است و سید حیدر آملی که
معاصر علامهٔ حلی و از مجتهدین شیعه است در جامع الاسرار این حدیث
را نسبت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم داده و در چندجا ذکر
نموده است بخلاف حدیث مذمّت تنباکو که احدی از علمای شیعه
بیان ننموده اند و مخصوص بمریدان قاضی جوهقم است و باین
عبارتست و بصراط المستقیم نسبت داده اند و محض افترا است
قال النبی صلی الله علیه و آله سیاتی زمان علی امتی یشربون فیه
الدخان قیل یا رسول الله و کیف یشربون الدخان قال یتخذون
شیئاً من الحجر او من الخشب و یزرعون شیئاً بصیرو رقا و یملئون
فی ذلک الحجر و یاتون النار من فوقه و یشربون و ینفخون فی
الهوا قیل یا رسول الله هؤلاء امتک قال فی اللسان نعم
و فی القلب لا و ظاهر است که حدیث سازی کار ابا هریره است
و نقل کردن حدیث باعث کفر کسی نمیشود دیگر از کلام این عمل است

سرنقه

که گفته دیگر از عبادات مزخرفه جلاجیه که طبیب جاهل ابن طاوس قدسی سره
کرده این عبارتست یا عبادی من عشقنی عشقته و من عشقته
ادخلته الجنة دیگر از کلمات مزخرفه جلاجیه است که طبیب کاذب
آنرا حدیث قدسی نام کرده این عبارتست من عرفنی احبنی و
من احبنی عشقنی و من عشقنی فقتلته و من قتلته فعلی دیته
و انا دیته حاشا که این کلمات حدیث قدسی باشد بلکه این
کلمات ابلیس است که بخواب اولیاء اهل سنت می آید و آنچه از
وی میشنوند آنرا کلام خدا و حدیث قدسی میدانند **جواب**
آنکه این دو حدیث را شیخ ابن جمهور در مجلی مرآت الیقین و
عوالی اللآلی و سید حیدر آملی در جامع الاسرار و شیخ بهاء
الملة در کشکول ذکر نموده و از احادیث قدسی شمرده اند و ظاهر
ایشان تتبع احادیث زیاده از قاضی قم کرده باشند و از اینکه
او از مزخرفات جلاجیه داند سند نمیشود چرا و جمیع احادیث
کتب اربع را قبول ندارد بلکه هر چه را موافق اعتقاد خود اخذ
کرده باشد مقبول او است و الا مردود است چنانکه احادیث
مذمّت قضا و غیره را قبول نمیکند و این دو حدیث را کلام ابلیس
میداند و شیخ ابن جمهور که از مجتهدین شیعه است و امثال او را
شونده کلام ابلیس را انستر است و تهمت بطبیب نجیب کرد که او

کا ان کرده که حدیث نیست و دیگری قایل نشده از محض تعصّب
ذاتی است دیگر از تزویرات عام فریبی اوست که گفته حدیث
کمیل که از حضرت امیر المؤمنین سوال کرده ما الحقیقه و حضرت
در جواب فرموده که ما لك و الحقیقه تا آخر حدیث در کتب شیعه
نیست و راویان شیعه خبری ندارند و در نهج البلاغه نیست و بر
تقدیری که صحیح باشد باز عمل بآن جایز نیست زیرا که در معارف
بغیر قرآن و حدیث متواتر عمل نمیتوان کرد جواب انکه حدیث
متواتر نایاب و بسیار کم است و جمیع علما و محدّثین عمل بخبر
آحاد نموده اند و کتب اربع مشحون بر آنست و این حدیث را شیخ
بهاء الملّة در کشکول ذکر نموده و در جامع الاسرار مذکور است
و مضامین آن در نهج البلاغه موجود اگر ناسخ تبصرة المؤمنین
سهوی در کتابت کرده باشد سهو از مؤلف نخواهد بود امّا
راویان این حدیث را از جمله شیعه ندانستن عجب فتوائیست
و محل تعجّب است که شیخ بهاء الملّة شیعه نباشد و قاضی قم
نایب امام شیعیان باشد و حدیث غیر متواتر را معمول ندانستن
و حدیث ابن حنظله که خبر آحاد است در باب منصب قضا مقبول
و معتبر دانستن جز امراض باطنی سببی دیگر ظاهر نیست و شیخ
بهاء الملّة در حاشیه خلاصه در باب رد و قبول راویان

احادیث بیان نموده اند که از مشکلات اینست که ما مذهب شیخ
طوسی را در باب عدالت میدانیم و آن مخالف مذهب علما ست
و بدستور نمیدانیم باقی اصحاب رجال را مثل کشی و نجاشی
و غیر ایشان و تعدیل علما را در حق ایشان قبول میکنیم دیگر
انکه از مردم بسیار نقل حدیث کرده اند که ایشان خلاف مذهب
بوده اند و بعد از آن از مذهب خود بر گشته اند و معلوم نیست
که احادیث منقوله از ایشان در حین مخالفت مذهب بوده یا
در وقت ایمان ایشان روایت کرده باشند و ایراد این کلام از
بهاء الملّة جهة آنست که احادیث کمیل می باید از اکثر احادیث
بی شبهه تر باشد چه راویان آن زاهدان و تارکان دنیا و راغبان
آخرت اند و از مخالفین مذهب نبوده اند تدلیس دیگر
انکه گفته که عبارت من عشق و عف و کتم و مات فقد مات
شهیدا حدیث نیست بلکه این کلام حلاجست زیرا که عشق نزد
اهل بیت مذموم است و از لوازم غافلانست و حدیثی از امام
جعفر صادق علیه السلم مرویست که عشق مرضی است که در دلهای
غافلان حاصل میشود جواب انکه این حدیث را نصیر الملّة و
الدین نوّر الله مضجعه در شرح مقامات العارفین اشارات
بعنوان حدیث نقل فرموده اند و شیعیان او را مروّج این

مذهب میدانند واین بی باك بی شرم اورا ازحلاجیه دانسته
الحمد لله که دروستایی راشاهدی بهتر ازخودش نمیباشد چه
درین رساله مزخرفه همه جا بند ترجیع نموده که طبیب غافل
طریقه خاقان للموحدین راعین طریقه حلاجیه دانسته ومن
نمیدانم وازین سخنان او ظاهر شد که او همه علما ومروجین
مذهب شیعه را حلاجیه دانسته است وتهمتی بطبیب درد
مند نموده واورا غافل گفته وخود ازین رسوایی غافل
گشته است فاعتبروا یا اولی الابصار ودر تبصرة المؤمنین
مذکور شده که حدیثی که در مذمت عشق وارد است مراد
عشق مجازی است که غافلان رادروی میدهد واطبا آنرا
مرض سوداوی بیان نموده اند وعشق الهی که عبادت از
نهایت محبت است بجناب اقدس کبریایی چون باعث غفلت
گردد ومطلب این منکر حق ظاهرا معنی عشق نباشد وبلفظ
عین وشین وقاف جدله داشته باشد والا افراط محبت الهی
پسندیده ائمه اطهار است وجمیع ادعیه مشکاة امامت و
عصمت مبتنی برانست ومراد این مزور محیل آنست که بعوام
خاطرنشان نماید که ما بنهج بی روا حادیثیم که درالفاظ
مترادفه جرات بمعنی واحد نمیکنیم واگر خواهر نیز که معروف

ازقت

موافق اشتهای او است سند می آورد وآنچه درباب مذمت قضا
وریا وکبر وحسد وتحصیل دنیا وحب جاه وسایر امور رذیله
وارد شده بعضی را قبول ندارد وبعضی را تحریف می نماید و
اعتبار نکردن احادیث سایر کتب از دین داری نخواهد بود
چه مؤلفین کتب اربع تصریح نموده اند که آنچه ما توانستیم در
ایام تقیه جمع نمودیم واصل چندی که دربلاد متفرق بود توانستیم
بدست آورد ترتیب داده ایم ونگفته اند که جمیع احادیث
ائمه طاهرین منحصر دراین احادیث است ودیگر حدیثی از
معصوم موجود نیست واعتقاد نکنید ولهذا همین محدثین
رحمهم الله بعد از جمع کردن این چهار کتاب کتابهای دیگر تالیف
نموده اند که آن احادیث بعد ازین کتابها بنظر ایشان رسیده
بود مثل امالی شیخ طوسی وابن بابویه وخصال وعیون و
معانی الاخبار وبشارة المصطفی شیخ طبرسی وامثال آن
پس اگر سایر علمای شیعه تفحص نموده احادیث دیگر را جمع
کرده باشند چرا محل اعتماد نباشند مثل علامه حلی وعلم الهدی
وسید رضی الدین وشیخ احمد بن فهد حلی وشیخ رجب برسی
وشیخ ابن جمهور احسائی وشیخ زین الدین وشیخ شهید وسایر
علمای دین دار وقاضی قم دررد نهج البلاغه که سید رضی الدین

علیه الرحمه جمع نموده است و در ترتیب مضامین آن اصرار دارد
بجهة انکه مؤلف آن جزاه الله خیرا اعتقاد بطریق صوفیهٔ
اثنی عشری داشته و اکثر مضامین احادیث نهج البلاغه مشعر بر
آنست عجب تر آنکه ابن ابی الحدید که سنّی است و شارح آنست
تصدیق صحت آن کند و با وجود انکه منافاة بمذهب او داشته
باشد از انصاف نگذرد و این قاضی جود بی انصافی پیشه کند
و اینکه حدیث کمیل را متواتر ندانسته محض عام فریبی است چه
تواتر عبارت است از اتفاق اهل زمان بر امری محسوس که
عقل ممتنع داند اتفاق ایشان را در کذب آن مثل بعثت رسول
صلی الله علیه و آله و وجود کعبه و امثال آن و احادیثی که این
عالم باشد بسیار کم است و رجال احادیث که جمیع علما تصدیق
عدالت آن کرده باشند نایاب تر است حتی سلمان علیه الرحمة
والرضوان که از اهل بیت شمرده شده و عمار و مقداد و ابو
ذر که خللی در ایشان نبود باز در حق عمار حاض حیصة ثم رجع
بیان نموده اند تا دیگران چه رسد و کشی از ابو جعفر علیه السلم
روایت نموده که مردمان مرتد شدند مگر سه نفر سلمان و ابو ذر
و مقداد پس فرمودند کسی که اصلا شکی نکرده مقداد است پس
معلوم گردید که اعتبار نکردن غیر متواتر و احادیث ضعیف محض

دعوی است

دعوی است و حدیث کمیل و سایر احادیث که نزد صوفیه اثنی
عشری معتبر است اقرب بتواتر است چه طرق مختلفهٔ صوفیه در آن
اختلاف نموده اند و همهٔ آن منتهی بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم
و امام جعفر صادق و امام ثامن علیهما السلام میشود و از آنکه
بعضی اسرار که زیاده بر فهم عوام بوده در سابق زمان نوشته نشده
باشند یا نوشته و مخفی داشته باشند و علمای دین دار و مشایخ
شیعه که با دبر زبانی با اهل آن گفته باشند و محدثین رضوان
الله علیهم در زمان تقیه و در حین تفحص اخبار و اصلهای
مکتوبه ندیده باشند و داخل کتب اربع نکرده باشند دلالت بر
بی اعتباری احادیث چنین ندارد و علمای راشدین شیعه هم آنرا
موافق اصول مذهب اثنی عشری دانسته اند و مرموزات آنرا
حل کرده و تاویلات تحقیق فرموده اند و راویان این اخبار
از مشایخ سلسلهٔ خاقان الموحدین و علمای مجتهد شیعه اند
و زاهد ترین اهل زمان خود بوده و اصلا اغراض دنیوی منظور
ایشان نبوده است و عالم علوم قدسی مولانا محمد تقی مجلسی
در جواب رسالهٔ قاضی قم نوشته اند که علمای دین دار این طریقه را
از احادیث اهل بیت که مفسر کلام مجید است اخذ نموده اند و
قرآن و احادیث مشحون اند از این طریقه و در هر طبقه زیاده

از عدد تواتر طریقهٔ خود را با اهل بیت میرسانند ولیکن چون
عوام صوفیه اینها را نمیدانند معروف کرخی و کمیل را مستند
خود میسازند و میگویند که مشایخ ما با ایشان میرسانند
اگر مشایخ اجازهٔ قرآن ضعیف بوده باشد چنانکه در کتب اجازه
مذکور است یا کتب اربع قدح در حجیت قرآن و حدیث نمیکند
چون متواترند و ازین کلام ظاهر میشود که با وجود تسلیم
ضعف راویان طریقهٔ صوفیه قدح در صحت طریقهٔ صوفیه نمیکند
عام فریبی دیگر آنکه معنی تواتر مخصوص در امور محسوس است
و او گفته که در معارف الهیه بغیر متواتر عمل جایز نیست پس نزد
این نادان معارف الهی باید از محسوسات باشد و این دلالت
دارد که قایل آن از جملهٔ مجسمه باشد و با این اعتقاد جمیع مشایخ
سلسلهٔ شیخ زاهد گیلانی علیه الرحمه را حلاجیه میداند و هیچ
یک از ایشان مجسمه نبوده اند و با وجود اینکه جمیع اعمال
ایشانرا مثل ذکر جلی و حلقهٔ ذکر و غیر آنرا بدعت دانسته و در
اعتقادات ایشانرا حلولیه و مباحیه میداند باز چشم داشته است
که صوفیان حلقهٔ ذکر توحیدخانهٔ همایون تحسین این الفاظ
تزویری کنند و او را بری الذمه از عناد بسلسلهٔ عالیجناب
خاقان الموحدین و شیخ زاهد گیلانی و معروف کرخی و سایر

مشایخ شیعه دانند **تدلیس دیگر** آنکه در رساله نوشته که
از جملهٔ احادیث که طبیب نادان نقل کرده حدیث چندیست
که دلالت دارد که اهل بیت را اسراری هست که هر کس را
قابلیت آن نیست که حامل اسرار باشد و آن طبیب نادان گمان کرده
که آن اسرار کفرها و بدعتهای حلاجیه است **جواب** آنکه خطاب
بلفظ نادان در هر کلمه جز از جهل مرکب که مرضی است بی علاج
چیزی دیگر نمیتواند بود بحمد الله که تلبیسات ابلیسی را جاهل
علوم ریا و افترا داخل علوم نمیداند و بهمین قدر دانائی
اکتفا می نماید و اینکه اسرار را بر کفرها و بدعتهای حلاجیه حمل
نموده محض تکرار نامعقول است که ملکهٔ نفس شیطانی گشته است
و الا باید بیان نمود که کدام کفر و چه بدعت و چه حلاج اگر کفرها
اقوال محدثین و علمای شیعه را میداند بدا حال این نجی بالرجیم
در تبصرة المؤمنین غیر سخنان علمای شیعه چیزی دیگر بیان
نشده و هر چه نزد دانش این منکر حق از آن اقوال کفر بوده
تاویل کرده و بیان رموز آن نموده و ظاهر ساخته که کفر نیست
و ذکر جلی و حلقهٔ ذکر بدعت نیست و از لفظ حلاجیه اگر مراد غیر
مشایخ سلسلهٔ شیخ زاهد گیلانی و علمای شیعه اند احدی را
در آن چه نزاع و اگر عبارت از این جماعت عظیم الشان است چرا

اینقدر تکرار باید کرد العاقل یکفیه الاشاره واگر بجهت مغلطه
است باز بس است چه عالمی را در غلط انداخته و یك صوفی
نگذاشته و عالم علوم قدسی مولانا محمّد تقی مجلسی در جواب
مزخرفات قاضی قمی نوشته بود که از گفتگوهای او ظاهر میشود
که امامان خود را نشناخته و اعتقاد او اینست که همین طریقه
ظاهر داشته اند و در مراتب عشق و محبّت مفرط الهی و سایر
مراتب کمالیه بی بهره بوده اند یا اگر بهره داشته اند بخل
کرده اند و شیعیان خود را از آن خبر نکرده اند حاشا و کلّا
چه قرآن و احادیث مشحون اند ازین طریقه الحمد لله که سنیان
ازین نوع احادیث بهرهٔ تمام ندارند انتهی کلامه و بر صاحبان
انصاف ظاهر است که فرقهای صوفیه منحصر بشش قسمی که
در تبصرة العوام مذکور است نیست چه بعضی دوازده قسم
شمرده اند و یك قسم امامیه را خوب داشته اند و حلاجیه
و مباحیه و حلولیه و اکثری مناط اعتبار نموده و این منکر حظوظ
مدار بر تزویر و بازی دادن عوام است ٥ چون پرده ز
روی کارها برخیزد ٥ معلوم شود که در چه کاریم همه ٥
تدلیس دیگر آنکه بیان کرده که بلکه این اسرار میتواند بود
که اسم اعظم و سرّ قضا و قدر باشد و رجعت و کفر نواصب

ولعن

ولعن ابوبکر و عمر و ثواب متعه و وجوب حج تمتّع و غیر آن
باشد که مخالف مذهب اهل سنت است **جواب** آنکه این خرو رد
اموری که تعلّق بتقیّه دارد مخلوط باسرار کرده و دست
از مغالطه بر نمیدارد چه مراد آنست که اموری که مخصوص
مذهب شیعه باشد دو قسمست یکی آنکه دانستن آن شامل عام
و خاص شیعه باشد و دیگری مخصوص خواص بوده عوام را طاقت
دانش آن نباشد و از عوام شیعه باید پوشیده باشند آنکه
مخصوص بشیعیان عموماً بوده باید مخالفین ندانند و آنچه
باید که مخصوص شیعه باشد و اظهار آن باعث ایذای شیعیان
گردد امر بتقیّه شده و آنچه مخصوص خواص شیعه باشد و اظهار
آن بجهت عدم فهم عوام شیعه سبب لغزش ایشان گردد امر به
کتمان شده و اسرار عبارت ازین قسم است و آنچه این منکر حق بیان
کرده است سوای سرّ قضا و قدر و اسم اعظم همه دیگر از امور یست
که تقیه در آن جاری است چه اقرار برجعت و ملعون دانستن
ظالمین آل محمد صلی الله علیه و آله و وجوب حج تمتّع و غیر آن از
ضروری دین شیعه است و عام و خاص در آن مکلف اند و پوشیده
داشتن این امور از عوام شیعه باعث ضلالت ایشان میگردد
بخلاف دانستن حقایق اشیا و اتصال ارواح مؤمنین بروح الله

ومراتب قرب احدیّة واطّلاع بر سرّ وجود وسیر انوار و امثال
آن که مخصوص مؤمن ممتحن است که عبادت از صوفیه شیعه
و مرتاضین ایشان باشد سبحان الله این منکر حق و اعلم تزویر
و تدلیس بچه حدّی رسیده که حق را در لباس باطل بعوام
مینماید تا تقیه را از اسرار فرق نکنند **تدلیس دیگر** انکه گفته
که چنانچه طیبت نادان کمان کرده می بایست که اهل ماوراء النهر
و بلاد سنّیان خبر از ان نداشته باشند و حال انکه در میان
اهل بلاد مخالفین مشهور است و اهل بلاد شیعه خصوصًا
اهل قم که احادیث اهل بیت را بیان نموده اند خبری ندارند
جواب انکه عجب دلیلی است و هیچ عامی با غایت باین ملهم
نگشته و مخصوص باین عام فریب است و ندانسته که در زمان
سابق شیعیان در هر بلدی مخفی بوده اند و در ماوراء
النهر و بلاد مخالفین شیعه بهم میرسیده و اعلان کلمه حقه
واجبست که در همه جا شود و در سابق زمان قم و غیره بلاد ایران
نیز از بلاد مخالفین بوده و شیعیان در همه جا تقیه میکردند
و مخفی بودند پس اگر بنابر استحسان طریقه صوفیه شیعه
غیر ایشان نیز سالک این مسلک گشته باشند و باعتقاد
باطل خود عام فریبی و ریا مانند سفیان ثوری و حلاج

نسفی

شعار خود ساخته و شایع کرده باشند قدحی در تشیع و خوبی
مسلک صوفیه شیعه نمیرساند و از اینکه ابو حنیفه در علوم ظاهری
بدعتها کرده و شایع ساخته باشد لازم نمی آید که اصل دین
قویم مقدوح باشد **و اینکه** نوشته که اهل قم خبری از ان ندارند
محض ادعا است چه اکثر احادیث مبتنی بر اسرار محدّثین قم مثل
ابن بابویه علیه الرحمه و غیره بیان نموده اند و اگر بر همه آن اطلاع
حاصل نکرده باشند لازم نیست که انچه سایر علمای شیعه حاصل
کرده باشند غلط باشد و اعتبار نداشته باشد چه اعتبار اقوال
محدثین قم و غیره باعتبار تشیع و دین داری ایشانست و اینمعنی
در ماده سایر علمای دین دار شیعه جاریست مثل علامه حلی
و ابن فهد و غیره اما باعتقاد قاضی قم هر عالمی که انکار اصل
تصوف نکرده باشد شیعه نیست و با این حال چنین صاحب اعتقادی
و اینکه مؤلف تذکرة الاولیا مشایخ را سنّی دانسته باشد لازم
اینجا بهم
که سنی باشد چه اهل سنت ائمه علیهم السلام را نیز مخالف مذهب خود
نمیدانستند و لهذا اسرار مذهب تشیع را پنهانی بمریدان خاص
خود میگفته اند تا دست بدست بعالیجناب خاقان الموحدین
قدس سره رسیده و بعد از رفع زمان تقیه ظهور یافت
فتح ششم در جواب تدلیسات و تزویراتی که در ضمن

حکایات مذمت عطار و غیره نموده و از تذکرة الاولیا بیان کرده که
عطار اسرار خود را از ابلیس میدانسته و احمد غزالی که از اکابر
حلاجیه است ابلیس را سید الموحدین مینامیده و ابو القاسم کرکانی
ابلیس را خواجه خواجگان میگفته و علاء الدوله سمنانی گفته که من
ابلیس را دیدم بمن میگفت که با شما عداوت ندارم و از توحید فضلی
ازو شنیدم که عارفان روزگار تعجب کنند و احمد خضرویه بر
بایزید گفت که ابلیس را دیدم که بر سر کوی تو بر دار کرده بودند
بداحال الطبیب جاهل که طریقه ایشان عین طریقه سلطان
العارفین دانسته **جواب** آنکه این مفتری داد تهمت را داده
چه احوال اینجماعت معلوم نیست و بعضی را علمای شیعه شیعه
دانسته اند و بعضی را ندانسته اگر فی الواقع تشیع ایشان
ثابت باشد این کلمات از ایشان نخواهد بود و اگر شیعه نباشند
مناط اعتبار نخواهند بود و تذکرة الاولیا سند کفر کسی
نمیشود و کسی مامور بتحقیق احوال احدی نیست اگر فی
الواقع احدی شیعه باشد و کلام او را توان تاویل نمود
حکم بر کفر نباید کرد و الا اقل ما بیر النزاع جمعی اند که در
تشیع ایشان خلافی نباشد مثل مشایخ سلسله شیخ زاهد
کیلانی علیه الرحمه و اکثر علمای شیعه که مکرر بیان شده است

واینجماعت

را که نام برده ام

واینجماعت از سلسله مشایخ خاقان الموحدین نیستند که باید
اثبات صحت اعتقاد ایشان کرد بداحال کذابی که احمد خضرویه
و امثال او را که احوال ایشان معلوم نیست مخلوط بسلسله
صوفیه صحیح التشیع کند ظاهرا این مزور شاگرد ابلیس باشد
و بدیگران نسبت دهد چه ازین قبیل تلبیسات ابلیسی در
هر فقره این رساله مشاهده میشود و از دیگران معلوم نیست
تدلیس دیگر آنکه در باب ملای دوم گفته که شمس تبریزی را بهتر
از پیغمبران دانسته و از محبان ابن ملجم است و در مثنوی در باب
عزای سید الشهداء علیه السلم تمسخر با شیعیان کرده و اعتقاد
دارد که قاتل امیر المومنین علیه السلم خدا است نه ابن ملجم و اشعری
مذهب بوده و خیر و شر را از خدا دانسته است و از تابعان
حلاج است و وحدت وجودی است و حق را بجای دریا و عالم را
بمنزله موج و عین دریا دانسته **جواب** آنکه ملای دوم نزد
اکثر علمای شیعه شیعه است و این دلایل که این منکر از اقوال
او نقل کرده علمای دین دار شیعه دیده اند و حکم بر کفر و تسنن
او نکرده اند و حمل بر تقیه و رمز فرموده اند و بعضی از دلایل
تشیع او در تبصرة المومنین مذکور شده و عالیجناب
خاقان الموحدین مکرر مدح او کرده و ممدوح آن بزرگوار

و ممدوح شیخ بهاء الملة و سایر علمای دین دار ظاهر ابد نباشد
واحدی پی رو او نیست بلکه سخنان خوب او را تحسین میکنند
و هر چه از تقیه بوده منظور نمیدارند و تکفیر این قسم مردم
مشکوک فیه را جزو اصول دین نکرده اند و صوفیه شیعه
پی رو ائمه علیهم السلام اند نه ملای روم و شمس تبریز و قاضی
قم اصل این طریقه را کفر میدانند و اقوال مردم مشکوک فیه را
بجهة مغالطه بیان میکنند تا احوال مردم صریح التشیع در آن
میان پای مال بد اعتقادی کرده مخفی الواقع در این امر
سحر سامری می نماید **فتح هفتم** در جواب تدلیسات
که در ضمن رد خطبة البیان و اقوال ملای روم و محی الدین و
غیره نموده و گفته که انچه از خطبة البیان در تاویل این طبیب
جاهل بیان نموده که امیر المؤمنین علیه السلم فرموده انا الله
السمیع العلیم انا الذی خلق السموات والارض اصلی و اعتبار
ندارد و خطبة البیان را علمایی که مصنفان کتب معتبره حدیث
اند نقل نکرده اند بلکه آن از موضوعات غلاتست اگر این
عبارات کلام آنحضرت باشد لازم آید که غلات معذور باشند
و ایشان را ملامت نتوان کرد و لازم آید که آنحضرت ستم
کرده باشد بر جمیع غلات که ایشان را بقتل رسانیده اعوذ

بالله

بالله من هذا الاعتقاد و بدا حال الطبیب مبتلا بمرض جهل مرکب
که طریقه فاسده ملای روم را با این اعتقادات باطله عین
طریقه سلطان العارفین دانسته **جواب** آنکه خطبة البیان
را سید السادات میر محمد باقر داماد از حضرت امیر علیه السلم
دانسته و شرح نموده و تاویلات حقه کرده است و اعتبار
مرده آن بزرگوار نزد شیعه زیاده بر زنده قاضی قم است
و بدا حال المدعی مذهب تشیع که آن سید عالی مقدار را از غلات
داند و از علمای شیعه نداند و سبب قتل غلات آن خواهد بود
که بطریقی که میر محمد باقر داماد فهمیده ایشان نفهمیده
بودند و از رسالهٔ لآلی عالم محقق موفق مولانا محسن دام
افاداته که از مشارق الانوار نقل فرموده اند ظاهر میشود
که بلندتر ازین الفاظ نیز از آنحضرت روایت شده باشد و
بعضی از آن این عبارات است انا عندی مفاتیح الغیب لا
یعلمها بعد رسول الله صلعم الا انا انا ذو القرنین المذکور فی
الصحف الاولی انا صاحب خاتم سلیمان انا ولی الحساب انا
صاحب الصراط انا قاسم الجنة والنار انا آدم الاول انا نوح
الاول انا آیة الجبار انا حقیقة الاسرار انا مورق الاشجار
انا عین الیقین انا منور الشمس والقمر والنجوم انا حی

بلکه بطریق قاضی حجر هم غلط ادا
کرده بودند

لا اموت واذا امت لم امت انا سرّ الله المخزون انا جاوزت
بموسى البحر واغرقت فرعون وجنوده انا المتكلم على لسان
عيسى في المهد انا مصباح الهدى انا الآخرة والاولى انا
المذكور في سالف الزمان والخارج في آخر الزمان انا
الشاهد لاعمال الخلايق في المغارب والمشارق ودر آخر
خطبهٔ طتنجيه فرموده كانّي بالمنافقين يقولون نصّ
عليٌّ على نفسه بالربّانية الا فاشهدوا شهادة اسالكم
بها عند الحاجة اليها انّ عليّا نور مخلوق وعبد
مرزوق ومن قال غير هذا فعليه لعنة الله ولعنة اللاعنين
ومولوی اکثر این مضامین را نظم نموده ٥ تا صورت و
پیوند جهان بود علی بود ٥ تا نقش زمین بود و زمان بود
علی بود ٥ هم آدم و هم شیث و هم ادریس و هم ایوب ٥
هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود ٥ این کفر نباشد
سخن کفر نه اینست ٥ تا هست علی باشد و تا بود علی بود ٥
و در کلینی در فضایل علی علیه السلم واقع شده که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرموده اند و علی ممسوس فی ذات الله
پس هر چه تاویل این الفاظ است در تاویل الفاظ خطبهٔ
البیان جاری خواهد بود و ظاهر میشود که قاضی قمی را

کان

کان غلط او چنین باشد که میر محمد باقر داماد نمیدانسته
که حضرت بعضی از غلات را کشته بود و راه نبرده که این الفاظ
را نمیتوان نسبت بامیر کل علیه السلم داد بدا حال محدث عاملی که گوید
اعوذ بالله من هذا الاعتقاد و از اعتقاد مراد اعتقاد میر محمد باقر
داماد باشد و اکثر علمای دین دار شیعه باین اعتقاد باشند
و بر صاحبان انصاف ظاهر خواهد بود که صاحب جهل مرکب کسی
است که خود را در دین داری بهتر از میر محمد باقر داماد و سایر
علمای شیعه داند نه طبیبی دیگر که اقوال ایشان را سند دانسته است
تدلیس دیگر آنکه گفته از اعتقاد باطله ملای روم و تابعان
حلاج وحدت وجود است و عالم را عین باری تعالی میداند چنانکه موج
عین دریا است و ذات حق است که آسمان و زمین و کوه و بحر و ملک
و جن و انس و موسی و فرعون شده و یکی از حلاجیه که سالها در طلب
حق بود در خواب دید که شخصی کسی را باو نمود و ریش او را بدست او داد
چون بیدار شد ریش خود را در دست خود دید و دانست که او حق بوده
و نقل است که عطار که از حلاجیه است در وقت قتل عام لشکر تتار قاتل
خود را خدا دانسته و میگفته که من ترا میشناسم جان من فدای شمشیر
تو باد و اعتقاد ایشان اینست که خدا را بچشم سر میتوان دید و شارح
گلشن باین قایل است و از عارف هندی نقل نموده ٥ تا حق بدو چشم سر نبینم



هر دم ٥ از پای طلب می ننشینم هر دم ٥ کو بینم خدا بچشم سر نتوان دید ٥
آن ایشانند من چنینم هر دم ٥ و اینطایفه بت پرستی را بد نمیدانند
و صاحب گلشن گفته ٥ مسلمان گر بدانستی که بت چیست ٥ بدانستی که
دین در بت پرستی است ٥ بد احال الطبیب نادان بی ادب که مرید و حامی
اینطایفه است اگر چه تو بر بمیرد با ایشان محشور خواهد شد **جواب**
آنکه مناط اعتبار جمعی اند که در تشیع ایشان شکی نباشد و اسامی
هر یك از ایشان در تبصرة المؤمنین مذکور شده که علامه حلی
و شیخ ابن فهد و شیخ بهاء الدین و خواجه نصیر و میر محمد باقر
داماد و مولانا محمد تقی مجلسی و مولانا محمد محسن و مشایخ
سلسله شیخ زاهد مثل معروف کرخی و جنید بغدادی و امثال
ایشان اینطایفه را خوب دانسته اند و سالك این مسالك را تکفیر
نموده اند و اصلا مذکور نشده که چه میگوئی در باب حلاج و ملای
روم و عطار و محی الدین و شیخ صنعان و غیره و باز در بنجا نیز
دست از شیعیان غیر مشکوك فیه بر داشته نمیشود و بمغالطه
کسی فریب نمیخورد و بدستور مذکور شده که علمای راشدین ملای
روم و عطار را شیعه دانسته اند و دلایل تشیع ایشان مذکور
کردیده اینکه ایشان مقتدای شیعه اند چه شیعیان را مقتدا
ائمه هدی اند پس تزویر و تدلیس کردن و سخنان جماعت مشکوك

فید

قید را از تذکره آوردن و دلیل کفر نمودن از تعصب خواهد بود
و مثل قاضی قم مثل پهلوان خراسانی است که شخصی بیچاره از قصابی
قوی پنجه آزار بسیار میکشید و بجهة بلای ظلم او متوسل به پهلوانی
شده و از اتفاقات حلاج ضعیف نحیف تریاکی که از ناتوانی نفس
بد شواری میکشید در جوار دکان قصاب مکان داشت و پهلوان
مشهور بشهرت کاذب بعد از رؤیت قصاب مرتعش گشته بآن
بیچاره گفت که قصاب حر دشوار است اگر میخواهی حلاج را بزنم و آن
بیچاره دانست که پهلوان چیزی در بار ندارد پس اگر قاضی جودی پهلوان
باشد باید صریح بی دینی علمای غیر مشکوك التشیع را که معتقد
تصوف اند بیان و محکوم به نماید و الا حلاج را مفتیان اهل سنت
زده اند هر گاه این منکر حق عطار را سنی و کافر داند چون حرف
او را سند در کفر جمعی داند و مقالات که مشحون بر مدح ایشان
باشد اعتبار نکند با وجود آنکه تذکرة الاولیا معلوم نیست که
از عطار باشد و مقالات معلوم است که راوی آن جناب مقدس
القاب شیخ صدر الدین علیه الرحمه اند و آنچه از معنی وحدت وجود
فهمیده کثرت وجود است و نزد آنست که علمای شیعه فهمیده اند و مشهور
است که یکی از منکرین که مرید قاضی قم بود از مؤید سبحانی
مولانا حسن کیلانی پرسیده که وحدت وجود چه معنی دارد و داد

مبالغه در سؤال داد پس آن عالم ربانی گفت که معنی وحدت وجود
آنست که اکثر اطفال و عوام قبل از ابتدای روایات و حکایات
با آن متکلم میشوند و میگویند یکی بود و یکی نبود غیر از خدا کسی
نبود جل جلاله و شخصی دیگر از مریدین قاضی قمی از آن عالم ربانی
بدستور سؤال کرد که صوفیه چرا همه چیز را خدا میدانند در
جواب فرمودند که این غلط است چه صوفیه ترا از سگ کمتر
میدانند چون خدا بدانند و این فرقه موحدین ممکن را مقابل
واجب میدانند نه مماثل و در باب ربط ممکن بواجب تمثیلات
کرده اند و تمثیلات در بعضی جهات صادق است نه در جمیع وجوه
چه در بعضی جهات بسیار از مقصود بعیدند و ممکنات محتاج
بیک وجود اصیل اند ٥ یک چراغ است درین خانه و از پرتو آن ٥
هر کجا می نگرم انجمنی ساخته اند ٥ و این نه حلول است و نه اتحاد ٥
اعوذ بالله من هذا الاعتقاد ٥ پس اگر بعضی از وحدت وجود
معنی دیگر اراده کرده باشند و سخنان ایشان تاویل نداشته باشد
و تشیع ایشان ظاهر نباشد لازم نیست که صوفیه شیعه هم از الجمله
باشند و قاضی قمی بلفظ وحدت وجود دشمن است که مراد وحدت
وجود اصیل ذاتی غیر عارضی باشد و حدیثی که در مصباح الشریعه
در باب عبودیت مذکور است ظاهر دلالت برین معنی داشته

باشد

باشد قال الصادق علیه السلم العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة فما
فقد من العبودیة وجد فی الربوبیة وما خفی عن الربوبیة اصیب فی
العبودیة قال الله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی
یتبین لهم انه الحق و مولف تبصرة المومنین نگفته که من معنی
وحدت وجود را بنهجی که قاضی قمی فهمیده است فهمیده ام و بآن
قایلم تا توان تکفیر او نمود پس بد احوال مفتی مفتری که سید نجیب شیعه
موحد را بدستور سایر شیعیان لعنتی دانسته و بحی دو وحامی
حلاجیه گفته است و آنچه از حکایت خواب شخصی بیان نموده بر صاحب
انصاف ظاهر است که اصلا دخلی ندارد و محض مغالطه است
و هرزه گوئی و جواب این آنست که کسی در پیش ناقل این کلام ذکر رفته
با آرایش تختی کلاه مرد در بازارها بگرداند تا بدانند که او ناحق
میگوید و باطل را با حق مخلوط میکند ٠ و اینکه گفته که عطار
بر تتار میگفته که من ترا می شناسم که تو خدائی صاحب عقلی
اینچنین مزخرف را نقل نمیکند چه هرگاه در قتل عام نیشابور
احدی نمانده باشد ناقل این کلام کردن وقت از او شنیده
باشد چه کس خواهد بود بد احوال معرکه گیر افسانه خوان که بی
ایمان عوام زند و اینکه نسبت بشارح گلشن داده است چه
میشود که چشم سر بکسر سین باشد نه بچشم سر بفتح سین

واینکه او را بت پرست دانسته از سفاهت است چه بیچاره کفته
مسلمان کر بدانستی که بت چیست یعنی بت را اکر باصطلاح صوفیه
میدانست بد نمیبود و باعث شرك نمیشد پس معلوم میشود
که صاحب این کلام بتی را که باعث شرك باشد منکر خواهد بود
واینکه کفته که بد احال الطبیبی ادب **جواب** انکه بی ادب بر کسی
صادق می آید که در تصرف محراب و منبر خالصه موجود آن
بی ادبی کند و قابل آن نباشد و اولاد رسول صلی الله علیه و آله
وعلمای دین او را تکفیر کند و بی ادبی دیکر انکه بقول بنده خاص
رب جلیل مولانا خلیل صاحب نفس شیطانی با عمامه و تحت الحنك
پیشنمازی نماید والا قاضی محلی را شیخ الاسلام نکفتن بی ادبی
نیست چرا ائمه هدی صاحب این منصب را قاضی کفته اند نه شیخ
الاسلام و نه عالم دین دار عادل و اینکه کفته که اکر بی توبه بمیرد
با ایشان محشور شود **جواب** انکه خوب دانستن میر محمد
باقر داماد و شیخ بهاء الملة و ملا محمد تقی مجلسی و خواجه نصیر
و مشایخ سلسله شیخ زاهد علیه الرحمه معصیتی نیست که باید توبه
نمود و خوشا حال کسی که با ایشان محشور کردد اللهم ارزقنا
عجب آنست که توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند **تدلیس**
دیکر انکه واقعه بشیخ شهاب الدین نسبت داده و حمل بر خبط

دماغ

دماغ نموده و با وجود حکم بر خبط دماغ تکفیر او کرده و بیان نموده
که ملای روم و سایر حلاجیه را اعتقاد اینست که چون بحقیقت
برسند شریعت ساقط کردد و مزخرفات چندی نسبت به
ملای روم داده و از شیخ صنعان و شیخ نجم کبری نقلها نموده
و حکم کرده که ایشان خدا را جسم و صاحب اعضا و مکان و
محتاج میدانند و کفر کفتن را بد نمیدانند و دلیل اینمقال قصه
شبان و موسی علیه السلام را ساخته که شبان کفرها میکفته که ای خدا تو
کجایی که سرت را شانه کنم و بعد از ان حکایت پیر چنکی را بیان نموده
که عمری در خواب دیده و ابریشم بها از جانب خدا بجهة پیر چنکی برده
جواب انکه جمعی از علمای شیعه که بطریقه تصوف اعتقاد دارند
که ما خود از معصوم است باین قایل نیستند که چون بحقیقت برسند
شریعت ساقط میشود و صاحبان اینقسم اعتقاد آرا مردود میدانند
و قایل نیستند که ملای روم و امثال او این اعتقاد داشته اند و چون
و چون بمذهب قاضی نور الله تستری اینجماعت را مسلم داشته بنابر ان این
اعتقادات را با ایشان نسبت میدهد و جمعی که تسنن ملای روم
و غیره نزد ایشان مسلم نیست و از جمله شیعیان دانسته اند بیان
حکایات شبان و پیر چنکی را حمل بر سخافت اهل تسنن میکنند
و کلام ملای روم نیز و اکنایه از ان میدانند که اهل سنت بمرتبه

۳۵

کم دانسته باشد که هفتصد دینار زیاده از یکصد تومان میشود و کار
کرده که چهار ده شاهی است **جواب** انکه از ایراد این کلمات مطلب طرافت
طبع استظهار الطایفه بصیرة المومنین نسبتی بدانسته باشد
و اکر اعتقادی است بر همکنان ظاهر است که طبیب نجیب از
میان چاکری و اخلاص موروثی درکاه کیتی پناه سلسله مقدسه
علیه عالیه علویه خاقانیه خاقان الموحدین رضوان الله علیه
احتیاج بصد تومان ابریشم بهای چنک نوازی نداشته و
بعون الله تعالی من بعد نیز نخواهد داشت چه همت سید نجیب
بدرجه ایست که نواب خلد آشیان صاحب قران علیه رضوان
الله الملک المنان در بلده بسطام او را نزد پادشاه والا جاه
هندوستان بامر طبابت میفرستادند و او چاکری این درکاه را
سرمایه معموری عقبی دانسته بزخارف دنیا مبدل نساخت
و شاهد اینحال بالفعل مسند نشین محفل تجرید و تفرید میرزا محمد
سعید دام توفیقاته و بعضی از مقربان درکاه خلایق پناه اند
و قطع نظر از این کرده معلوم بود که اکر چنک نوازی پیشه میکرد
مدعی نیابت امامت و خلافت این زمان ابریشم بها شفقت
نمیفرمود و عمری دیگر در عرصه نبود که قابل این خدمت از جانب خدا
باشد و از ایراد اینقسم سخنان بی رتبه مفهوم میشود که شاکردان

اکر

سفیهاند که در روایات ایشان اینقسم حکایات میباشد نه اینکه
ملای روم نیز معتقد باشد و مراد اظهار بیعقلی اهل سنت است
و ابریشم بها دادن عمر بچنکی و قدح بصوفیه اثنی عشری میرساند
بلکه قدح بعمر پرستان میرسد و اکر صوفیه اثنی عشری قایل شده باشند
که رسیدن بحقیقت دافع تکلیف است مراد آن خواهد بود که دفع
کلفت تکلیف میشود و آن عابد زاهد را آنچنان محبت بعبادت بهم میرسد
که اکر منع عبادت کنند او ممنوع نکردد و مشقت تکالیف بجهة او
راحتهای کوناکون شود و بجدی رسد که مصداق این حدیث معجز
بیان تواند شد که قرة عینی فی الصلوة و رفع تکلیف بغیر اینمعنی افترای
این منکر حق و امثال او است که بوی از عبادت حقیقی نبرده در نقطه
تقلید محض اند و اینکه حکایت شبان را دلیل ساخته که ایشان قایل اند
که خدا جسم است و اعضا دارد و مکان طلب و محتاج است غریب دلیلی است
و جواب این احمق منکر حق را مکر خدای عز و جل بکوید و الا احد بشر نیست
چه بنیاد اشکال را در خاطر نشان نمودن این امر که نقل کفر شبان
کفر نمی باشد **تدلیس** بی مزه دیکر اینکه بعد از حکایت پیر چنکی کفته
اکر کویند که ابریشم بهای پیر چنکی هفتصد دینار بود و چون نشست که
که طبیب جاهل چنک نوازی نیاموخته که ابریشم بها از خدا بکیرد
جواب کوییم که از کجا که نیاموخته و اکر نیاموخته باشد میتواند بود

که عمرو را قابل چنین خدمت میدانسته

سوزنانند

قاضی قمر را کسب حماقت بس باشد و خود را از منتهیان شمارند
چنانکه مشهور است که عفیفه بزوج خود مکرر مغز خر میداد تا بمرتبهٔ
اعلای حماقت رسد از قضا روزی زوج بیچاره داخل خلوت
سرا شده و آن عفیفه کلهٔ خری را در لنگری چینی فغفوری
گذاشته میخواست مایهٔ از مغز آن در خوان زوج حیوان گذارد
زوج بینوا پرسید که کلهٔ خر درین خانه چه میکند عفیفه در جواب
گفت که در منقار کلاغی بود و از اتفاقات باین خانه نزول نمود
پس زوج صاحب شعور شکرگذاری فرمود که الحمد لله سقف خانه
را سوراخ نکرده و کاسهٔ چینی قیمتی را نشکست پس خادمهٔ
آن عفیفهٔ صالحه التماس نمود که بیچاره دیگر بس است یعنی من بعد
احتیاج نیست که این راتبه مرتب گردد و ظاهرا اگر من بعد
از خوان نوال العالم دنیادار راتبهٔ مغز حمار تعلیم حماقت اثار
بجهة تلامذهٔ کیا مرتب نگردد بس باشد و فی الواقع چنگ
نوازی نمودن و چهارده شاهی گرفتن بهتر از آنست که کسی خود را
صاحب قرض و پریشان و کتاب فروش باز نماید لذا از راه استحقاق
فریب داده مبلغها اخذ کرده بر مستغلات افزاید ه هر که نان از
عمل خویش خورد ه منت از حاتم طائی نبرد ه و بدین سو چنگ
نوازی بهتر از آنست که کسی دویست تومان مال ایتام کاظمی ایلچی را

در هیجده

در هیجده سال متصرف شود و حیلها در تضییع مال ایشان انگیزد
چه چنگ نوازی فسقی است ظاهر و توبه در برابر و این تزویرات
و تلبیسات و خوردن مال الایتام کفریست باطنی و توبه را راهی نی
و مفصل این حکایات العهدة علی الناقلین انشاء الله مرقوم خواهد
شد **تدلیس** دیگر آنکه گفته اینطایفه بعروج روح قایل اند تا
معراج خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله را خوار کنند و گفته که خلاصه
بتناسخ قایلند و شارح گلشن گفته روح خاتم الانبیا در ابدان
انبیا و کاملان بروز و ظهور نموده و بجهة استخفاف پیغمبران و
ائمه علیهم السلم نسبت کرامات بغیر معصوم میدهند و بعد ازین
مزخرفات بیان اقوال محی الدین و کفر او و بیان اقوال ابو الحسن
خرقانی کرده و تکفیر نموده و بعد از نقل هر افسانه بند ترجیع کرده
که بدا ها الطبیبنا فی ان که در رساله مشوش طریقهٔ این احمقان را
عین طریقهٔ عالیجناب سلطان العارفین دانسته **جواب** آنکه در
عروج روح جناب سید السادات امیر محمد باقر داماد رسالهٔ علیحده
نسبت بخود نوشته اند و ظاهرا او را مطلب استخفاف معراج
خاتم الانبیا نباشد بلکه چون عروج روح را نسبت بمؤمن ممتحن
ممکن دانسته اند لهذا معراج جسمانی از معجزات است نه روحانی و الا
سید کاینات صلی الله علیه و آله را معراج روحانی هلکه ذات اقدس

بوده و مخصوص بیک بار و دو بار نبوده بخلاف سایر مؤمنین کاملین که
اگر روی دهد بندرت خواهد بود و در امالی در باب روایت از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت شده ما من عبد ینام الا عرج
بروحه الی رب العالمین الحدیث و پیداست که این منکر حق بحدی رسیده
که سید عالم عادل را از جمله حلاجیه باصطلاح و اعتقاد خود دانسته است
و اینکه نسبت تناسخ بایشان داده است در صوفیه شیعه صاحب این
اعتقاد نمی باشد و در باب اتصال ارواح مؤمنین بروح الله در
تبصرة المؤمنین بیان شده که مراد از حدیث ارواحهم من روح واحد
وان روح المؤمن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع
الشمس بها آنست که روح خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله تکمیل
ارواح پیغمبران نموده و تکمیل ارواح مقدسه می نماید و این معنی
تناسخ نیست و در باب کرامات مؤمنین احادیث مذکور شد که
جایز است و اینکه اقوال محی الدین و ابو الحسن خرقانی را ذکر کرده و
تکفیر نموده از عالم مغلطات است والا از شیعه احدی پیروی محی
الدین و ابو الحسن خرقانی نیست و پیرو ائمه هدی اند و بعضی اقوال
چند که تشیع از ان ظاهر است و در زمان تقیه از ایشان بروز داده
شده و در بعضی مکان تصریح نموده اند علمای دین دار ایشانرا
شیعه دانسته اند نه اینکه مقتدا دانند و اینکه گفته که بدا حال جماعتی

از سفها

از سفها که دعوی شیعگی میکنند و با این حال این زندیق احمق را که

از سفها که دعوی شیعگی میکنند و با این حال این زندیق احمق را که
عبارت از محی الدین باشد دوست میدارند و گمان میکنند که کلمات
او قابل تاویل است و از حماقت نمی فهمند که این کلمات تاویل ندارد
جواب آنکه علمای صوفیه شیعه محی الدین را دوست نداشته اند
بلکه بنابر انصاف چون نظر در اقوال او کرده اند یافته اند که شیعه
بوده و کلماتی که از روی تقیه و یا مرموز بوده تاویل کرده اند
و این دخل بدوستی ندارد بلکه دخل در فهمیده گی دارد و نسبت
حماقت بعلمای اهل تاویل دادن محض حماقت است و احمق
آنست که ذهنش بمعانی متعدده نرسد و باعتقاد قاضی جو[illegible]
باید هر که دعوی تشیع کند احدی را مسلمان و شیعه نداند و در
حدیث واقع شده که اقوال المؤمنین را محمول بصحت باید داشت
تا هفتاد محمل صحیح پس اگر تاویل کننده عاجز آید خود را ملامت کند
نه آن مؤمن را و حضرت امیر کل علیه السلام چنانکه در مشارق الانوار
مذکور است تاویل اینچنین کلمات کفر آمیز بعضی از موحدین
کرده اند و مضمونش اینست که شخصی بمجلس ابابکر حاضر شده گفت
که من از خدا نمی ترسم و امید بیهشت ندارم و از آتش دوزخ نمی
ترسم و در نماز رکوع و سجود نمیکنم و میته و خون میخورم و
شهادت بچیزی ندیده میدهم و فتنه را دوست میدارم و اکراه از

حق دادم و تصدیق یهود و نصاری میکنم و نزد من است آنچه
نزد خدا نیست و من چیزی دارم که خدا آن را ندارد پس گفت انا
احمد النبی و انا علی و انا ربکم پس عمر تکفیر آن شخص نمود و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بعمر خطاب نمود که آهسته باش ای عمر که
این مردی است از اولیاء الله که امید بهشت ندارد و امید بخدا
دارد و از آتش نمیترسد و از خدا میترسد و از خدا از جهة ظلم
او نمیترسد بلکه از عدل او و رکوع و سجود در نماز نیت نمیکند
و ملخ و ماهی و شیر میخورد و فرزند و اهل خود را دوست میدارد
و شهادت بهشت و دوزخ میدهد و آن را ندیده و کاره
حق است که عبادت از موت باشد و تصدیق یهود و نصاری
میکند در تکذیب بعضی از ایشان بر بعضی و او را ولد هست
و خدا را نیست و او ظلم بر نفس خود میکند و نزد خدا ظلمی نیست
و حمد کننده است نبی را بجهة تبلیغ رسالت و بلند گفتار است
در قول خود و انا ربکم یعنی صاحب آستین جامه ام و بالا و
پایین میکنم آستین را پس عمر فرحناک گشته گفت که من بی
تو زنده نباشم یا ابو الحسن و عالم علوم قدسی مولانا محمد تقی
مجلسی در باب جمعه هم رساله مسمی بجمعه قاضی قم نوشته
اند که و الله مرا تعصب محی الدین و غیر او نیست اگر حضرت

قاضی قم

قاضی قم از احوال خود مطلع شود شکم خود را چاک خواهد کرد
چه جای گریبان و فرقی نکرده است در دین را از درد نفس
اگر احوال خود را نیکو مشاهده کند مشغول اصلاح نفس خود
خواهد شد چه استبعاد دارد که شخصی بسبب مجاهده و
ریاضات بر بعضی از احوال خود یا دیگران مطلع شود و از کهاد
هند متواتر است که بریاضت صفای نفس حاصل میشود اگر
محی الدین و امثال او را حاصل شده باشد چه میشود اگر مولانا
را که قاضی قم است در دین باشد باید و مدتی بریاضت
مشغول شود اگر او را مکاشفه حاصل نشود ده کتاب دیگر
در رد اینطایفه تصنیف کند و لیکن حب جاه و ریاست مانع
است خصوصاً هرگاه که این امراض مزمن شده باشد و این
مزخرفات که از جمله کتابهای سنی نقل کرده بر تقدیر حقیت
محمول بر تقیه است چه در کتاب انشاء الدوایر که در فتوحات
باو اشاره نموده در آنجا مذهب خود را بی تقیه نقل نموده است
و تشیع او ظاهر است و در زمان محی الدین در مصر تقیه شدید
بوده است و زیاده بر صد هزار شیعه را بقتل رسانیدند
در چنین زمانی اگر شما و ما میبودیم زیاده ازین تقیه میکردیم
قطع نظر از آنکه هیچکس اینجماعت را معتقد نمیدانند بلکه سخنان

خوب ایشانرا خوب میدانند ولیکن از بدع محدثه که موجب
اضلال اکثر جهله شده است آنست که جمعی بمجرّد کوره سوادی
احادیث اهل بیت را موافق هوای نفس هرچه بخاطرشان رسید
حمل می نمایند و نفی قرآن و حدیث و تفسیر و کتب علما و استنباطات
ایشان میکنند و هیچکس از بدعتهای ایشان گریبان چاک
نمیکند که نه درس خوانده اند و نه محدّثی دیده اند و نه از عالمی چیزی
شنیده اند مع هذا سر براضی نمیشوند و نفی علمای احیا و اموات
میکنند و همه را نسبت بضلال و اضلال میدهند و از ضلال خود
و اضلال خود خبر ندارند نه فروعات محکم آمده نه اصول شرم باد
از خدا و از رسول تا اینجا کلام عالم علوم قدسی بود و ازین کلمات
ظاهر میشود که قاضی جود قم حدیث نزد محدّثی نگذرانیده
و حال آنکه نزد علمای امامیه اجازه از محدّثی در نقل احادیث
شرط است و بندهٔ خاص رب جلیل مولانا خلیل نیز در باب قاضی
جایر قم فرموده که بالفعل شیطان در قم بر منبر است و اضلال
خلق می نماید و او را ملقب بثالث ثلاثه فرموده بودند و از ایراد
این عبارات مطلب آنست که قاضی جود قم با جمیع علمای شیعه
عناد دارد و جمعی دیگر از علما که معتقد این طریقه نیستند در
باب صلاح دوم و محی الدین و امثال آن میگویند که ما ایشان را

نمیشناسیم

نمیشناسیم و تکفیر بجهة نشناختن نمیکنند و باعتقاد قاضی
جود قم اینقسم علما نیز کافرند چه تصریح نموده که هر که اینجماعت را
کافر نداند و شک در کفر ایشان کند بی شبهه کافر خواهد بود
و اینکه بعد از هر افسانه و هرزه گویی بند ترجیع نموده که بدا
حال طبیب بی توفیق و نادان که طریقهٔ اینجماعت داعین طریقهٔ
سلطان العارفین دانسته **جواب** آنکه بر صاحبان
شعور و اندک سوادی ظاهر است که طبیب نجیب در مشروعیة
افعال و اقوال عالیجناب خاقان الموحّدین و علمای راشدین صوفیهٔ
شیعه احادیث صحیحه بیان نموده که وجد مشروع و ذکر جلی و
حلقهٔ ذکر و غیره افعال مشروع نیز می باشد و اقسام وجد رقص
نیست و هر شال پوش و چله نشین ملحد نمی باشد و هر که لفظ
وحدت وجود گوید حلولی نیست و هر که سیر مع الله و سیر الی
الله و مکاشفه و کرامات قایل باشد زندیق نیست بخلاف قاضی
بی انصاف قم که در جمیع کتابهای خود تصریح نموده است که جمیع این
افعالها و اقوال کفر و زندقه است و در باب عالیجناب خاقان
الموحّدین قدّس سرّه لاعلاج بجهت فریب عوام صوفیان گفته
که او تقیه میکرده و حال آنکه نزد علمای ظاهری اهل سنّت
هم قایل بامور مذکوره ممدوح بوده و تقیّه در جایی جاری می باشد

که اگر احدی بوحدت وجود و سیر مع الله و فنای فی الله و امثال
آن قایل نباشند بیم ضرری باشد و بر عالمیان ظاهر است که
در هیچ زمانی تقیه در این امور نبوده و مجبور نبوده اند که
کرامات نمایند و بوحدت وجود و فنای فی الله و امثال آن
قایل باشند بلکه مجبور بوده اند که این مراتب را اظهار نکنند
و بنماز پیشنمازان سنیان حاضر باشند و اعمال ظاهری درست
بر ندارند اگر فی الواقع قاضی بی انصاف هم قایل است که این
افعال و اقوال مشروع بوده و اینجماعت مرتکب شده اند دیگر
لفظ تقیه نامعقول نخواهد بود چه تقیه عملی است بخلاف واقع
که از بیم باید مرتکب آن شد و اگر قایل است که همه این افعال و اقوال
بدعت و کفر است چنانکه در جمیع رسایل پوچ خود نوشته
پس چرا طبیب نجیب را متهم سازد و خود هم را ملاحده داند
امید که باطن پاک عالی جناب خاقان الموحدین که مهبط فیوضات
لاریبی است این عزو دمغزی را رسوا سازد تا بدانند که چند مرده
حلاج است **تدلیس** دیگر آنکه گفته که اینطور است که طبیب
متعصب کفرهای صریح ایشانرا تاویلات نموده و با اینحال اینجماعت
از ملاحده و زنادقه و فسقه که بنا بر غرضهای فاسده بعالم
دین دار نسبت داده اند شنیده و بدان جزم کرده و یکی از آن دو غمار را

تاویل نموده و از مخالفت آیه کریمه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا
باک نداشته **جواب** آنکه این هم افتراست و در همه جا قید شده
که العهدة علی الناقلین و در اول حکایات منقوله معذرت خواسته
است که هرگاه حضرت افادت پناهی تذکرة الاولیا و اقوال مشایخ
را که شرحها مناط اعتبار نیست دلیل کفر مؤمنین ماضیه کرده باشند
و سخنهای بی حاصل و افسانها مستند شده باشند اگر کسی سخنان
مؤمنین حال را که در باب او بشیاع و حد تواتر رسیده باشد
بیان نماید از آداب دور نخواهد بود چه خالی از دو حال نیست که
آنچه از او میگویند فی الواقع اصلی داشته باشد در دفع صفات
ذمیمه خود بردازد و دست از دیگران بردارد و اگر دروغ باشد
باین معنی برسد که هرگاه با وجود اقتدار عظیم که همه کس از و تقیه
کنند و از صوفیان عالیجناب خاقان الموحدین تقیه نمایند
نسبت باو اینچنین اعمال و اطوار شایع سازند ممکن است که
در زمان سابق نیز بجهت اینجماعت چیزها ساخته باشند و من بعد
باین افسانها اعتبار نکرده عمر شریف خود را ضایع نسازد و نیکان
عالم را با بدان مخلوط نکرده در زبان عوام نیندازد و ظاهر است
که علمای سابق را منکرین بوده اند و احتمال دارد که جمعی بنا بر انکار
و جمعی بنا بر آنکه از جمله اهل مذهب خود شمارند اقوال و افعال قبیح

بایشان نسبت داده باشند هرگاه آنچه از شیعیان شنیده شود
و عدد ناقلین بحد شیاع رسیده باشد شرعاً اعتبار خواهد داشت
و نقل آن از عالم تهمت نخواهد بود و راویان و ناقلان حکایات
منسوبه بحضرت قاضی هم مردم بلاد قم و ساوه و کاشان و قزوین
و طهرانند و ایشان از ملاحده و کفره و فسقه دانستن محض
بی دینی است و اگر حضرت افادت پناهی در این شکی داشته
باشند بلباس مبدل سیاحت این بلاد نمایند و تحقیق کنند
بر و ظاهر خواهد شد که ثبوت فضایح اعمال او ما فوق
شیاع و تواتر است **و اینکه** یکی از آن دروغها را تأویل
نموده در صورتی است که دروغ باشد و اختلاف در نقل
راویان وقوع یافته باشد هرگاه جمیع متفق در این اخبار
باشند چون تأویل توان نمود سوای آنکه احکام او را کسی
حکم الله داند و تغییرات احکام شرعی را از بدعت دینی
نداند و از دیگر اجل بر بدعت کنند چه مهر کردن محضر
کلانتری آوه و ظهور فساد آن طاغی در آن بلده اظهر من
الشمس است و قدغن کردن مترددین را که ماکولات و غیره
اجناس مخصوصه را بغیر کاروانسراهای او نبرند بر اهل
اکثر بلاد ظاهر است و منع کردن مسلمانان که از کاروان

سراها احمال را بچارپایان خود حمل نمایند و بحمالان اجرت
دهند که از کاروانسرا بمنزل مترددین رسانند و از منازل
خودشان اختیار حمل بر چارپایان خود داشته باشند و این را
عدالتی نام کرده که حمالان بیچاره اند از این راه منتفع شوند
و ضبط و جبر زنان که بسر خود متعه نشوند و اختیار
ایشان با ضابط سرکار قاضی باشد و این را امر بمعروف
و نهی از منکر نام کرده که مبادا از زنایی واقع شود و او معاقب گردد
در روز قیامت از و بازخواست کنند که در ولایتی که تو اولی بالنفس
ایشان بوده چرا زنا واقع شده و بر پیغمبر خدا این بازخواست
نباشد چه اگر نسبت به پیغمبر خدا این بازخواست میبود می بایست
در باب زنان فاجره و مغنیه آن زمان ضابطی تعیین فرمایند
و ظاهرا نفرموده باشند و قیم بجهت ضبط مال ایتام تعیین
کردن و در جزو از قیم مبلغی گرفتن ظاهراً تأویلات شرعی
داشته باشد و بازیافت دار داشتن و خود را نایب امام و جایز
الحکومه دانستن و اجرای حد شرعی در هیچ وقتی نکردن ظاهرا
بجهة دکان داری باشد نه بجهة دین داری و در همین رساله
مزخرفه چندین جا تکفیر مولف تبصرة المؤمنین نموده و فوا
اللعن دانستن ظاهرا منافات بدین داری داشته باشد چه او

بغیر کلام جمعی از مؤمنین و احادیث چندی چیزی دیگر نقل نکرده
و ظاهر است که معتقدات او معانی تاویلی است نه معانی که قاضی
عدیم الفهم قصد کرده و معانی تاویلی هیچیک مخالف شرع
انور نیست و نقل سخنان مردم را کسی افترا و تهمت نداند نسبت
چه جمعی از عبید زاکانی حکایات مینویسند و کافر نمیشوند چرا
شخصی که کلام مولانا خلیل و مولانا محمد تقی مجلسی و سخنان
شیعیان نویسد واجب اللعن گردد پس مشخص شد که انچه نسبت
بحضرت قاضی مذکور شده تاویل ندارد اللهم عافنا من شرور
انفسنا **وانکه** نوشته که از آیه کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا
باک نداشته میل بجانب ظالمان کرده و از آیه ان جاءکم فاسق
بنبأ فتبینوا و آیه ولا تقف ما لیس لک به علم باک نداشته و
سخن فاسقان را قبول نموده و بچیزی که علم نداشته حکم کرده
جواب انکه مذکور شد که ناقلان حکایات شیعیان اند و ملاحده
و فسقه و زنادقه نیستند و از اقوال مؤمنین چندین شهوده
که از شیاع متجاوز باشد سبب علم میگردد و هر که هر دم چندین
بلاد و قری را که از شیعیانند فاسق و زندیق داند او از
زمره مسلمانان نخواهد بود و میلی بطرف ظالمی نشده که آیه ولا
ترکنوا الی الذین ظلموا شاهد تواند بود بلکه قاضی جور ظالم

ترین

ترین ظلمه است و الحمد لله که میل بانطرف نشده و آنچه دلالت دارد
که قاضی جور ظالمترین ظلمه باشد آنست که در مشهد مقدس
از جمعی مؤمنین مسموع شد که شخصی جهت امری شرط نمود
که در انجاح مطلوب سه هزار دینار بظالمترین ناس رساند و این
معنی را نزد احداث و داروغه و عشار آن ولایت گفته و احدی
از ایشان قبول نکرده رجوع بقاضی جور نمودند و چون ماجرا
در خدمت قاضی معروض شد قاضی فرمود که اگر باین مبلغ
مشروط تل خاکی که در سرای من است میخری از تو قبول خواهم
کرد و آن بیچاره بگفته او عمل نموده و جبرا تسلیم کرد و چون خواست
که از خدمت قاضی مراجعت کند قاضی او را بنقل آن تل خاک
مجبور ساخت که راضی در بودن آن در ملک خود نیستم تا انکه
مبلغ کلی بعمله و فعله داده آن مظلوم مجروح آنرا نقل نمود و بر
اظلم ناس دیده گشود **فتح هشتم** در جواب تدلیسانی که
در باب جواز منصب قضا نموده و گفته که از جمله خطاهای طبیب
نادان انکه در مقام اعتراض بر عالم دین دار حکم بحرمت قضا
کرده و گفته که شیخ الاسلامی و امامت صنفند یکدیگرند و استدلال
کرده بر حدیث شریح که حضرت امیر علیه السلم بشریح گفته
جلست مجلسا ما جلسه الا نبی او وصی نبی او شقی و این حدیث

ل

ضعیف است زیرا که در سندش ابو جمیله مفضّل بن صالح است
و شیخ طایفه ابو جعفر طوسی گفته که ابو جمیله ضعیف است و
واضع حدیث است و دیگر در سند این حدیث اسحق بن عمار است
و او فطحی مذهب است **جواب** آنکه باین سخن عوام را میتوان
بازی داد و از شیطان خود بازی خورد والّا این حدیث را ابن
بابویه در من لا یحضره الفقیه نقل نموده و در تهذیب مذکور است
و ابن بابویه در اوّل کتاب فرموده اند که من شکی در صحت
این احادیث ندارم و علامه در خلاصه و نجاشی اسحق بن عمار
را ثقه دانسته اند اگر شیخ ابو جعفر علیه الرحمه یکی از رواتش را
ضعیف دانسته باشد سایر محدّثین این حدیث را ضعیف
ندانسته اند و بر تقدیر ضعف چون نسبت با حدیث ابن حنظله که
امامت خود را قاضی قم بآن ثابت دانسته این چنین حدیثی که جمیع
راویان باعتقاد جمیع محدّثین عادل باشند کمتر یافت میشود
بلکه قوّت اشتهای ریاست عوام و حبّ جاه باعث ضعف این
کشته است که سخن شیخ طایفه و فی الواقع از شیخ طایفه
نقیضین در امر واحدی بسیار نقل نموده اند که در جائی قدح
شخصی کرده و در جائی دیگر مدح و در مکانی حدیثی را صحیح دانسته
و در جائی ضعیف شمرده است چنانکه بر اهل تتبع پوشیده نیست

چنانکه

چنانکه سالم بن مکرم که ابا خدیجه نیز گویند در جائی او را ضعیف
دانسته و در جائی دیگر موثّق و بدستور سهل بن زیاد آدمی
رازی را و عالم ربانی مولانا محمد محسن در رساله راه صواب
بیان نموده اند که شیخ زین الدین قریب بهفتاد مسئله از شیخ طوسی
ذکر کرده که در آنها دعوی اجماع نموده و باز در آنها بخلاف آن
حکم فتوا داده یا اجماع خلاف آنرا دعوی کرده قطع نظر از آن
کرده کسی که مدّعی عدالت واقعی باشد و خود را نایب معصوم داند
باید از راه احتیاط بیرامون حکم جور نگردد و ضدّ بودن منصب
قضا با امامت نماز جمعه در ماده امثال قاضی قم محتاج بدلیل
نیست زیرا که از اشهاد مؤمنین قاضی قم [illegible] ثابت است که
بوی عدالت بمشام او نرسیده و احکام جور او اظهر من الشمس است
و بمجرّد اینکه کسی خود را عادل و جایز الحکومه داند و علمای عصر
احدی تصدیق آن نکرده باشند رفع ضدّیت این دو امر در آن
شخص نمیشود و ظاهر است که بعد از عزل منصب قضا احدی هم
او اقتدا نخواهد کرد و اجتماع این دو امر در او از روی
نجر است چه در سال گذشته بمحض خبر بی اصلی که او را معزول
کرده اند در قم شیوع یافته بود و کسی باو اقتدا نمیکرد و او
مؤمنین قم را بلفظ کوفیان بی وفا خطاب مینمود تا بعد از اینکه

کذب خبر مشخص شد باز هنگامه امامت کرم گردید و کوفیان
بی وفا بر سر بیعت تازه ایمانی تازه نمودند **فتح نهم** در جواب
تدلیساتی که در احادیث قضا و نایبان معصوم نموده و گفته با آنکه
جواز قضا اجماعی علمای امامیه است بلکه از ضروریات مذهب
امامیه است و مستفاد است از آیه کریمه ان الله یامرکم ان تؤدوا
الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل
و چندین حدیث در باب جواز قضا وارد شده و از جمله آن حدیث
ابن حنظله است که مقبول علمای امامیه است و این ترجمه بعضی از
آنست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم با ابن حنظله گفت نظر
کنند بکسی که باشد از شما که روایت کرده باشد حدیث ما را
و نظر در حلال و حرام ما و دانسته باشد احکام ما را پس راضی
باشید که او حاکم شما باشد پس بدرستی که من گردانیده ام او را
حاکم شما هر گاه که حکم کند بحکم ما پس اگر قبول نکنند حکم او را
پس خفت رسانیده باشید بحکم خدا و رد کرده باشید بر ما
و رد کننده بر ما رد کننده بر خدا باشد و رد بر خدا بحد شرک
باشد پس بنا برین حدیث طبیب جاهل بی توفیق بر حد
شرک باشد زیرا که رد حکم تمامی علمای شیعه در باب جواز
قضا کرده و خفت بایشان رسانیده است و این فتوائیست بغیر

هدایت

[illegible]

هدایت و علم و در تهذیب و کافی از حضرت امام جعفر صادق
روایت شده که گفته من افتی الناس بغیر علم و لا هدی لعنته
ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه پس
بد احوال این طبیب که خود را مستوجب لعنت ساخته و در فتوای
کرد اده حکم بما انزل الله نکرده و از این آیه نترسیده و من لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون **جواب** آنکه هر چه
باعتقاد خود قاضی قم بر حدیث شریح ایراد نموده از ضعف
راوی در حدیث ابن حنظله نیز وارد است چه در سند شریح داود بن
حصین اسدی است و شیخ طایفه و ابن عقده او را واقفی دانسته اند
چه نزد جمیع علمای امامیه جمیع راویان بحسب جمیع کتب رجال
عادل نیستند بلکه ضعیف تر از حدیث شریح است و با وجود
این معنی مقبول علماء است و چندین شرط در حدیث مذکور واقع است
که یکی از آنها در قاضی قم موجود نیست چه جای جمیع شرایط چه حکمهای
او که بشیاع رسیده و از فتاوی متناقضه او که مؤمنین قم در
دست دارند و نزد نایب الصداره قم نیز بعضی از آن موجود است خلاف
حکمهای معصوم و خدا است دیگر رضای خصمین که او را باختیار
خود اختیار در حکم راضی کنند شرط است نه آنکه حسب المثال لعدم مجبور
بحکم او باشند و اگر خدا نکرده بیچاره نزد اعلم و اعدل از او رود باید

طریق راه خدا اینها انتخاب نموده وکلوا واشربوا را خوانده
ولا تسرفوا را منظور نداشته است پس این احادیث واحکامی که
نزد علمای امامیه مقبول ونزد او مردود است فی الواقع ردّ
بر معصوم خواهد بود وردکننده معصوم ردکننده خدا
وتجدشر گشت عجب تر آنکه انتخاب لقمه در همین حدیث ابن
حنظله نموده وآنچه موافق حال او نبوده ترجمه نکرده است چه
در انجا مذکور است که هرگاه هریک از دو کس اختیار کنند
مردی از اصحاب ما را وهریک از آن مختارین اختلاف در همان
حکم نمایند حضرت فرمود که حکم واقعی آنست که اعدل وافقه
واصدق فی الحدیث واورع بآن حکم کند وقاضی قم را بهیچکس
اعدل وافقه واورع واصدق از علمای امامیه که مرتکب قضا
نشده باشند ندانسته ونمیداند بلکه در عداد شاگردان شیخ
بهاء الملة وشیخ زین الدین ومولانا محمد تقی مجلسی ومولانا
محمد محسن ومولانا محمد باقر خراسانی وسایر علما نیست و طلبه
علوم دینیه را این اعتقاد است پس ظاهر شد که سید نجیب
حکم از راه خواهش خود نکرده بلکه نقل حدیث شریف کرده
واین را فتوا میگویند وقاضی جور قم را مدار بفتاوی قیاسی
وخواهش نفسانی نیست در نیصورت معلوم است که چه کس بحدّ شرك

هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنهکارم

از وطن آواره شود چنانکه بعضی نزد سید عالم فاضل میر محمد علی
رفتند وسزای خود را یافتند دیگر شرطست که در جمیع احادیث
حلال وحرام نظر کرده باشد وقاضی جور قم بعضی که موافق
اشتهای اوست نظر کرده واعتقاد باکثر محدثین شیعه
ندارد ونام اکثر کتب احادیث علمای شیعه را نشنیده است چه
جای آنکه دیده باشد چنانکه در باب حدیث انّ لله شرابا
لاولیائه گفته که در صحیفة الرضا نیست وراوی صحیفة الرضا را
منحصر در شیخ ابو علی طبرسی دانسته وحال آنکه راوی دیگر عبد العلی
بن عبد الحمید بن محمد سبزواری است که از عبد الله بن احمد بن
عامر طائی روایت کرده وقاضی جور قم علمای دیگر از شیعیان که
احادیث روایت کرده اند تفحص کتابهای ایشان نکرده حتی
مکارم الاخلاق که نزد شیعیان معتبر است بنظر او نرسیده است
وحکم کرده که حدیث الدنیا حرام علی اهل الآخرة خلاف ضروری دین
است حیرانم که با این چنین عنودی کسی چه کند مگر خدای تعالی
او را هدایت کرده قطع منصب قضا از و شود وتواند با افراط
محبتی که باین منصب دارد بدون آن چند روزی زنده بود وتدارك
احوال خود تواند کرد طرفه تر آنکه از چهار کتاب حدیث واز
کتب رجال هم آنچه موافق حال عالم مفتون بدنیا استکه قطّاع

اقرب خواهد بود **وانیکه** گفته که طبیب رد تمامی علمای شیعه
در جواز قضا کرده و خفت بایشان رسانیده است تهمتی است
بس عظیم چه او مدعی عدم قابلیت قاضی خود قم است بموجب
شواهد و دلایل عقلی و شرعی و رد لیاقت او از چه راه
باعث رد حکم تمامی علما میشود چه قاضی بحق را صاحب
هیچ مذهبی در مذهب خود منکر نیست و هر قاضی که دعوی
نیابت امام نکند و پیشنمازی جمعه را علاوه منصب خود نسازد
و بذل جهد بقدر علم خود کند و احتیاط را رعایت نماید و حکم
سایر علمای دین را در امر دو رد نداند بغایت مستحسن خواهد
بود نه آنکه نزد محدثی حدیث نخوانده باشد و نزد عالمی
تحصیل علوم دینیه نکرده بمجرد اقتدار منصب قضای بلدی
خود را از جمله علمای دین و نایب عام معصوم داند و تکفیر
عالمی کند **وانیکه** گفته بد احال الطبیب بی توفیق که خود را
بسبب فتوای بغیر علم و هدایت مستوجب لعنت ساخته است
این کلام از محض بی باکی است چه نقل حدیث شریف فتوی نیست
و بتقدیر تسلیم بغیر علم و هدایت نیست بلکه از اشهاد
مؤمنین و طلبه علوم دینیه قم و سایر بلاد علم بر حکومت
خود او بهم رسیده و بتحقیق پیوسته که از تقیه و از بیم

تسلط

تسلط او بمحکمه او رجوع می نمایند چه جمعی را هر سال از
مال ایتام و حقوق مسلمانان مبلغهای کلی بیدهد که
شبها عسس کنند و روزها لجهة احضار بیچاره چندین
نفر از ایشان روند و بر جبر و خواری کشند و این معنی بعد از
عزل او بر عالمیان ظاهر میشود بشرطی که حیوة او با
محبوبش که منصب قضای خود است رفاقت نماید و از حدیثی
که در روضه کلینی از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست
ظاهر میگردد که لعنت را بمستحق آن میبرد چه هرگاه
نقل حدیث مذمت قضای خود فتوا باشد و سبب لعن
ملایکه گردد پس بد احال کسی که تمام عمر خود را صرف فتاوی
بغیر علم و هدایت کرده باشد که یکی از آنجمله فتوی لعن
اکثر شیعیان است که منکر اصل طریقه تصوف نباشند
و از اعجاز کلام معصوم است که ملا محمد رضا نامی از مریدان
قاضی قم در مشهد مقدس از بسکه بر بالای منبر لعن بر علمای
نامدار و مشایخ کبار شیعه کرده بالفعل آن لعن باو راجع گشته
که اگر احدی خواهد که از و نشان دهد تا نگوید محمد رضای
لعنتی کسی نمیداند که کدام محمد رضا است و با حاکم مشهد
مقدس او را کف پای نزد از لعن نیکان ساکت نگشت **وانیکه**

وانیکه

این متحدث عامی مفتری از آیه و من لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الکافرون استدلال بر کفر و ظلم مؤلف تبصرة
المؤمنین نموده ظاهر مصداق این قاضی جور قم باشد
چه در تهذیب در باب مذمت قضای جور وارد است
بروایت حسین بن سعید قال رسول الله صلی الله علیه واله
من حکم فی الدرهمین بحکم جور ثم اجبر علیه کان من اهل
هذه الآیة و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
قلت فکیف یجبر علیه قال یکون له سوط و سجن
فیحکم علیه فان رضی بحکومته والا ضربه بسوطه و
حبسه فی سجنه و بر عالمیان ظاهر است که مردم را قاضی
جور قم جبر باحکام مظنونه خود میکند و کسی که بحکم
ناحق او راضی نباشد تا قتل او همراهست و ملعون
مخلد در نار میداند **تدلیس** دیگر آنکه گفته بدانکه حدیث
ضعیف مذکور یعنی حدیث شریح اگر معنیش چنان
باشد که طبیب نادان فهمیده از آن لازم آید که نائبان
حضرت رسول و حضرت امیر اصحاب شقاوت باشند
اعوذ بالله من هذا الاعتقاد الخبیث پس معنی حدیث بر
تقدیر صحت باید که اینچنین شد که در مجلس قضا بر سبیل

استقلال

قال رسول الله صلی الله علیه واله من حکم فی الدرهمین

۴۷

استقلال نمی نشینند مگر سه کس نبی یا وصی نبی یا شقی اما
جماعتی که باذن حضرت رسول و اوصیاء او مباشر قضا
شوند ایشان مستقل در قضا نیستند بلکه ایشان نائبانند
جواب آنکه این چنین قسم استدلالی است که هیچگاه احدی
اعتقاد داشته باشد که قاضی جور خوب نیست برو لازم آید
که منکر نایبان معصوم باشد و این منکر مفتری نیافته باشد
که ما به النزاع قاضی جور قم است نه جمیع قضاة و علمای
متشرع پس اعوذ بالله را در چنین اعتقاد باید استعمال نمود که
خبیث را از طیب فرق نکرده باشد و از نایب ظاهر اینها نیابت عام
مراد باشد و صفات نایب عام منافات بصفات قاضی جور دارد
چه نائبان معصوم از جانب معصوم مستقل اند چنانکه معصوم
از جانب خدا مستقل است و قید استقلال را فایده نیست چه اگر
استقلال بمعنی ظاهری است که اجرای احکام باشد در شریح و قاضی
قم یافت میشود و اگر استقلال بمعنی باطنی است که از معصوم نص
عام و یا خاص صادر گشته باشد نه در شریح موجود بوده و نه
در قاضی قم یافت شده و ازین قید که نائبان مستقل در قضا
نیستند از عدم استقلال معلوم نیست که چه اراده نموده اگر معنی
ظاهری است دخلی ندارد و لازم آید که با وجود نیابت اجرای احکام

جواب
جواب
جواب
جواب
جواب
جواب
جواب
جواب
جواب
جواب
جواب
جواب
جواب
جواب
جواب
جواب

و بر تقدیر صحت معنیش اینست که از سلاطین قبول حکومت مکنید
که حکومت مخصوص امام عادل عالم است و سلیمان بن خالد در زمان
بنی مروان و بنی عباس بوده و حکومتها را ایشان میدادند بنا برین
امام علیه السلام از قبول حکومت شیعه را منع نموده پس بیاحال الطبیب
جاهل که بغیر حق فتوی داده و خود را مستوجب لعن گردانیده است
جواب آنکه بیان حدیث در باب مذمت قضای جور فتوی نیست
و حدیث ضعیف را درین باب قوی دانستن محض احتیاط و دین
داری خواهد بود اما نزد قوة مشتهیه حب جاه و ریاست عوام
موانع قوی ضعیف میگردد و مکرر ثابت شده که عمل باحادیث
ضعیف علمای دین داد کرده اند و حدیثی که جمیع راویانش عادل
باشند بسیار بسیار کم یابست و این تاویلی که بخواهش نفس نموده
مسلم نیست و بر تقدیر تسلیم که شیعه را منع نموده باشند که از سلاطین
بنی عباس حکومت قبول نکنند و این حدیث در آن باب وارد شده
باشد لازم می آید که قاضی قم چنین فهمیده باشد که با عدم قابلیت
واقعی قبول قضا حسب الحال میتوان کرد و این غریب اشتباهیست
و از جمع الکلب بی علاج تر است و اینکه گفته که طبیب جاهل بغیر
حق فتوی داده و خود را مستوجب لعنت کرده غریب حکمی است
که مطلب قدح قاضی جور باشد و حکم بر یدی قاضی غیر عادل فتوای

نکند و اگر مراد عدم استقلال باطنی است باین معنی خواهد بود
که نایبان بی استقلال معنوی و قابلیت واقعی را معصوم نایب
کرده باشد و بدا حال چنین اعتقاد و اگر مراد عدم استقلال
بهر دو جهت است لازم آید که نایبان بعدم استقلال ظاهری
و باطنی متصف باشند درین صورت هرگاه قاضی جور قم معزول
کرد نایب بمعنی ثالث میتواند بود و درین رساله مذکور است
که منصب قضا را بجبر قبول نموده و این معنی دلالت دارد که خود را
جایز الحکومه نمیدانسته است چه نایب جایز الحکومه مجبور نمیباشد
بلکه بر او لازمست که اظهار و اعلان نیابت کند و بدستور درین
رساله مذکور است که مؤمنین قم اجماع در ارتکاب منصب قضای
او نمودند و بر اهل بصیرت ظاهر است که خرابیهای عظیم از اجماع
امت بدین سبب رسیده و اجماع باعث قابلیت واقعی نمیتواند
بود تدلیس دیگر آنکه گفته که مؤلف تبصرة المؤمنین بحدیث
سلیمان بن خالد که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده
که اتقوا الحکومة فانما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین
کنبی او وصی نبی استدلال بر عدم جواز قضا کرده و این حدیث نیز
ضعیف است چه اگر در سندش سهل بن زیاد است و او ضعیف است
وایضا در سندش ابو عبدالله المؤمن است و او واقفی مذهب است

بغیر حق باشد و واجب اللعن گردد ظاهرا هر که این فتوی داده لعن
بر و راجع شود **تدلیس** دیگر آنکه گفته که طبیب بادان پیشنمازی
جمعه را با شیخ الاسلامی ضد هم دانسته و این خطاها از جهل او
ناشی شده چه این دو امر ضد هم نیستند و شرط هر دو علم و
عدالت است و این هر دو در شیخ الاسلام قم جمع است **جواب**
آنکه مکرر در دلایل عام فهم مذکور شد که قضا را با شرایط شرعیه
آن کسی منکر نیست و بدستور پیشنمازی را با شرایط کثیره
آنچه جناب سید عالم عادل عابد سید ماجد قاضی دار
السلطنه اصفهان اند و نهایت بذل جهد در احکام شرعی
میفرمایند و نفسانیت را از خود دفع نموده مانع مرافعه
نزد علمای دیگر نشده و حکم عالم فاضل دیگر را رد نکرده و با وجود
این خود را عادل ندانسته و پیشنمازی را علاوه منصب خود نکرده است
و احتیاط او درین باب محض مباشرت قضا است و الا جمیع صفات
عادل در او موجود است و بدستور جناب رفیع مکان شیخ
الاسلام اصفهان که در چندین سال احدی از او نوشته و حکم
متناقض با وجود تفحص بسیار و معاندین پیشنماز نیافته اند
بخلاف قاضی خود قم که چندین حکم مخالف یکدیگر او تنها نزد
نایب الصداره قم در باب بیع و شرای مزرعه معینه و غیر آن

موجود است تا بوده کاظمای ایلچی و غیره چه رسد و در طرف
داری مطیعان خود معروف و در تکفیر منکرین عدالت خود
مشعوف و در حب ریاست عوام بی تاب و در تفوق بر خلق
الله و نجز اهل الله مثل او نایاب و با وجود جهل مرکب بعلم
خود مغرور و در تفرعن بغایت غرور است و در احادیث
قدسیه واقع شده که یا احمد لو صلی العبد صلوة اهل السموات
والارض وطوی بصیام صیام اهل السموات والارض و
طوی الطعام مثل الملایکه ولبس لباس العابدین ثم اری
فی قلبه من حب الدنیا ذره من سمعتها او ریاستها او حلیتها
او زینتها او بعدیها او ادناها او اکثر منها لا یجاورنی
فی داری محبتی ولا نزعن قلبه محبتی ولا ظلمن قلبه حتی
ینسانی ولا اذیقه حلاوتی وعلیک رحمتی وسلامی و حال
آنکه حب ریاست عوام قاضی خود بر احدی پوشیده نیست
دلیل دیگر بر اینکه امامت و قضای بحق در غیر معصوم و در
غیر منصوص بنص خاص امام اجتماع ضدین است آنست که احدی
از مجتهدین شیعه منصب قضا را با پیشنمازی جمع نکرده و همین
فتاوی و بیان مسایل حلال و حرام را با پیشنمازی جمع کرده اند
اگر فی الواقع ضد هم میدانستند بایستی که مردم را بر حکم خود

مجبور سازند و هر که بمحکمهٔ قضای ایشان نیاید بجبر احضار کنند
پس معلوم شد که منصب قضای متعارف غیر نیابت عامهٔ معصوم است
و غیر آنست که عادل واقعی بپیرامون آن تواند گردید اما هرگاه
امراض باطنی بر مزاج غالب گردد و قوت وهم و خیال عقل معاش
را سلطان مملکت عقل معاد کرده خود وزیر و وکیل او شوند
باید با وجود عدم عصمت افعال رذیلهٔ خود را حسنه دانند و رشوه
را هدیه نامد و ظلم را عدالت خواند و قضای جور را بر نیابت امام
حمل نماید و بنگ را طرب المجالس و زهر را فادزهر نام کند و هر
انکه راهی بعدالت شهنشاه عقل معاد برده باشد او را نادان
و جاهل و بی توفیق و مستوجب لعنت داند والله یهدی من
یشاء الی صراط مستقیم **فتح دهم** در جواب تدلیساتی
که در باب عدالت و علم قاضی قم نموده و گفته که قبول منصب قضای قم
را بسبب التماس و الحاح مؤمنین قم و رسیدن حکم قضا توام و راه
دادن استخاره بود و عدالت او ظهور تمام دارد زیرا که سالها
از برای تحصیل رضای حق مجاور کربلا و نجف بوده اند و مدتها
در قم بنماز جمعه و جماعت اشتغال داشته است و شاهد علم
او تصانیف او است **جواب** انکه دروغگو را حافظه نمی باشد
چه قبل ازین بیان کرده که شرط نیابت عام در او موجود و استحقاق

این منصب

این منصب را داشته و الحال بیان نموده که بسبب قبول حکومه الحاح
مؤمنان قم و رسیدن حکم قضا توام بوده و ازین کلام لازم می
آید که مدتها با وجود استحقاق ترک واجب کرده باشد و اگر
این امور باعث نمیشد من بعد نیز اعلان نیابت معصوم نمیکرده
پس اگر استحقاق داشته و بر خود واجب میدانسته و حکومه نکرده
در پیش خدا معاقب خواهد بود **و اگر گوید** که بدستور ائمه علیهم
السلام تقیه میکرده ام و خروج نکرده و اعلان نیابت ننموده
محض تزویر است چه این زمان مثل زمان خلفای بنی عباس نیست
که اگر نیابت معصوم ظاهر و علنا نماید آن شخص کشته گردد پادشاهان
عالی تبار و خواقین کامکار شیعه و علمای دین مبین او را
مستقل سازند چنانکه در زمادهٔ میر محمد باقر داماد علیه الرحمه
صورت وقوع یافته بود و بد حال او که خواقین سلاطین نشان
خلافت مکان را مانند خلفای جور دانسته و قطع نظر ازین
کرده نص خاص از معصوم باو نرسیده است که نیابت قم را معصوم
باو داده باشد پس بر همه واجبست که بر علمای عصر نیابت عام
خود را ثابت کنند تا مردم صفاهان و غیره بلاد نیز از و سرمایهٔ
آخرت حاصل نمایند پس مشخص شد که منصب قضای قم حکومه
حسب الحال است نه نیابت عام معصوم و در هر دو جهت ازین بهتر

قاضی موجود استچه آن بیچاره قایل است که با عدم قابلیت
مرتکب این منصب گشته و نیابت معصوم را از آن رفیع تر
میداند و مثل قاضی جور قم مثل شخصی است که الاغی پیر
لاغری داشت و بقلیلی فروخت و از دلالان قزوین الاغی
جوان فربهی خواست و ایشان بعد از مدتی بموجب خواهش
آن بیچاره الاغ جوان فربهی بمبلغ زیاد بآن حیوان فروختند
و بعد از چند روزی که فربهی نفخ و باد عارضی دمیده که
هم خانه گوشت بود ترک مصاحبت نمود و دندان عملی
که لاف جوانی میزد قلع طمع از شکستن جو فرمود حیوان
صاحبش بمصاحب دیرین خری دیده کشود پس اگر قاضی قم بر خر
اعتقاد بجود که سوار است ملاحظه بدیده بصیرت کند میداند که
که مریدان پیر پیران که دلالان بازار بهایمند بادی در دان دمیده
و دندان طمع بسوهان خوش آمد تیز کرده اند والا منصب قضای
جور همانست که هست و از دمیدن باد افسون گران مرکب پیر
جوان نمیشود و از الحاح والتماس مردم قم قاضی جور نایب امام
نمیگردد و راه دادن استخاره جهة قبول منصب قضای جور
بنابر خیریت احوال سایر مؤمنین است که اگر او قبول نمیکرد
لا علاج باعث شقاوت دیگری میگردید واینکه گفته که عدالت

اوظهور

او ظهور تمام دارد و اعمال حسنهٔ سابقه را بیان نموده که مجاور
اماکن مشرفه بوده جز حماقت چیزی دیگر ظاهر نمیشود چه ابلیس نیز
مدتی درمیان ملایکه بوده و سند عدالت افعال حال است نه
اعمال ماضی و افعال ذمیمهٔ او بحدی شهرت یافته که بنده خاص
رب جلیل مولانا خلیل او را ثالث ثلثه مسمی ساخته و پیشنمازی
شیطان باعث الحنك در قم از سخنان آن بزرگ زمانست و
مجاورت نجف اشرف که عالیجناب سید شرف الدین علی
محدث راضی بمقابله حدیث او نشده باشد و دانسته باشد که
بجهة رضای آلهی مرتکب نمیگردد ظاهرا نفعی نداشته باشد
واینکه مدتی در قم بامر پیشنمازی جمعه و جماعت مشغول بوده
از ثمرهٔ آن که قاضی جور شده مشخص است که مردم را بازی
دهد تا او را عادل دانند و الحاح بامر قضا کنند و او باین منصب
جلیل القدر فایز گردد و بعد از حکومت انچه خواهد کند واینکه
تصانیف او را شاهد علم او ساخته است نزد صاحبان طبع ظریف
موسومست برد الکلام والفقه والحکمة والتصوف بالجمجمة و
الوقوقة والوزوزة والیف و فی الواقع غریب افادات در تصانیف
خود کرده و حکمتهای بالغهٔ آلهی منحصر در برداشتن شتر و سر
درختی بودن خربزه و امثال آن دانسته و ازین رساله که باسم شاگرد

مجهول خود نوشته و خلاصهٔ علوم حیله گری و تدلیس و تزویر را
در آن صرف نموده ظاهر میگردد که سوای جلافت و حیلهای
سیمیا مثال بی اصل و بهتان عظیم و افترای جسیم و فتواهای
شعر بر کفر علما و مشایخ و سادات شیعه چیزی دیگر فهمیده
نمیشود بعد از طی این مراتب هرگاه امثال قاضی جوی قم را
از جملهٔ علمای حقیقی شمارند پس علمای مفتون بدنیا که راه
زنان راه حق اند و در حدیث مذمت ایشان وارد شده چه کسان
خواهند بود چنانکه کلینی از امام جعفر صادق علیه السلم روایت
نموده اند اوحی الله تعالی الی داود علیه السلم لا تجعل بینی و بینک
عالما مفتونا بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی فان اولئک
قطاع الطریق عبادی المریدین ان ادنی ما انا صانع بهم ان
انزع حلاوة مناجاتی عن قلوبهم دیگر فرموده اند الفقهاء
امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا قیل یا رسول الله و ما دخولهم
فی الدنیا قال اتباع السلطان فاذا فعلوا ذلک فاحذروهم
علی دینکم دیگر فرموده اند اذا رأیتم العالم محبا الدنیاه فاتهموه
علی دینکم فان کل محب لشیء یحوط ما احب اگر گویی طالب علمان
مدارس اند بغایت غلط است چه ایشان بقلیلی از دنیا قناعت
کرده راه زنی عوام نمیکنند و اگر گویی علمای صوفیهٔ شیعه اند
و فرموده انذ اذا رأیتم العالم محبا للدنیاه فاتهموه

محض

۵۲

محض افترا است چه ایشان مرتاضین و تارک لذات و قاطع
علایق و منکر ریاست عوام اند و اگر علمای مخالف مذهب اند
ایشان مستثنی اند و از جملهٔ علمای مفتون بدنیا مذهب اثنا عشری
نیستند و اگر گویی محدثین و علمای راشدین اند کفر محض
خواهد بود چه ایشان نایبان امام معصوم اند و اگر گویی طالب
علمی است که در مدرسه نباشد و وظیفه از جایی نگیرد این هم غلط
چه آن بی نوا قانع بنان و جامهٔ خود و عیال است پس باقی ماند
در عالمی که بحسب ظاهر مقلد شرع باشد تا عوام از و نفرت
نکنند و جویند ریاست عوام و مریدان بیشمار و شاگردان جماعت
اتاره و پیرو آنان امام تراش و گدایان مصاحب آش داشته
باشد و جمعی او باش را بزور نماز و روزه و حج و زکوة و ضبط
مال ایتام ملازم محکمه قضا نماید و ظاهر این صفات بجمیع جهات
جامع در کسی غیر قاضی جوی قم موجود نباشد تدلیس دیگر
آنکه گفته که اینطرفه که خبر زهد و تقوی و عدالت قاضی قم بهند
و سند و روم رسیده و بگوش این طبیب جاهل غافل نرسیده
و این بنا بر آنست که گوش حق شنو ندارد بد حال الطبیب نادان
اگر توبه نکند جواب آنکه شهرت کاذب را بقایی نمی باشد
واشتها را وایل حال بزهد و ورع که کسی در حکومتها دست نداشته

و عاقبت با قاضی جو معلوم

باشد در مادهٔ اکثر اهل دنیا روی داده و میدهد و در چنین
اقتدار قلب ماهیت اکثر مشاهده میشود و حال انکه آدمی عاقبت
بخیر خوش است فی الواقع اگر عشر عشیر آنچه در باب صفات
ذمیمهٔ قاضی جو در قم که در السنه و افواه مؤمنین است واقع
بوده باشد ظاهرا با ایمان جمع نشود چه جای زهد و ورع
چه هیچ زاهد متقی اراده نمیکند که دختر حاجی کلب علی را
جهت تصرف اموال موروثه از برای پسر عنین بی تمیز خود
عقد کند و حاجی امین کلاه دوز قزوینی را که وصی بوده و
قاضی جو در قم ناظر وصایا منع تصرف اموال نموده ناظر خود
متصرف شود و بعد از انکه حاجی امین بدیوان الصداره عرض
کرده و مقرر شده باشد که وظیفهٔ ناظر نیست که اموال را از
وصی بگیرد بلکه باید وصی را بفرماید که بموجب وصایت صرف
کند در جواب گوید که حاجی امین سفیه بوده بنابران از و گرفته
شده و نایب الصداره قم بر قاضی جو خاطر نشان کند که حاجی
امین کلاه دوز در عقل معاش زیاده از ان شهرت دارد که کسی
تواند نسبت بسفاهت داد فی الواقع اگر نسبت سفاهت باو
واقع بود اقرارهای او را در باب تعیین وکلا و غیره قاضی
قم اعتبار چرا نموده و مهر بر وکالت نامجات او چرا کرده و بعد

از اینکه

از اینکه وکلای او مطالبات را از مردمان گرفته باشند خود
متصرف شده و او را سفیه گفته و این منافات ظاهرا بزهد
نداشته باشد و بدستور متصرف شدن هفتصد تومان مال
پسر مهدیقلی بیک که بوالد او که ولی شرعی بود ندادن ظاهرا
عین تقوی باشد و مبلغ یکهزار تومان اموال صغیره میرزا
محمد قمی را متصرف شدن و والدهٔ صغیره که کنیز او بوده بملازم خود
دادن ظاهرا ورع تقاضا کرده باشد و ملازم خود را قیم
مال ایتام کاظمای ایلچی کردن و باغ خود را در جزو از او باجاره
گرفتن و در عوض سه چهار سال التصدیق نمودن که تخفیف
در اجارهٔ آن باید داد و قریب پنجاه تومان را بعلت تخفیف
با یتام ندادن ظاهرا عین دینداری باشد و بدستور دویست
تومان از مال ایتام از قیم گرفتن و بعد از هیجده سال اقرار
بهفتاد تومان نمودن و آنرا هم بلع فرمودن ظاهرا منافات
با دعای نیابت امام نداشته باشد و عجیب تر آنکه قیم ایتام
قبوض متفرقه قاضی جو در قم را در حضور نایب الصداره و
معتبرین بلاد قم ظاهر ساخته باشد و مشخص شده که دویست
تومان را متصرف گشته است و در ادای هفتاد تومان هم
بهانها داشته و بدستور جبر بر مردم کردن که جمیع را بفلان

شخص باید داد و آن شخص از جملهٔ راه‌زنان راه مکه باشد چنانکه در
حکایت ریش سفید اعراب غلیظی ساکن سبیلهٔ قم مذکور خواهد شد
و سبب اینقسم جبر در جمیع مال الله آنکه اینجماعت ملازمان رکاب
باشند و مردم از خیل و حشم او ترسند و مذکور میشود که عدد این
جماعت که ضبط بیت اللطف و حقوق خلق الله با ایشانست از سیصد نفر
متجاوزند و از طلبهٔ علوم دینیهٔ قم که در مدارس آنجا سکنی دارند مکرر
مسموع شد که با وجود کثرت مداخل مال الله درین چندین سال
یکدینار با یشان نرسیده و مخصوص ملازمان همیشه کشیک سر کار
قاضی جور قم است و بدستور منع کردن مردمان که ماکولات و اجناس
مخصوصه بغیر کار و انبارهای او بجای دیگر برند و تعیین کردن
کیالان که هرچه خواهند از مردم گیرند چون مخصوص کاروانبارهای
او بیند احدی منع نتواند نمود و تصرف نمودن اموال حاجی صادق
طهرانی که از سه هزار تومان متجاوز شهرت دارد و یکدینار بورثهٔ
پریشان او ندادن ظاهرا از مقتضیات اجتهادات حقهٔ او باشد
و لعنت کردن اکثر علما و مشایخ شیعه که طریقهٔ تصوف را از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم دانسته اند و از حلاج ندانسته و جمیع
مردم عالم را خواستن که مقلد او باشند و او را از سهو و خطا
بری دانند و بدعت در شرع مبین نمودن چنانکه بشیاع

رسیده

رسیده که منع بیع خیار شرط و رفع تعیین وکیل شرعی کرده
و میگوید که این دو چیز را احکام شرع کرده و میکنند و من بر طرف
کرده‌ام ظاهرا نزد او ناسخ حکم پیغمبر خدا باشد و با بیرق و دهل
بنماز عیدین رفتن و سایر افعال او که بعضی از آن در دین رساله
بتقریبات بیان شده و ازین بیشتر است که جمیع آنرا کتب متعدده
حامل تواند گشت و آنچه مذکور شده مشتی از کلی نمونهٔ خرواریست
ظاهرا امور مذکوره محض هدایت عوام باشد و اینچنین ظاهر
میشود که هرگاه کسی خود را مجتهد نام نهد جمیع خطاها صواب
میگردد چه مجتهد مخطی مثاب است و دیگر تکلیف تقلیدات
شرعی از او ساقط میگردد و هر حکمی که خواهد تواند کرد و بر
مقلدین چون و چرا جایز نباشد و هر که دعوی اجتهاد کند
بدون ثبوت آن باید مقلد او شد و الا تکفیر را آماده باید بود
و عجب تر آنکه تبصرة المؤمنین مشتمل بر دوازده فصل است
و چندین حدیث صحیح از کتب اربع و کتابهای معتبر شیعه در باب
جواز شال پوشی و شنیدن آواز خوش و ذکر جلی و حلقهٔ ذکر
و جواز ریاضات و مکاشفه و کرامات و عروج روح و امثال
آن مذکور است و در یک فصل عشر عشیر مطاعن قاضی قم
و مذمت قضای جور مرقوم است و قاضی جور را اصلا مرتکب رد

وقبول احادیث کثیره نشده با وجود انکه جمیع امور مذکوره را
بدعت وکفر وزندقه میداند وآنچه در باب مذمت قضاء جور نوشته
شده مبنی با امر در تدلیسات آن کوشیده وخبر واحد ابن حنظله را
که داود بن حصین از جملهٔ راویان اوست و واقفی مذهب است
دلیل نیابت امام نسبت بخود ساخته ودر سایر امور دینی دعوی
نموده که بحدیث غیر متواتر عمل جایز نیست و از بذل جهد او در این
باب معلوم میکردد که علاقه عظیم بمنصب قضای جور دارد و فی
الواقع حق با اوست چه این منصب مستلزم عیوب غیر متناهی او است
وبعد از عزل بروز آن معلوم مست پس لازم است که در دلایل
استحقاق سعی بلیغ نماید **وانیکه گفته** بکوش طبیب جاهل
غافل زهد وتقوی قاضی جور قم نرسیده سبب آنست که کوش
حق شنو ندارد **جواب** انکه کسی کوش حق شنو نمیدارد که با وجود
استماع صفات ذمیمهٔ خود بخود نپردازد و سخنان از خود
بهتر را نشنود و اقوال شیخ بهاء الدین محمد و مولانا خلیل
وعلماء راشدین را خلاف شرع داند و غافل جمعی اند که از جهة
تقیه مقلد قاضی جور قم اند و از اطوار او بیخبرند **وانیکه**
طبیب بخیب را امر بتوبه نموده وقتی صورت پذیر است که قاضی
جور از حکومت جور توبه کند یا از آن منصب معزول کردد تا توبه

اینطرف

اینطرف صورت قبول تواند داشت **فتح یازدهم** در
جواب تدلیساتی که در ضمن حکایات منقوله قاضی قم نموده و گفته
از کذب و افتراهای این طبیب بی توفیق اینست که گفته که عالم الدین
دار در دعوی میرزا صفی خان حیف و میل نموده و حقیقت
برین وجه است که میرزا صفی خان در قم بیمار بود و بخاطرش رسید
که آبی خریداری نموده وقف کند پس نیم دانک قناة قاضی شرف
الدین علی از عورتی بپانصد تومان خریداری نموده وقف مردم
قم کرد و در آن تصرف و از مجاری موقوف آب خیر قدیم مدتها
آب را بشهر آورد و در ایامی که مردم با آن محتاج نبودند آب را
میفروخت و تصرف در قیمتش میکرد و بعد از این مراتب میرزا صفی
خان از خیر خود پشیمان شده اراده ابطال وقف نمود بنابرین عالم
دین دار حکم بحق کرده نگذاشت که وقف را باطل سازد **جواب**
انکه شهادت تلمیذی تمیز که از دستیاران کناه معرکه است
اعتباری ندارد و معتبر اقوال مؤمنین قم و بلاد ساوه است
وظاهرا وزیر جلیل القدر اصفهان و برادران عالیمقام
ایشان که میرزا صفی خان عم ایشان باشد بهتر دانند چه ذمه
عزیزی که در شان او باشد که بپانصد تومان تواند آبی خرید
وخیرات نمود چه باید بهتر از آن باشد که وقف را باطل سازد

وازهمت نمایان خود پشیمان گردد بلکه چنین بشیاع رسیده که میرزا
صفی خان قاضی قم را بنا بر شهرتی کاذبه وکیل در خریدن و وقف
نمودن آبی جهت انتفاع عموم مردم کرده و او بنا بر اغراض انتفاع
اقوام خود از کسی که خویش او بود آبی خرید که مجری بشهر نداشته
بنا بر این میرزا صفی خان هرچند خواست که قیمت آنرا پس گرفته آب
مجری دار خریده شود قاضی قم راضی نشده که چون من بوکالت
او خریده ام و صیغهٔ وقف گفته شده دیگر رد آن و خریدن آب از
دیگری صورتی ندارد که مجری بشهر نداشته باشد و انچه این تلمیذ
بی تمیز بی وقوف ان نوشته است مؤید اینست که مجری نداشته
باشد و لهذا قید نموده که از مجاری موقوفه آب خیر قدیم بر
شهر آورد و این هم می باید که غلط باشد که اگر از مجاری آب
قدیم جاری میشد می بایست که انتفاع آن عموم داشته باشد
و حال انکه بالفعل بخصوص محلهٔ قاضی قم و محلهٔ قریب
بآنست و تتمهٔ محلها از ان محروم‌اند و بتحقیق پیوسته
که در وقف نامچه شرط شده که اهل شرع در آب وقف
مذکور دخل و تصرفی نکنند و بالفعل قاضی خود دخل بر
دیگران نمیدهد **و اینکه** افترا بر واقف آب مزبور کرده
که در ایامی که مردم محتاج بآب نبودند میفروخت خلاف ان

نهایت

نهایت ظهور دارد چه دار المؤمنین قم را اکثر اهل ایران دیده اند
آیا چه وقت باشد که مردم احتیاج بآب نداشته باشند و گذارند
که دیگری بخلاف شرط واقف تصرف نماید بلکه متوطنین قم
از ترس جلای وطن و اقتدار قاضی چون ترک معارضه کرده اند
و حقیقت این امر بعد از رسوایی عزل او بر همه کس ظاهر میشود
زشتی اعمال او را منصبش پوشیده است ٥ جوی نا هموار هموار
است تا باشد در او آب ٥ و این حکایت را طبیب بسیار نجیب
نساخته است که افترا نام توان نمود و بی توفیق کسی است که راه
بنفس شوم خود نبرد و ظاهرا مصداق انما الطبیب نجیب
تواند بود ٥ نه از دستش کسی را پا بزنجیر ٥ نه از جورش یکی را دل
بشیون **تدلیس** دیگر انکه گفته از جملهٔ کذبهای این طبیب بی
توفیق اینست که گفته عالم دین دار میر محمد علی نایب الصداره را
ممنوع ساخته که تصرف در آب و ملک متصرف فیه خود نماید
و جمیع اراضی آباد قدیم را خراب ساخته و قضیهٔ فدک را تجدید
نمود حقیقت این قضیه بر این وجه است که شخصی از اعراب غلیظی
حاضر شده نزد عالم دین دار اقرار نمود که مقداری از آب رود
خانه بمیر میر محمد علی مبیع نموده ام و بعد از مدتی پسر میر محمد
علی خواسته که آب را از رود خانه جدا کند مردم شهر تصرف او

نداند و گفتند که اقرار بایع اعتبار ندارد و چون مشتری عاجز
از اثبات بود قسم متوجه مردم شهر شد و مشتری قسم نداد و عالم
دین دار حکم بقانون شرع نمود **جواب** آنکه باوجودی که این رساله
از تألیفات قاضی جودقم است و مکرر بآن رسیده و اصلاح نموده
و باطن شرع اقدس که حیله‌ها ظاهر میسازد کاری کرده که
صورت ظاهری این قضیه را نتواند دارد چه ظاهر است که آب
رودخانه مشترک میان جمعی می باشد و فروختن احدی که او
را در آن حقی معین نبوده باشد و بر حاکم شرع ثابت نگردد
بمجرد اقرار عرب غلیظی مجهول مهر بر قباله نمیکنند پس مهر
کردن قاضی جودقم بر قبالهٔ خلف میر محمد علی دلالت دارد که
نزد حاکم شرع حقیقت عرب ثابت و عرب نزد او معروف
باشد **اگر گویند** که ثابت نبوده و مهر کرده ظاهر میشود که
این عالم چه مقدار دین دار بوده و اگر ثابت بوده دیگر از مشتری
طلب ثبوت دخلی بظاهر شرع انور ندارد علی الخصوص که در
تصرف مشتری بوده و زراعت او موجود و خراب کردن و
پامال نمودن زرع بین الثبوت باشد پس انتزاع بجهت علم
شهود از مشتری غریب حکمی است و از اینکه کلانتر قم بوکالت
رعایا از عرب غلیظی محلی را خریده باشد و بموجب اسناد معتبره

کر نایب الصداره دارد محل متنازع فیه از آن جمله نباشد و بموجب قباله
بمهر قاضی قم ملتی متصرف بوده و مزروع کرده باشد چون از
مشتری توان انتزاع نمود و غریبتر آنکه جمعی را بدیوان الصداره
فرستد و سفارش نامجات باعیان نویسید و بایشان یاد دهد
که انکار قباله باید نمود و ابراز نکرد که مبادا از شرح قباله کلانتر
قم ظاهر شود که محل ابتیاعی خلف میر محمد علی غیر محال ابتیاعی
کلانتر قم بوده است و از این حرکات ظاهر میشود که عالم نایب
امام را بهره در دین نیست بلکه بهره در کین است و در پی انتقام از
نایب الصداره لفظی است که حقوق سادات عظیم الشان پامال
حوادث گردد و اینمعنی شباهتی بغصب فدک ظاهرا داشته
باشد **تدلیس** دیگر آنکه گفته که از افتراهای این طبیب جاهل
بی توفیق اینکه گفته ضعیفهٔ طهرانیه که مفقود عالم عامل است
مالش را گرفته مانع حج او شده و این تهمت عظیمیست ضعیفه
مزبوره دو مرتبه بمکه رفته و حکایت مناکحه و بخشش
اموال برین وجه است که چون عالم عادل قبول شیخ الاسلامی نمود
و میخواست که محرر او و حق الکتابه را از کسی بگیرد و دیگر جهات
واقع شد بنابرین قرض بهم رسانید و گویم متعال الضعیفه مزبوره
را فرستاد و آن ضعیفه صالحه خود را بعقد آن عالم دین دار در آورد

ومال الخود را تملیک او نمود و بدان مال ادای قرض واقع شد و این
منالحه و بخشش در نظر اهل ایمان عیبی ندارد جواب آنکه اگر آنچه
درین تدلیس بیان نموده فی الواقع چنان میبود در نظر اهل ایمان
عیبی نمیداشت لیکن این امر موجب شیاع غرابتست که بجز عیوب شرعی
باشد و از جمله افترا نیست چه ناقل آن مردم طهران و قم و برادر عفیفه
صالحه است اگر میرزا معصوم متوفی سابق بما زندران باشد اگر
اصلی نداشته باشد نکال آن با اینجماعت و با برادر آن عفیفه است
نه باکسی که از ایشان نقل کرده باشد و از غرایب امور است که عفیفه
صالحه دو مرتبه بحج رفته باشد و احدی از ولایت طهران و برادر
و خویشان او ندانسته باشند بلکه امر بشیاع رسیده آنست که حاجی
صادق طهرانی مدتی در هندوستان بوده و از راه هند بمکه
رفته صاحب کوفت بوده که بخانه خود رسید و در آن کوفت فوت شد
و فرزندی نداشت و زوجه او که همشیره میرزا معصوم طهرانی باشد
بعد از فوت او دعوی نمود که حاجی صادق اموال خود را که قریب بسیصد
هزار تومان میشد باو صلح نموده و از اثبات این امر نزد حکام
شرع طهران عاجز بود و ورثه متوفی در غایت پریشانی و از او
مطالبه مینمودند و آن عفیفه مریرا در حضور چیزی نوشته که ورثه
حاجی صادق مانع اند و مرا اراده آنست که چون فرزندی ندارم اموال

خود را

خود را بشما صلح کنم و میرزا معصوم چون صاحب دفتری از
دفاتر سرکار خاصه بوده و اعتباری داشت کسی تعیین نموده اورا
ببهانه زیارت معصومه بقم آورده که از آنجا باصفهان آید
و بعد از مصالحه اموال او را و اند مکه معظمه نماید و چون
عفیفه صالحه وارد قم گردید و خاطر نشان شد که برادر او نیز
با ورثه حاجی صادق بر نمی آید جمعی از مریدان بشما از قضات قم
آن عفیفه را بازی دادند که اگر قاضی و نایب امام قم متوجه احوال
گردد از پیش میبرد و آن بیچاره بعقد او راضی گشته و اموال را
باو صلح نموده و جمیع اسباب را از طهران نقل بقم کرده و کسی گوش
بدعوی ورثه حاجی صادق نکرده و چون اموال را بازوج خود
صلح نموده بود شرط استطاعت مفقود گشت و دعوی دو بار
رفتن حج آن عفیفه با عدم اطلاع احدی دلالت بر کرامات و طی الارض
میکند و باید رابعه اولی باشد و قاضی جور قم رابعه را از زنادقه
و کفره دانسته و حال آنکه آن بیچاره در چند سال یکبار بحج رسیده نه دو
بار چنانکه مشهور است و ظاهرا چون با چنین مالی که حق غیر باشد
حج جایز نبود لهذا در وام مکه نگشت بس بخشش اموال الصفت خوبست
اگر مال آن شخص باشد و این حکایت در تبصرة المؤمنین بقید العهدة
علی الناقلین قید شده که اگر واقع باشد بشما زعادل قم طعنه

برمالک دینار در ردّ تزویج دختر صاحب مالی وجمال بصره نزنند
ودر نرفتن حج بایزید وپیر او رامعذور دارد واگر این حکایت
واقعی نباشد وجمیع مردم طهران وبرادر عفیفه در دروغی اشتهرت
داده باشند برامام عادل قم ظاهر گردد که ممکن است که در باب
مالک دینار وبایزید نیز ارباب غرض در دروغی نقل کرده باشند
وآن دروغ را مفتی قم شاهد کفر ایشان نسازد ودر شنو آمد کود
شد که یکی از ملازمان قاضی جود نجیم نام که ضبط اموال بعضی از
مسلمانان با او است کنیزی صاحب جمال داشته وزوجه ملازم قاضی
نزد حاکم عادل شکوه نموده وآن عادل دین دار بازوجه او ساخته
که هر گاه تو صداق خود را که دویست تومان است بزوج ببخشی دفع
کنیز ممکن است وبملازم خود گفت که اگر کنیز را بمبلغ دویست دینار
بمن بفروشی ممکن است که باعث بخشش صداق زوجه ات کردم
وملازم او کنیز را باو بمبلغ دویست دینار فروخت وضعیفه
صداق را بخشید والحال جنگ بیچاره افتاده حوم محترم عالم
عامل دین دار وجود کنیز را بر نمی تابد وقوت حیوانی از کنیز دست بر
نمیدارد وظاهر این ماجرا باعث آن گردد که افشای اسرار ومال
ودختر حاجی صادق طهرانی شود واحدی در این باب از مفتریان
نباشد **واینکه** طبیب نجیب را جاهل وبی توفیق نامید ظاهرا جاهل

ترین

ترین مردم کسی باشد که خود را نشناسد وبی توفیق شخصی است که
از استماع این قسم حکایات آگاه نگردد وحمل بر عناد طبیب بسند نجیب
کند ودانند که او بتلاش منصب قضا وامامت نمیکند واز وی غرض تری نسبت
بامام قم احدی نیست وبدستور خود را از جمله عالمان مفتون بدنیا
نمیدانند که مطلب او شهرت بین العوام باشد بلکه غایت در دین وبی
تعلّقی از مراتب دنیا باید داشته باشد که اظهار این معانی نسبت
باین چنین سلطان صاحب خدم وحشم ومقلّدان محتشم نماید
متسلطی
وسوای مضرت دنیوی حاصل دنیای او نباشد واو نکال دنیا را
بثواب عقبی معاوضه کرده باشد چه مشخص است که لا اقل اسم او
سر دفتر طومار لعینه مریدان قاضی جود خواهد گشت امّا چون لعن
را مستحق آن میبرد امید وار برحمت الهی میتواند بود **فتح**
دوازدهم در جواب تدلیساتی که در قدح وطعن مؤلف تبصرة
المؤمنین نموده وگفته از آنها ظاهر است که طبیب نادان توفیق
صحبت مؤمنان قم نیافته وبا ملاحده وفجره وفسقه که با عالم دین دار
عداوت دارند صحبت داشته وهم کذبها را بطریق جزم نقل کرده
جواب آنکه مکرر بیان شده که با وجود استماع حکایات بعد اشیا
بطریق جزم نقل نشده ودر اوّل حکایات قید شده که العهدة علی
الرّوات ومؤمنان قم که طبیب نجیب بصحبت ایشان فایز گشته هم آن
ع

نزد قاضی جوره حکم فسقه و ملاحده دارند چه بصحبت اکثر طلبهٔ علوم
دینیه مدارس و سادات سلسلهٔ سید عالی تبار میر محمد علی و بخدمت
عالمان مؤتمن فیاض و میرزا حسن و سلسلهٔ پاک سرشت اطبای
حاذق و حکمای عقاید صادق دار المؤمنین قم که از مشاهیر
متورعین و پی روان ائمهٔ معصومین اند رسیده و با سادات و نجبای
آن ولایت صحبت داشته است مانند میرزا عبد الحسین و میرزا عبد المناف
و غیرهم و متولیان عظیم القدر و خادمان مزارات متبرکهٔ دار
المؤمنین قم و خادمی سید نجیب نسبت بطلبهٔ علوم دینیه و محبت
او با این طبقهٔ عظیم الشان اظهر من الشمس است و لیکن
با بعضی از اهل حرفه و کاروان سرا دادن و ملازمان دار القضا
اتفاق دیدن نیفتاده و این حکایات را از صاحبان خبرت و مروت
و شیعیان با عدالت و فتوت اکثر بلاد قم و قزوین و ساوه
و طهران و ری و سمنان و کاشان شنیده و اینجماعت را ملاحده
و فسقه و فجره دانستن منافات بدین داری دارد و وقتی
در حضور او خواهند گفت که از منصب قضا معزول باشید
و نباید عزیزان را تقیه از بیم خواری نمود و ظاهرا قاضی جوره قم
با راستی قول صحبت نداشته و یکی را محرم خود نکردانیده
باشد و الا اضعاف مضاعف آنچه بیان شده می شنیده و معلوم

شنیع

میشود که مدار صحبت او و اعانت او با مریدان ظاهری باشد
که در واقع ایمان و انصاف نداشته باشد و مدار ایشان
خوش آمد آنطرف و جلب منافع اینطرف باشد چه در بلدهٔ
خوار در مجلس حاکم عالی مقدار ریش سفیدان اعراب غلیظی با چند
نفر از آنجماعت که در سیلهٔ قم ساکنند نقل نمودند که با وجود
عدم وجوب حج بعضی از جماعت اعراب مذکور که متوفی شده
بودند قاضی جوره قم تحکم نمود که حج باید خرید و باعراب
بدوی چند که ملازم دار القضای او بودند داده و در آن
سال ما نیز بحج میرفتیم دیدیم که اعراب بدوی حج فروش بر
مادیانی که از ما در عوض حجیه گرفته سوار بودند و
تفنگی که از ما برسم تکلف گرفته بودند حمایل نموده با
قطاع الطریق چندی بعزم غارت قافله آمدند و آنچه
توانستند بردند و چون بعد از مراجعت ماجرا را بقاضی قم
عرض کردیم که آشنای شما را بیقین مشاهده کردیم ذکر جواب
فرمودند که چون بر شما ظاهر گشته است که حج فروشان بحج نرفته
اند باید حجیه را بجماعت دیگر داد و ما تعهد میکنیم که وقتی
که اعراب قطاع الطریق وارد این حدود شوند از ایشان آن
وجه را بازیافت نمائیم و چون یکبار جریمه کشیده بدون وجوب

حج مبلغی داده بودیم دیگر اظهار را جایز ندانستیم که مبادا جریمه
دیگر کنند و بدستور در همان اوقات جمعی از دماوند آمده و در
مجلس حاکم جلیل القدر خود را مذکور ساختند که جمعی از اعراب حج
فروش بموجب نوشته قاضی قم که تصدیق عدالت ایشان
کرده و امر بخریدن حج فرموده چهار حجه از مردم ما گرفتند
و دو حج و نیم حجه را کنیزان بجهة خود خریده اند و معلوم
است که استراحت و جماع را مبدل بتعب راه نخواهند ساخت
و در استخلاص وجوه مذکوره اعانت از حاکم خواستند
و حاکم متحیر بود که چه تواند کرد که قاضی قم از و نرنجد و معزول
نسازد و در تضییع او نپردازد و بدستور مریدان صاحب غرض
او در بردن مال الله مشهورند و درین صورت با فسقه و
فجره صحبت داشتن بهتر ازین قسم مردمان چه فاسق به
فسق خود قایل و امید توبه دارد بخلاف این جماعت که سند
عدالت از امام قم دارند و نص صریح بجهة عوام میگردد
و تضییع مال مسلمانان استلزام است **تدلیس** دیگر آنکه
گفته که شاید این طبیب بعذاب الهی اعتقادی نداشته باشد
چنانکه محی الدین که مقتدای او است گفته که لفظ عذاب مشتق
از عذبست و ابو الحسن خرقانی که پیشوای او است اشاره بخوبی

دوزخ

دوزخ کرده **جواب** آنکه این مفتری لاف دین داری میزند و
چاکران و غلامان ائمه هدی را از نجی و از محی الدین میداند از ین
که کسی عالمی و فاضلی را از جمله شیعه داند چه لازم است که او شخص
مقتدای او باشد پس مقتدای تلمیذ بی تمیز نیز قاضی جود قم
خواهد بود نه ائمه هدی **و از آنکه** علمای راشدین شیعه
محی الدین و امثال او را شیعه دانسته باشند و از اقوال او
استنباط نموده چه نقصی بدین داری میرسانند اگر جمعی باشند
که نص صریح در بدی ایشان از معصوم مذکور شده باشد و
کسی آنجماعت را خوب داند از دین داری نخواهد بود مثل معاویه
و ابو حنیفه و امثال آن نه آنکه هر که را علمای مفتون بدنیا
بد دانند فی الواقع باید بد باشد و در باب محی الدین مولانا
محمد تقی مجلسی از انشاء الله دوایر تصنیف او نقل نموده اند
که حدیث ستفرق امتی را شرح نموده و تصریح بحقیت مذهب
امامیه کرده و در فتوحات و فصوص الحکم مکرر برمز
ادا کرده و کسی از عذاب الهی نمی ترسد که مال ایتام
را برد و فتواهای متناقضه دهد و شیعیان را از تشیع
اخراج کند و تهمت را مباح داند چه قاضی جود قم از پیش
خود استدلال بر کفر مردم میکند و خود را عادل میداند و کسی

هب

که از اقوال علمای شیعه سند ایمان جمعی سازد تکفیر بدون تأمل
می نماید بداحال محدث عامی بیچاره که بوئی از معانی احادیث
نبرده وجمیع فسوق را از روی احادیث باعتقاد ناقص خود
برخود مشروع دانسته **تدلیس دیگر** انکه گفته که این طبیب
کمان کرده که بحقیقت رسیده وشریعت از وی ساقط شده
باشد واین کمان او باطل است زیرا که این طبیب مفتری تحصیل
شرط وصول بحقیقت بمذهب حلاجیه است **جواب** انکه
سقوط شریعت مذهب قلندران وبی دینانست وکسی حلاج
را نمی شناسد چه جای اعتقاد ومذهب او بلکه صوفیه
اثنی عشری را که پی روان ائمه اند خوب دانسته واین تهمت
از تلبیسات ابلیسی است که جمیع علمای شیعه را حلاجیه
نامیده وظاهرا این منکر حق را اعتقاد آن باشد که چون
بشریعت رسند ارتکاب فسوق برایشان مباح باشد
چه بهتان از فسوق عظیم است وعلمای مفتون بدنیا
تهمت را بجهة الزام خصم جایز دانسته اند واستنباط
این معنی از حدیثی کرده اند که در باب معارضه با مخالفین
از معصوم منقولست ودر آن حدیث لفظ باهتوهم
واقع شده باین معنی است که بدستوری معارضه خطابی

بلکه ده که اکر میکرد
شهرت میدانستم

وجدلی

وجدلی با مخالفین باید نمود که باعث بهت وحیرت
ایشان گردد ودر جواب مبهوت گردند وامثال قاضی
جود قم این لفظ را ببهتان تفسیر کرده یعنی بهتان بر
مدعی کنید واز راه بهتان عاجز سازید وحال انکه ائمه
علیهم السلم منع بهتان وافترا فرموده اند وراضی بآن نبوده
که بر خصم ایشان نیز کسی بهتان کند ودرین رساله که
از اول تا اخر این منکر حق علمای شیعه را تهمت بحلاجیه کرده
ودر هر جائی که از اقوال علمای شیعه در مدح طریقه
صوفیه امامیه مذکور شده جواب نادر برابر گفته که
حلاج وحلاجیه این صفات دارند یعنی اینجماعت را تو خوب
میدانی وبحسب ظاهر از علمای شیعه اند وبرمن وحی نازل
شده که حلاجیه اند وظاهر است که شان ادنی شیعه امیر
المؤمنین علیه السلم رفیع تر از آنست که محی الدین وملای روم و
سایر علمای مشکوک التشیع را پیرو خود دانند چه جای
انکه مقتدا شمارند چه اکثر سخنان اینجماعت را موافق
مضامین احادیث یافته وبآن سبب متداول ساخته اند
نه اینکه ایشان اگر مخالف مضامین احادیث نیز سخنان داشته
باشند تاویل یا رد آن ننموده باشند واعتقاد بسقوط

شریعت کسی دارد که بعد از استقرار قضای جور هر چه خواهد
در دین مبین بدعت کند و احکام ناحق خود را حکم الله شهرت
دهد مثل دفع بیع خیار شرط و منع تعیین وکیل در مرافعات
شرعیه و بآواز بلند گوید که این دو امر را من بر طرف کردم
تدلیس دیگر آنکه گفته شرط وصول بمذهب حلاجیه یکسال
چیزی نخوردنست و عریان شدن و چهار ضرب زدن و پارچه
پلاسی بر خود بستن و گدائی کردن و کبریت فروختن است و
طبیب جاهل اگر دعوی کند که تحصیل این شروط نموده ام دروغست
چرا که شهرت نکرده جواب آنکه این اطوار قلندرانست هرگاه
حلاجیه عبارت از ایشان باشد چون قاضی جور قم حکم میکند
که اکثر علما و مشایخ شیعه حلاجیه اند و حال آنکه احدی از
ایشان جامع این اطوار نبوده و الحمد لله که حکم کرده که در مادهٔ
طبیب نجیب نیز دروغ است و عدم شهرت را دلیل ساخته یعنی
از اطوار و افعال قاضی جور قم شهرت یافته می باید اصلی داشته
باشد بیهوده سخن باین درازی نبود و فی الواقع اگر این
منکر حق بر قبایح اعمال خود مطلع گردد البته عریان شده
و چهار ضرب زده و پلاس بگردن انداخته در بلادی خواهد
سیر نمود که کسی او را نشناسد تدلیس دیگر آنکه گفته

یا اینکه

یا اینکه طبیب گوید فعل خدا است و فعل او نیست چنانکه معتقد است
او ملای روم را این اعتقاد است یا اعتقادات قبیحه داشتن و کلمات
کفر و الحاد بر زبان راندن را سبب رسیدن بحقیقت داند چنانچه
ملای روم در حکایت شبان و موسی نقل نموده جواب آنکه فعل
خدا نیست بلکه از استحقاق قاضی جور آنست که چون کذب بسیار نسبت
بپاکان در رسایل خود داده بایست که راستی چند نیز بشنود
و مصداق مقال ملای روم گردد که گفته چون خدا خواهد
که پرده کس درد میلش اندر طعنهٔ پاکان برد و در تبصرة
المؤمنین از اقوال علمای راشدین مذکور شد که ملای روم جبری
و اشعری مذهب نیست و باعتقاد فاسد قاضی جور قم او اشعری
مذهب است نه باعتقاد علمای راشدین و ازین که کسی او را شیعه داند
لازم نیست که او مقتدای او باشد بلکه او را شریک شیعیان در اقتدای
بمعصوم دانسته خواهد بود و از اعتقادات قبیحه داشتن اگر مراد
نسبت بقاضی جور قم است چه اقبح باشد چه هرگاه صاحب اطوار
قبیحه اعمال خود را قبیح نداند چه اعتقادات دیگران نسبت باو
قبیح باشد و اگر مراد اعتقادات قبیحه دینی است از کجا مشخص
شده که سید نجیب بمحض نقل معتقدات حسنه بد اعتقاد باشد
و از کلمات کفر و الحاد نیز معلوم نمیگردد که چه اراده شده اگر سخنان

صریح رد الدبر معتقدات شیعه استکه در تبصرة المؤمنین تحریر
یافته چه کفر والحاد باشد واکر سخنان مرموزه استکه قاضی عدیم
الشعور قم حمل بر معانی کفر والحاد کرده ومؤلف تبصرة المؤمنین
تأویل وتحمیل بر معانی موافق اعتقاد موحدین نموده بدستور
چه کفر والحاد باشد چه کفر والحاد در آن معنی مستلزم نیست
که قاضی بی انصاف حمل نموده پس در پاکی اعتقاد طبیب نجیب
شکی نخواهد بود ومصداق بد اعتقادی قاضی جور قم
خواهد بود که اعتقاد قبیح بموحدین دارد ونیکان را بد
میداند وآنچه در آخر رساله گفته که بدا حال الطبیب جاهل
بیچاره که میخواهد از ایشان باشد والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم **جواب** آنکه طبیب نجیب خواسته که ایشان
که مؤمنین وعلمای موحدین اند ازما باشد که عبارت از
فرقه شیعه است نه آنکه شیعیان از ما باشند اما
شخصی که جهل مرکب سرمایه افتخار او باشد واز تنگ چشمی
بر وسعت رحمت الهی دیده پاک بین نگشاید وبهوای
نفس تر اند سراید بدا حالش که بمحبت ریاست عوام قناعت
نماید ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور **خاتمه**
در بیان شمهٔ از بی انصافی قاضی جور قم پوشیده نماند که در باب

خویچ طر تعد سالکین راه حق ومجاهدین نفس وتارکین دنیا
وراغبین عقبی احادیث کثیره وارد شده وجمیع علمای حقه
که محبت ریاست عوام نداشته اند ونظر بقرب درگاه معبود
حقیقی داشته تصریحات درین ابواب نموده وترغیبات
بلاغایات ابلاغ فرموده اند واز آنجمله در امالی محمد بن علی
بن الحسین بن بابویه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق
علیه السلم روایت نموده ان الله اوحی الی نبی من انبیاء بنی اسرائیل
ان احببت ان تراني في حظيرة القدس فكن في الدنيا وحيدا
غريبا مهموما محزونا مستوحشا من الناس بمنزلة الطير
الواحد الذي يطير في ارض القفار ويأكل من رؤس الاشجار
ويشرب من ماء العيون فاذا كان الليل اوى وحده
ولم يأو مع الطيور واستانس بربه واستوحش من الطيور
واحادیث قدسیه که عالم فاضل شیخ محمد حر جمع نموده از
عارف برسی شیخ رجب واز شیخ احمد بن فهد حلی نقل کرده
که من الاحادیث القدسیه ان الله یقول عبدی اطعنی اجعلك
مثلی انا حی لا اموت اجعلك حیا لا تموت انا غنی لا افتقر
اجعلك غنیا لا تفتقر انا مهما اشاء اکون اجعلك مهما
تشاء تکون وبدستور از ایشان روایت نموده ومن الحدیث

القدسی انّ لله عباداً اطاعوه فیما اراد فاطاعهم فیما
ارادوا ویقولون لشیء کن فیکون واز عدّة الداعی نقل
نموده وورد فی الحدیث القدسی یابن آدم انا غنیّ لا افتقر اطعنی
فیما امرتک اجعلک غنیّاً لا تفتقر یابن آدم انا حیّ لا اموت
اطعنی فیما امرتک اجعلک حیّاً لا تموت انا اقول للشیء کن فیکون
اطعنی فیما امرتک اجعلک تقول للشیء کن فیکون واز ابن فهد
روایت نموده قال الله تعالی اهل طاعتی فی ضیافتی واهل
شکری فی زیادتی واهل ذکری فی نعمتی واهل معصیتی لا أُویسهم
من رحمتی ان تابوا فانا حبیبهم وان مرضوا فانا طبیبهم
اداویهم بالمحن والمصایب لاطهّرهم من الذنوب والمعایب
وعالم ربّانی مولانا محمد تقی مجلسی در رساله جواب گفتگوهای
قاضی جود قم بیان نموده اند که روزی این حقیر از شیخ بهاء الملّة
پرسیدم که حدیث کمیل که مستند صوفیه است در وحدت وجود
آیا صحیح است فرمودند که از آن گذشته است که شک دران توان
کرد واز جمله شیخ عبد الرزّاق تصحیح آن نموده واورا شیخ
نور الدّین عبد الصّمد نطنزی نقل کرده است که ایشان از
معظّم علمای شیعه اند وگفت که تا کسی ریاضت بسیار نکشد
بآن نمیتواند رسید ودر کلینی در آخر حدیث جاثلیق از امیر

المؤمنین

المؤمنین علیه السّلم روایت شده که پرسید خدای تعالی کجا است
وحضرت فرمودند هنا وههنا وفوق وتحت ومحیطنا
ومعنا فبعظمته ونوره ابصر قلوب المؤمنین وبدستور
فرمودند هو حیوة کلّ شیء ونور کلّ شیء وابن بابویه علیه الرحمه
در معانی الاخبار از ائمه علیهم السّلم بیان نموده که فرموده اند
التّوحید ظاهره فی باطنه وباطنه فی ظاهره وظاهره
امر لا یخفی وباطنه موجود لا یُری وسیّد حیدر مفسّر
قرآن در جامع الاسرار وسایر علما آیه وما رمیت اذ
رمیت ولکنّ الله رمی را از ادلّه وحدت وجود دانسته اند
امّا نه بمعنی که منکرین برایشان تهمت کرده اند ونصیر الملّة
والدّین در اوصاف الاشراف فرموده اند که اتّحاد نه آنست
که قاصر نظران توهّم کنند که مراد از اتّحاد یکی شدن بنده با
خدای تعالی باشد تعالی الله عن ذلک علوّاً کبیراً بل چنانکه
خود بنور تجلّی او تعالی بینا شود وغیر او نبیند ودوی در بینش او
نباشد وهمه را یکی بیند بی تکلّف وآنچه حسین بن منصور و
بایزید گفته نه دعوی الهیّت است بل دعوی نفی انّیت خود
نموده واثبات انّیت غیر خود کرده اند بدانکه مطلب از
ایراد این کلمات آنست که علمای عظیم الشّان مذهب ملاحده

وحلولی نداشته اند و هیچ چیز را خدا ندانسته اند بلکه خدا را منزه
از اوهام و صفات و آثار بشری دانسته و جمعی قاصر نظران
چون طاقت فهمیدن غوامض امور ندارند بنابرین تکفیر
علمای صاحب بصیرت میکنند و از احادیثی که مذکور شد و غیر آن
که این رساله بلکه چندین کتاب حامل آن نمیتواند گردید ظاهر
میگردد که اعلی مراتب ایمان مشروطست بزهد و ریاضات
و ترک لذات و عمل باعمال مشروعه که بدعتی در آن نباشد
و چون مشایخ سلسله شیخ زاهد گیلانی علیه الرحمه و عالیجناب
خاقان الموحدین قدس سره و علمای صاحب بصیرت شیعه
طالب اعلی مراتب ایمان بوده اند و لهذا سلوک طریقه تصفیه
باطن که از امیر المؤمنین علیه السلام بایشان رسیده اختیار نموده اند
و بنابر مشروعیت شال پوشی و چله نشینی و کم خوردن حیوانی
و ذکر جلی و امثال آن امور مذکوره را اعمال خاصه خود
ساختند و در باب مشروعیت و اباحت اعمال مخصوصه صوفیه
احادیث صحیحه در تبصرة المؤمنین ایراد شده و قاضی خود
هم برد احادیث مذکوره نپرداخته و بعنوان جلافت نهج لایق
حال او بوده درین رساله برقالب زده که یکی از اینها در برابر
مطالب تبصرة المؤمنین نیست و حالا حجه در ان رساله مذهب

او بیان

او بیان نشده بمحض افترا و تهمت مقتدای علمای راشدین
ساخته و رساله جلفیه را موسوم ببرهان قاطع که اسم بی
مسمی است کرده چه اگر باسمی مسمی میبود بایستی که درین تالیف
تزویرات و تلبیسات و افتراهای عظیم قطع نفس مؤلف آن
کند تا برهان قاطع برو صادق آید و باعتقاد ناقص خود
و بمشاورت مریدان مردم را بازی داده که خاقان الموحدین
از سلسله صوفیه جداست و غیر او قاطبة حلاجیه و ملاحده اند
و عالیجناب خاقان الموحدین در مدت عمر شریف بجهة تقیه
حرف از وحدت وجود میزدند و در جمیع زمان بجهة تقیه
ذکر میکردند و خلوت میداشتند و کرامات مینمودند و مکاشفه
بجهت ایشان حاصل میشد تا مخالفین ایشان را از حلاجیه دانند
و حال آنکه حلاج را مخالفین بقتل رسانیدند و ظاهر است که
طریقه حلاج بمذهب مخالفین موافق نبوده و سبب قتل او
شده پس چگونه جمعی کثیری بجهة تقیه توانند بمسلک او
سلوک نمود بلکه باید ترک آن طریقه کنند تا توانند محفوظ
بود و بر اهل دین مبین ظاهر است که مشایخ سلسله شیخ
زاهد گیلانی و علمای راشدین شیعه با وجود نهایت زهد
و علم و فضل در ایام تقیه تفرد و تجرد و ریاضات و وحشت

از خلق و قناعت و دفع انانیت و سایر اعمال که مقالات
مشهور نست بر آن اختیار نمودند تا ایشان را نباید فتاوی
بمذهب مخالفین داد و اطاعت مفتیان و پیشنمازان ایشان
نمود و توانند در خلوات با جمع خاص بود و از حقیقت مذهب
امامیه سخن بمریدان خود گفت تا اسرار مذهب شیعه که از
ائمه بایشان دست بدست رسیده روایت کرده هدایت
قابلان نمایند و این گروه عظیم الشان از ملا استخلو اندیشه
نکردند چه در همه زمان مردم بیکار مشاغل دنیوی و خرقه
پوشان و درویشان در نظر اهل دنیا خوار بودند و ایشانرا
نفوس معطله میدانستند چنانکه بالفعل نیز میدانند و بر اعتقاد
عالمان مفتون بدنیا هر کسی که پیشه و زراعت نداشتند و تلاش
معیشت زیاده از قدر کفاف و قناعت نماید و خود را مرشد
عوام نداند ایشانرا مستحق روزی نمیدانند و از فساق
و زنادقه و مجانین و غیر متشرع میشمارند و با وجود این
مراتب جماعت صوفیه اثنی عشری جمیع مطاعن و تجربه پیشنمازان
و مفتیان مطلق العنان را بر خود گوارا نموده با عمال شاقه مشروعه
که استنباط از احادیث کرده بودند مثل شال پوشی و کم خوردن
حیوانی و چله نشینی و امثال آن مشغول گشته و از علمای ظاهری

دوری جستند تا نباید از ایشان احادیث مخالفین شنید و بنماز
پیش نمازان ایشان حاضر شد و فی الواقع روایات ایشان در باب
مذهب امامیه و اسرار مذهب حق شیعه دخل عظیم داشته چه
اقوال تارکان دنیا و صاحبان اوضاع درویشی و استغنای
طبع در حقیت مذهب اثر عظیم در دلها میکرده **و اینکه** مشایخ
مدتها مریدان را خدمت مطبخ و کارهای خسیس میفرموده اند
سبب آن بوده که در طول زمان بر ایشان مشخص کردد که از
منافقین نباشند و از شنیدن اسرار مذهب شیعه ایشانرا
بکشتن ندهند و با وجود این مراعات مکرر واقع شده
که بعضی از مریدان منافق بوده اند و آسیب بسیار بسبب ایشان
بمشایخ رسیده پس از انصاف بسیار بعید است که قاضی جور
قم اینچنین جماعت عظیم الشانرا حلاجیه گوید و طیب بخبیب را
که دلایل مشروعیه اعمال ایشانرا از اقوال ائمه و علمای شیعه
نوشته است لعنتی داند و مدتها در بلاد قم منع حلقه ذکر جلی
نسبت بصوفیان توحیدخانه همایون نماید و بالفعل نیز هر
روز مناقشه داشته باشد و حلقه ذکر را از بدعتها شمارد
و درین رساله دعوی نماید که مؤلف تبصرة المؤمنین طریقه
عالیجناب خاقان الموحدین را عین طریقه حلاجیه دانسته

وآنچه فی الواقع قاضی جود قم در رسایل خود بآن قایل شده
وجمیع علمای شیعه ومشایخ اثنی عشری را اهل حج و زندیق
دانسته بدیگری نسبت دهد و مثل او مثل دزدی است که
بباغ شخصی رفته بصاحب باغ میگفته که تو اینجا چه میکنی
وباوجود این سید نجیب دوستان او هلّا جا آگهی را بجهة
قاضی بیچارهٔ قم مسلّط می نمایند که بپیامن ارواح مقدسهٔ
مشایخ کبار شیعه وعلمای صوفیه اثنی عشری از منصب
قضای جود معزول گشته تدارک احوال خود برد ازد و
برجمیع آنچه نسبت بخود تهمت وافترا دانسته از اقوال
مؤمنین برخود محقق سازد و جمعی را بمظنّهٔ بد متهم نسازد
واز جناب شیخ الاسلام قم و تلامذهٔ او معذرت میخواهد
که اگر درحین تحریر اجوبه بالفاظ ومعانی چند مبادرت
شده باشد نادر مقابل نداشتند که جواب آنچه ایشان
نوشته اند لازم بود که آنچه نوشته شود هرگاه او را مطلب
هدایت مؤلف تبصرة المؤمنین میبود بایست طالب علمانه
بجواب مطالب رساله مذکوره مبادرت کند وآنچه درباب
مشروعیت شنیدن آواز خوش و چله نشینی و حلقهٔ ذکر
وجواز مکاشفه وکرامات وامثال آن احادیث واقوال

علمای شیعه

۶۸

علمای شیعه بیان شده همه را جواب عاقل پسند
لی نماید نه اینکه دست از اصل اباحت طریقهٔ شیعیان
ا بوده انسته محیی الدین و ملای روم و حلاج را بعض
ا واضع این طریقه گذاشته بهیچ طریق بی سوادان و
جلاف مجادله نماید همه اینها از شرایط عدالت
بهتان وافترا است فی ایمان والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم قد تمت الرسالة بعون الله وتوفیقاته
شهر ربیع الاوله من سنه الف وتسعین حامداً مصلیاً
النعماء [illegible] لانبیائه واولیائه والحمد لله رب
العالمین

الحمد [illegible] مصلیاً شاکراً النعمه
مسلماً لانبیائه واولیائه والحمد
والحمد لله رب العالمین





هو

اللهم یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ
بالجریرة ولم یهتک الستر والسریرة یا عظیم العفو
یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین
بالرحمة یا صاحب کل نجوی ویا منتهی کل شکوی
یا کریم الصفح یا عظیم المن یا قدیم الاحسان یا مبتدئ
بالنعم قبل استحقاقها یا رباه یا سیداه یا غایة
رغبتاه نسئلک بک بمحمد وعلی وفاطمة والحسن
والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن
محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی
وعلی بن محمد والحسن بن علی والخلف الحجة القائم المنتظر
المهدی الائمة الهادین المهدیین صلواتک
علیهم ان تصلی علی محمد وال محمد وان تصلح لنا امورنا
وتکشف عنا غمومنا وتفرج عنا همومنا وتکفینا

[illegible]

بتاریخ چهارم شهر جمادی الثانی
سمت اتمام پذیرفت




مجلس شورای ملی
کتابخانه


مجلس شورای ملی
کتابخانه